

سنگ و گوشت

موسیقی و شعر از سید علی حسینی
مطالعات
(۲) ساز اول



بزرگترین گیتار جمعی ص (۳۲)

موسیقی مثل خواب شیرین است ص (۴۰)

فروشگاه امانیا عرضه کننده لوکس ترین اجناس ارز

مشهورترین کمپنی مارجهان، انواع عطریات و لوازم آرایشی



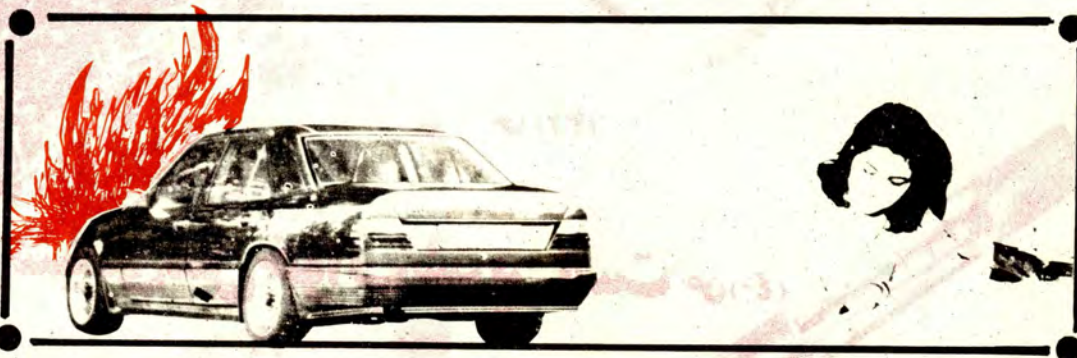
فراخنده کانسر محله بساوم میوانند مجدد و نحوه شرا ازین فروشگاه به قیمت معین بدست آید.

آدرس: کارته ۴

شرکت بیمه ملی افغان

خدمات بیمه شمال به سرعت و وقت انجام میدهد

آدرس: شهمه نو چهار راه شیرپور



در خدمت
تمامی
مواطنين



نجیب الله رئیس جمهور افغانستان و میخائیل سرگیویچ گرجاچف منشی عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در ملاقات تاشکند

آغازی برای پایان جنگ ۹ ساله در افغانستان

یادداشت
میرمسؤل

در میان حاله مه الودی از- امیدها و ناامیدی هایی که فضای استان مذاکرات میان افغانستان و پاکستان را انباشته بود، بتاريخ پنجشنبه ۲۶ حمل ۱۳۶۷ (۱۴- اپریل ۱۹۸۸) موافقتنامه های ژنیو به امضا رسید.

در همه جا از عقد موافقتنامه ها استقبال شد. محافل سیاسی، اجتماعی در افغانستان و خارج از آن ۲۶ حمل را آغازی نو در تاریخ کشور ما، آغازی برای پایان ترا-

ریدی جنگ بیهوده ۹ ساله تلقی نمودند. در جمع شوروی افغانستان روز عقد موافقتنامه ها امید های زیادی که طی شش سال برای حد سیاسی مسالنه افغانستان مترام شده بود، به بار نشست. و اما همزمان با انعقاد پیمان صلح در ژنیو، مردم که بی صبرانه تشنه پایان جنگ اند با این سوال روبرو شدند که موافقتنامه ها با خود صلح می آورد- یا نه؟ این سوال در هر کجا، در هر خانه و نزد هر کس موجود است و البته پاسخ به آن نمیتواند یک کلمه کوتاه (آری) یا (نه)

باشد واضح است که موافقتنامه ها به خودی خود صلحی را به بار نمی آورد. برای پایان دادن به جنگی که اینک اتزان تادامان هر خانواده افغان رسیده است، حسن نیت واقعی همه نیروهای درگیر در جنگ، اندامات واقعه صلحجویانه قدرت های بزرگ به مثابه تضمین کنندگان صلح در افغانستان، خرد سیاسی جانبین و آماده گی برای سازش ها ضرور است. موافقتنامه ها شرایط لازم را برای جلوگیری از مداخلات خارجی در امور داخلی افغانستان

وهدم تکراران، بازگشت داوطلبانه و بلامانع مهاجرین به کشور، برگشت قطعات نظامی اتحاد شوروی و خاصا امکانات برای همسوار ساختن راه دیالوگ سراسری، و ایجاد یک ائتلاف وسیع سیاسی، اجتماعی ایجاد نموده است. ولی اگر انتظار می داشتیم که عقد موافقتنامه ها با ختم صغیر گلوله ها در کشور یکجا باشد، در انصورت خود را با خیال خامی دلگرم می ساختیم.

با امضای موافقتنامه ها مانع اصلی در راه صلح برداشته شده است، حالا باید راه بعدی لطفاً رو بی بزینید



ادوارد شیوارد نادر زری وزیر امور خارجه اتحاد شوروی



عبد الوکیل وزیر امور خارجه جمهوری افغانستان

موافقتنامه‌های صلح

تاریخ ۲۶ حمل ۱۳۶۷ در ژنیوا امضا شد

ملی شود. درین راه است که مسولیت ملی افغانها و همه نیروهای درگیر در جنگ مسود آزمون دشوار قرار می گیرد. کسی می تواند از این آزمون سر بلند بدو آید؟ آنانیکه بتوانند اهداف خود را با ضرورت صلح دستاورد کنند، در غیر آن جنگ آیند (فرزندان خود را) اولتر از همه می بلعد.

عقل سلیم در اینجا و در هر گوشه سیاره ما چنین می کند که افغانها امروزه یگانه چیزی که نیاز دارند عبارتست از: اعتماد و تفاهم. هرگونه جنگی در آیند به کسی پیروزی خواهد داد و نه حل مشکل را به ارمان خواهد آورد. بیهودگی زبان اسلحه به وسیله براتیک جنگی چندین ساله در کشور ما رد گردیده است و حالات نام قراین نشان می دهد بقیود صفحه ۵۵



آیا نیروهای درگیر جنگ همه یکسان اهمیت موافقتنامه ژنیوا را درک خواهند کرد؟



جورج بوش

رئیس جمهور آید آیا لا متحده ؟



نرسیده است. این به اصطلاح (پراپیگنڈا) یعنی انتخابات ابتدایی کاندید پدیهای مقام ریاست جمهوری از هردو حزب مهم سیاسی آمریکا یعنی حزب جمهوری خواه که از هشت سال به دین سو قدرت در دست دارند، و حزب دموکرات میباشد (پراپیگنڈا) باند ویر کنگره های این احزاب که طی آن کاندید های هردو حزب به ریاست بقیه در صفحه ۵۵

حزب جمهوری خواه است، می باشد. البته با در نظر داشت و شرطیکه در آخر مقاله آنرا متذکر خواهیم شد. طوری که همه میدانند که چنین پیشبینی ها تا چه اندازه توأم با خطر میباشد، از همینرو من علت این چنین انتخاب را توضیح میدهم. اکنون در ایالات متحده آمریکا مبارزات انتخاباتی در مرحله مقدماتی قرار دارد، که هنوز به مرحله وسطی خود نرسیده است.

چهل و یکمین رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا کی خواهد شد؟ همه از این امر در اوایل نوامبر که در کشور انتخابات صورت گیرد اطلاع خواهند یافت. در حالیکه به این حادثه مهم در زندگی کشور شش ماه باقی مانده است من میتوانم رئیس جمهور آینده را نام ببرم. این جورج بوش معاون رئیس جمهور کنونی، که متعلق به

برد و قدرت بزرگ فشار آورند تا آنها پیرامون تقلیل زرادخانه های هسته ای شان تا سرحد ایجاد جهان فاغ از سلاح هسته ای، مذاکره کنند. در پایان ملاقات عالی سران شش کشور اعلامیه پراهمیتی صادر شد. اعلامیه حاوی خواست ها، پیشنهادهای هارولد امبری در زمینه استقرار صلح جهانی و خلق سلاح میباشد که ذیلا ذکر میشود:

۱- ایجاد یک سیستم موثر و عملی بررسی و کنترل دقیق در مورد

در ماه جنوری سال جاری، رهبران شش کشور، (ارژنتاین، مکزیکو، هند، سویدن، یونان، و تانزانیا) برای سومین بار در ظرف چهار سال گذشته، در ستون کوهلم پایتخت سویدن با هم دیدار کردند. این ملاقات های در سطح عالی به ابتکار اولف پاله صدراعظم فقید سویدن و اندیرا گاندی صدراعظم فقید هند برای نخستین بار، در سال ۱۹۸۴ به وقوع پیوست. هدف از این ملاقات ها اینست، تا م کشور های بزرگ فاقد سلاح هسته ای،

ملاقات عالی ستو کیهولم بخاطر صلح و خلع سلاح

بعد از ۹ سال انتخابات شورای ملی

پس از نوزده سال انتخابات برای پارلمان در جمهوری افغانستان بتاريخ ۱۷ حمل ۱۳۶۷ آغاز گردید و پس از ده روز به پایان رسید و در نتیجه ۱۸۰ وکیل و ۱۱۰ سنااتور به شورای ملی انتخاب گردید. در جریان انتخابات دویسمیلیون نفر به کاندید های شان به ولسی جرگه و مجلس سنااتور نامیدند. در این انتخابات نماینده گان احزاب سیاسی، سازمانهای اجتماعی، اپوزسیون، کوچوران و سایر اقشار که خود را کاندید کرده بودند، انتخاب گردیدند. شورای ملی (پارلمان) در افغانستان بتاريخ ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ مسدود گردید و بود که پس از چهارده سال بارد بگسر دروازه های پارلمان باز میگردد و جلسات آن به مسایل کشوری می پردازد.

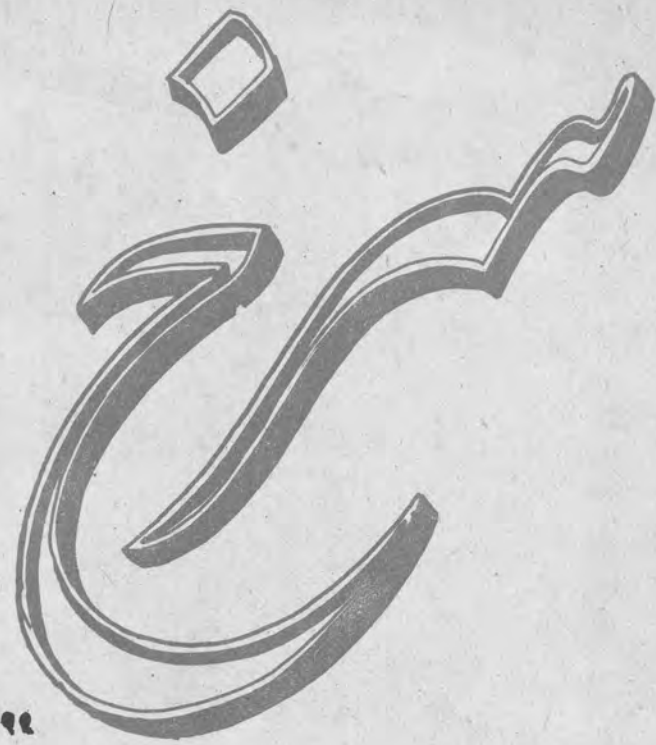
طولانی ترین طیاره ریاسی

بتاریخ ۱۶ حمل یک گروه انفرادی یک طیاره بیونگ هفتصد و چهل و هفت خط هوایی کویت را که حامل نود و شش نفر مسافر و هجده نفره راه از ننگاک سوی کویت در پرواز بود اختطاف نمودند و سپس آنرا در میدان هوایی مشهد فرود آوردند. ریاسی مگان برای نفت گیری هوشدار آمدند که اگر تقاضای شان عملی نشود طیاره منفجر خواهد شد. آنها تقاضا داشتند تا ۱۷ نفر زندانیان را حکومت کویت رها سازد. ریاسی مگان طیاره اسپیس بیروز میدان هوایی بیروت به پرواز در آوردند طیاره برای چند ساعت فراتر از بیروت گردن کرده و ۱۷ بار خود را نزد یک میدان ساخت ولی اجازه فرود آمدن را نیافت. بالاخره طیاره در میدان هوایی شهر لوزاناکارا در قبرس فرود آمد و سپس ریاسی مگان طیاره را به الجزایر بردند و در آنجا بعد از فحاشی با مقامات انگلستان طیاره را با سر نشینان آن آزاد ساخته و از حق خود منصرف گردیدند. در نتیجه این طیاره ریاسی دوفر به قتل رسید.



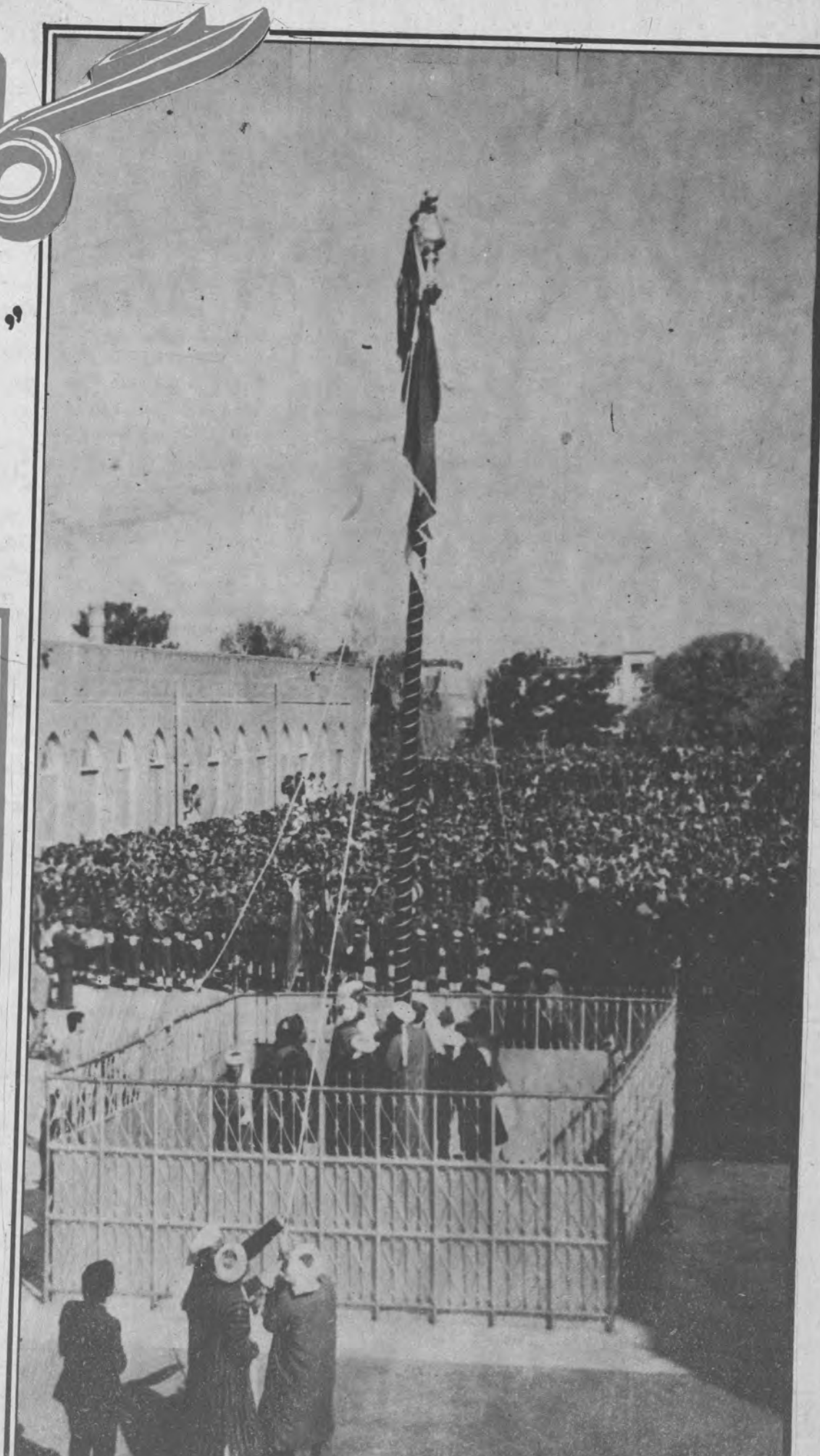
چادری از آرزوها بر فراز هندوکش

مؤلف: کریم زنگنه و تصاویر: سید سید



نخبطه به نخبطه با نوروز

در شهر مزارشرف مردم از تمام نقاط افغانستان با ارادت خاص و ایمان همیشگی شان گرد آمدند و بودند. روضه شاه ولایت ماب از شکوه و جلال خاصی برخوردار گردیده بود. جمع و جوش سر و صدای سرودگران، روضه خوانان و نعت خوانان فضای ایی و پیکران شهر را شور می بخشید. آنانیکه بخاطر میله عنعنوی و باستانی نوروز موافق خود را به خاطر سهمگیری در مسابقه بزکشی آماده گشته بودند و آنانیکه بخاطر کشتی گیرهای عنعنوی دست و پاچه برزده بودند همه و همه در انتظار برافراشته شدن علم مولا لحظه می شمردند.



هزاران هزار ارتمند علی مرتضی در گرداگرد روضه ایستاده و دست نیاز بسوی افلاک بلند نموده بودند. کبوتران روضه همهمه مردم و اهالی مزارشرف را دیده حیرت زده بر فراز کبیده های زیارتگاه به وجد آمد بودند. بازارها با آغوش گشاده بسوی دروازه های روضه به تماشاگران خیلی جدی رزم ها و رزم ها می ماندند. هرکسی به نحوی چیزی را زیر لب زمزمه مینمود: کسی درد هایش را، کسی آرزو هایش را، کسی عشقها و صدای دلش را، جوانان آرزومند، پیران مومنین و کودکان لذت جوی خود را در حاشیه از بارگاه آماده تماشایی برافراشته شدن علم مولا علمی ساخته بودند. زمان به کسب می گذشت. ساعات آخرین سال ۶۶ راس گویم. سالیکه شب روزی مناسبتر از گذشته ها برای سرزمین ما داشت. لحظه بعد علم مبارک بعد از تلاوت قرآن شریف افراشته شد و میله زایرین و سایر مردم مزارشرف آغازیدن گرفت. زمزمه های از دور و نزدیک (بیا که بریم به مزار ملا محمد جان - سیل گل لاله زار و او دلیر جان) و همچنان (بهار آمد بهار من نیامد) - (لیلا نوروز اس خدا یا دل بسوزاس) صدای کف زدنهای منت زایرین و مسردم یکجا با برافرازی علم مبارک فضای بی نهایت ای افلاک را در بر گرفته بود و مردم با برافراشتن علم ناله های نیکی برای سال ۱۳۱۷ گرفتند و استدعای آینده روشن و بهر روزی صلح برای مردم و سرزمین پاک خویش نمودند. ساعتی بعد در بارک زراعتی مزارشرف بانمایش موافق میله در همان آغاز شد. شور و هیجان. هلهله های تماشاگران بدرقه کاروان شاد و با خوشحوش باشیها گردیده بود. و درشت شادمان هر لحظه نوازش میسپرد. اسپ بزکشی را احساس مینمود. هوا گرم شده میرفت و مسابقه بزکشی از تمام تیمهای سمت شمال آغاز یافت. هزاران هزار تماشاگر حومه میدان مسابقه را گرفته بودند. آدم از دیدن آن صحنه ها به فکر روزگاران گذشته و قرون می افتاد. روزگاری که ابا و اجداد ما با چه شان و شوکتی از سال نو استقبال میکردند و یکبار دیگر گذشته های دور - نزد یک یاد رخشنده خاص فرهنگی خودشان آمد. راه یاد تاریخ بر افتخار افغانزمین باشاهمان می انداخت و همین گونه جلال پارینه ها در خاطرات زنده شده میرفت سال ۶۷ آغاز شد و امیدها بر فراز هندوکش چادر زدند. همانگونه که فرهنگهای با رویداد و بالنده مردم ما در برهه های مختلف زمان و در ابعاد مختلف قابلیت پاینده گی خود را حفظ

نموده اند. اکثر عنعنات، رسوم و رواجها و دیگر ارزشهای فرهنگی آریاییها در متن فرهنگ اسلامی خود راجای داده و به صیغه - مذهیب در دین مقدس اسلام باید ابر مانده اند. از این زمره برافراشتن علم ها و دیگر نمادهای مراسم برگذاری جشن نوروز در سرزمین آریاییها یاد آور شد. و به همینگونه است آنجا که خرمی های از آتش را بر پا میدارند و در اطراف آن میله میگیرند و از بالای آن خیز می اندازند و زمزمه میکنند که ((سردیها را بگیر، گرمی خود را بده)) و یا در نخستین شب سال هجری شمسی سبزی پخته میکنند و هفت سین یا هفت میوه می اندازند تا سال خجسته از شر و حاصل و تولیدات زراعتی خویش داشته باشند. در سال ۶۷ از این مراسم به نحوه خاصی در مزارشرف تجلیل بعمل آمد، قراریکه سالها پیش از نزدیک میله های نوروز باستانی را در شهر مزارشرف دیدیم بودم. اسال سه چند سال پس از مردم سهم گرفته بودند و ایمان و یقین کامل دست به دامان مولا علی زده بودند و از صدق بی پایان برای روزهای آفتابسی آینده دعا کردند و سال نو را با امید آرامی و صلح به هر فرد و هر نواده آغاز کردند.

... و در پلغ
سال
۱۳۶۷
آغاز
سال

فالبین



ای بی ستاره مرد |
 دردست های خالی و خشک
 نگاه کن:
 اینجا کویر گشده بی نشانه سی
 است
 زهدان خاک اوتعی از هر
 جوانی است
 یک مودرین کویر بجای علف
 نرس
 یک قطره عرق، خبر از چشمه سی
 ندان
 وین ماریج بیی که جز
 زهرغم نریخت
 خط حیات تست، که انسوس
 برتویاد
 ای بی ستاره مرد |
 در آسمان بخت سیاهت
 نگاه کن:
 روزی اگر هار دلت بی شکوفه
 بود
 اکنون، غروب زندگیت بی ستاره
 باد
 ای بی ستاره مرد |
 انسوس برتویاد . . .

سرفه دستم را بگیر!

خطوط ماریج زنده کسی را
 دنبال میکنم و معمایی گشده
 بی نشانه رادردست هامینگرم
 وجوانه های امید و ناامیدی
 رادران به تماشا مینشینم که
 گیاهی در آن سبز میشود و یاد رکوبیر
 سوزان آن میخشکد. این معمایی
 بزرگ، این فرد ای گنگ و مهم
 انسان چگونه خواهد بود، چگونه
 خواهد شد، بیم و امیدی است
 که انسان را، دنیای برآز را ز اورا
 احاطه کرده است و سایه وار
 اوراد دنبال میکند، تا بداند که
 فرد ایش چگونه است و ستاره
 بختش چه رنگی دارد. به این
 امید کوجه ها و بسکوجه ها،
 کوی و برزن راز برامیگد ارد به
 ستاره های پناه میبرد، به غیبکوها
 رجوع میکند تا روزی به دنیای
 سرنوشت فرد ای خود بیاید،
 در کنار بیاده روها، کوجه ها و
 بسکوجه ها، مسافران کاروان
 بند ارهارا که نگران فرد ای خوش
 اند تماشا مینمایم که چگونه نگرانی
 و دلواپسی شان به امید مبدل -
 میگردد، چگونه علامه ها و نشانه ها
 دران هان شان جان میگیرند
 و فرد ای میم و جهمول برای
 شان امید وار کنند، میشود؟ راه
 بیاده روها، کوجه ها و بسکوجه ها
 راد ریش میگیریم، در کنار بیاده
 رو جاده میوند تا سیمای پامیر
 فالبین های هند و مسلمان بایک
 یاد و نفر از مراجعین شان نشسته
 اند، یکی رمل میانند از دوان -
 دیگری روی طالع کسی را باز کرده
 و ستاره هایش را می شمارد. در کنار

فالبین می ایستم، مردی دانه
 های برنجی رمل را حرکت میدهد
 و بعد آنرا بالای کتاب می اندازد
 رمل نامش را میبرد و بعد به خال
 های رمل دقیق میشود، مرد
 منتظر است که از تقدیر و سرنوشتش
 آگاه شود و در پیچه امید بر روی
 گشوده گرد و بداند که فرد ایش
 چگونه خواهد بود. زیرا معمایی
 بزرگ بشر همین فرد ای اوست
 رمل لب به سخن میگشاید:
 (مشکلات زیادی را گذشتانده ای
 خطر گذشته اس، کسی از پیشت
 آزده اس، ده همین روز آزردگی

اش بر طرف میشه، دل صاف واک
 داری، اما مردم قدر تو نمیدانن
 سفرد به بیش داری، به خیرس
 سه ماه بعد زنده کی ات بسیار -
 خوب میشه، همه تشویقش است
 بر طرف میشه، انگار این همه
 کپ ها مرهسی است که بر زخمهای
 مرد گذاشته میشود و آلامش را فروکش
 میدهد، مرد بالبان بر خنسد
 مبلغ ده افغانی در کف دست
 رمال میگد ارد و بی کارش می رود.

به سفر خود ادامه میدهم
 از مقابل چند فالبین میگدم، در
 برابر هندوی ایستاده میشم
 و مردم پیشش نشسته اند، هندو
 در حالیکه دانه های رمل را در
 دستش حرکت میدهد، به یکی
 از آن دو میگوید: «قل هو الله را
 بخوان، مرد زیر لب به خواندن
 شروع میکند، رمال دانه های

روزانده هزاران نفر فرد فالبین ما را نومیرند
 باید اند کرد ای شان چگونه است؟

اعصاب
 دخت مه دستداس سارین کوی

هیچ غم نخو جادگد نش به دست مه!

رمل را با یک حرکت بالای کتاب
من فلتانند، اینسو و آنسو، خال
های رمل را میخوانند، بعد میگویند:
«ده زنده کن مشکلات زیبا دی
را دیده ای، دست تنگی از سرت
تیرنده اس، انشاالله بعد از این
زنده کنی ات خوب میشه، یک خطر
در میسرود آری بخوبی میگدره»
مرد به سویی دانه های رمل
خیره میشود، منتظر است تا چیزی

های دیگر نیشوند، اما هند و
خاموشی اختیار میکند، از سیاهی
مرد معلوم میشود هنوز آنچه که در
دل دارد همه اش ناگفته مانده
است. بالاخره لب به سخن
میکشاید: «از چشم بسیار دیر اس
که احوال ندانم، مسکراس، خط
واحوالش نامده، ارمال دوساره
دانه های برنجی رمل را حرکت
میدهد و به روی کتاب می اندازد

ولحظه بی به آن خیره میشود
و بعد ادامه میدهد: «مردی ده
سفر آری، به خیره هافیت اس،
تشویش نکو خطرنداره، برایش
یک دودی ویک تمویذ میدهم»
چهره گرفته مرد باز میشود انگار
نگرانی و دلهره اش بر طرف میگرد
و با خوشحالی میگوید: «خیر بیینی ا
هند و کتابی را بازمیکند و بعد
بارنگ زرد چیزهای بالای کافذ
سفید مینویسد، نوشته های
کج و پیچ هر قدر میگویم خواننده
نعمتوتم، فکر میکنم بخروف هندی
نوشته میکند، نوشته ها خلاص
میشود، تمویذ و دودی قاعه قات
میگرد و بعد با مهارت تار سب زنگ
به در آنها پهنیده میشود:
«این یکی را دود کن و این تمویذ
هم یکی اگر کار کن شیری کلان
از پشه میگیرم» هند و متوجه
من شده و میگوید: «بپا، حالت
را بیینی؟» میگویم نه (ونه راه -
خود ادامه میدهد، از پیاده
رو سرك همونی به کوجه بی داخل
میشم به یکی از کوجه های قدیم
کابل، به باقیبا نکوجه میسریم،
لحظه بی بعد نگاهم به تمدادی
از زنان و چند نامردی افتد که در
بای چند دکانی نشسته اند، گرچه
هواسرد است، اما آنها با پیسم
و امید در بای دکانها دقیقه
شماری میکنند، تعدادشان
زیاد است، دخترها وزن های
جوان و یک تعداد زنان و مردان
کهن سال که عده بی از آنها باکم
حوصله کی به سویی دروازه کانها
نگاه میکردند، سه دکان یهلوی
هم قرار دارند، مراجعین آنگونه
که در عقب دروازه معاینه خانه
د اکثرها منتظر میباشند تا زود تر
نوبت شان برسد در اینجا نیز
وضع همانگونه است
دروازه یکی از دکانها را بازمیکم
یا للعجب! حتی جای پای مانده ن
نیست، دقیقه ها میگذرد اما
ازد حلم کم نمیشود که نمیشود.
بالاخره آنجا را با همه بیرو سارن
ترک میگویم و به سویی یکی از نکوجه
های باقیبا نکوجه روان میشم -
پس از لحظه بی در خم یک کوجه

متوجه دکانی میشم، حسد س
میزم که حتما دکان فالیب -
است، آهسته در آنرا باز میکنم
حدسم درست بود، دوسه نفر
درون دکان نشسته بودند،
در کنار میز بالای چوکی میشینم،
ملا صاحب پیهاله چای را در برابرم
میگذارد و بعد بصرف مرا حسیمن
خوبش میشود، در اینجا چند آن
بیرو بار نیست.

زنی که بالای دراز چوکی
نشسته است به افا صاحب نزد یک
میشود میخواند، اما حیاتی نگار درش
ناچار میشود که باید بگوید، آهسته
آهسته کنار گوش افازمه میکند،
کب هایش وضاحت ندارد، اما
تا جاییکه من شنیدم از شوهرش
شکایت دارد که با او خوب نیست.
آغا، میگوید: «مه نامیدم، فکرشه
نگو، کاری میکنم که به راه سم شوه،
چیزی به روی کافذ مینویسد و به
دستش میدهد، زن میگوید:
«او در ختر چطور میشه» آفا دعته
دانه های رمل را حرکت میدهد
و به روی کتاب می اندازد: «هیچ
غم نه خور جدا کنش به دستمه،
به چار شمه میکنم» زن اینجا مانغانی
از جیش بیرون میکند و بالای میز
افامیگرد و میبورد، هنوز زن از
دروازه خارج نشده بود که دو
دختر ماه طلعت داخل میشوند،
و بالای دراز چوکی می نشینند،
یکی از آن دخترها میگوید: «آغا
صایب آمدیم که روی طالی مه
بیینی» آغاز بازم تسبیح بدست
میگرد و کتاب بازمیکند: «هیچ غم
نخو، مرادت حاصل میشه، ستاره
توه به روشنایی میاورم» دختر
دوباره میگوید: «یک کاری بکوه
...» خجالت میکند که اسرار
دلش را بگوید، سرخ میگردد، بیچ
و تاب میخورد، اما نمیتواند چیزی
بگوید، آغامیگوید: «بگو چیسم،
بگونه شم» دختر نزد یک میشود
اما زبانش نمیکرد، دختریکه
همراهش است میگوید: «آغا
صایب او یک کسی رده دست داره»
دختر سرخ میشود و رخسار هایش
گل میکند، دختر همراهش دوباره
ادامه میدهد: «همو کار همشیره»



ملانصرالدين شوڪ وو؟

ملانصرالدين په افغانستان
ايران، د شوروي اتحاد په
اصيايي جمهوريتونو او په انگرې
ډول تاجکستان، ترکمنستان
او اندرېجان، او ترکيه کې له
خاص شهرت او محبوبيت څخه
پرځوړد اړه دي او طنزونه يې
تقریبا هر کور او کلي کې تراوسه
د خلکو په منځ کې شته او د خلکو
د خوشحالي سبب گرځي.

((ملانصرالدين)) د ميرزا
جليل محمد قلی زاده مستشار
نوم وو. ميرزا جليل په ۱۸۶۶ کال
د اندرېجان د نخجوان په
ښار کې زېږېدلی دی. له زده کړې
وروسته يې د نخجوان په يوه کلي
کې د ښوونکي په حيث دنده
درلوده او په هغه وخت کې يې
خپل ادبي او ژورنالېستيکي
فعاليت پيل کړ.

هغه د استازونو چې ميرزا جليل
((ملانصرالدين)) بدغه دوره کې
ليکلي دي ټول د ترخه او ټکو نکی
انتقاد خصلت لري چې د هغه
وخت ټولنيزو او فرهنگي مناسباتو
ته متوجه دي.

ميرزا جليل په ۱۹۰۱ کال کې
ژورنالېستي کار ته مخه وکړه اوله
بيلا بيلو نشراتو سره يې قلمی
همکاري درلوده. له هغې ډلې
څخه د ((فقار))، ((شرق پور))
او ((د فقار کارگران)) د يادولو
وړ دي.

د ۱۹۰۶ کال د فبروري په
دوهه نيټه يې د ((ملانصرالدين))
په نامه د طنز مشهوره نشریه
چاپ او نشر کړه. د دغې نشریې
مسئول مد يریت د ميرزا جليل
په قاره وو.

ميرزا جليل د طنز ليکلونو څنگه
پوزيات شمير د استازونو او نمايش
نامې هم ليکلي دي. هغه په
۱۹۱۰ کال کې د ((مسرو))
په نامه اړه ۱۹۲۱ کال کې يې
((د ليونیا نوميلستيا)) په نوم
نمايشنامې وليکلې چې تراوسه هم
د يېر شهرت لري.

پيدا کړم از ما حيد رملی
وکالاخان موثروان اهلحضرت
امان الله خان و بعضی اشخاص
دیگر چیز های آموخت، بیست و پنج
سال شده که کف شناسی میکنم،
رمل نیز می اندانم و از خانه های
رمل حال و احوال مردم را میخورد.
ان بعضی پیشگویی های که
کرده ام راست شده است. کف
شناسی نسبت به رمل دقیق
است و در اکثر کشورها وجود
دارد، کف شناسی یک علم است
فال دیدن توسط بیلک شانه
گوسفند راه میدان چند وقت
با محمد علی شناور کار کرده ام. در
گذشته در بوهنی ننداری و سرکس
های مزارعی کارهای اکروپاتیک
را پیش میبردم، از سرزمین نیز
آگاهی دارم. دفعته در برابری
چشمان علی را انجام میدهند
که مرابه شکستی میاندازد و میگویند
این توسط نیروی مسخرین انجام
شد. انگار باورم نسبت به او بیشتر
میشود، ناخود آگاه دستم را به
به سوی دراز میکنم تا از فرد ای
خوبی آگاهی یابم و از نگرانی ها
و دلواپسی هایم چیزی کاسته



آيا سرنوشت انسان در کف او ست؟

گرد د باندړه بين کف هاي د
ستم را دقيق مينگرد. (اولاد زياد
ده قسمت داري، خطه حضرت
طولانيست. قلب سالم و راست
د اري. خوشي ات به همه رسیده،
آينده بسيار خوب د اري. ظاهر
وياهنت يکي است، يک مريضی
سخت راگد شتانه اي، د ونکاح
د قسمت د اري. در همين روزها
روز گارت خوب ميشود. شش سال
بعد بسيار ترقي ميکني. ۱۰۰۰)
فکر ميکرم که بارگراي از شانه
هايم برداشته شده است، باورم
به آينده بيشتر ميشود، احساس
خوشي ميکنم انگار راز انبوي -
د يوار را در يافته ام. ۰۰۰

چود مولافرا اندام که کلامه قره قلسی
کهنه به سرد اريدشت میسر
نشسته است باندړه بين کف -
د ست مردی را به دقت نگاه
ميکند، گاهی به خطوط دست
راست و گاهی به دست چپي
اونظر می اندازد، آنقدر موشگانه
به خطوط مينگرد انگار ميخواهد
بگويد:
"اي بی ستاره مرد!
د درست هاي خالی و خشکت
نگاه کن."
علاقه مند ميشم تا بدانم که اين
رشته را در کجا و چه وقت فراگرفته
است. (يا نژده ساله بودم به کف
شناسی و قیافه شناسی علاقه

مه درست نشد، تا حال بختش
باز نشده، بري او هم يك چييز
نوشته کو). آغا ميگويد: (به چشم
همه چيز جور ميشه، خدا
مهربانس)
باز هم به راه خود ادامه
ميدم به سوي منطقه ده بري
ميرم. از چارراهی ده بري راه خود
را به چارراهی شهيد ده بري
کج ميکنم، به سرک نا نوای داخل
ميشم به طرف چپ سرک، لوحی
بزرگ جلب توجه ميکند: (کف
شناسی و قیافه شناسی توسط
کف شناس مشهور کشور عزیز، محمد
حسين - کيشن ۲۰ - افغانی)،
اجازه ورود ميخواهم، مردی سیاه

اولین طفل

سال ۱۳۶۷

دختر بود



طفل سال بامادرش



د وکتورترینارشیملانی زینت



انیمینه نوری نرس قابله

تولد دخترم راکه بحیث طفل سال شناخته شده، برای خود، فامیل و مردم خود فال نیگی می گیرم و دعایم نام تا سال جدید برای مردم ماسال صلح، آرامشی و خوشبختی باشد

خبر نگار مجله سباورن با د وکتورترینارشیملانی زینتسون نیز صحبت کوتاه بعمل آورد. موسوفه خاترنشان نمود که:

در طول سال ۱۳۶۶ بسه تعداد ۲۴۵۶۱ ولادت در ملالی زینتسون صورت گرفته که نسبت به سال ۱۳۶۵ (۱۰۳۶) واقعاً افزایش را نشان میدهد.

از جمله ولادت های سال ۱۳۶۶ به تعداد (۱۲۹۵۹) - بسرو (۱۱۶۰۲) دختر بوده است. که از جمله تولدات فوق (۳۴۹) طفل دوگانگی (۳) طفل سه گانگی، (۲) دوگانگی بهم چسبیده که بنام دوگانگی سیامی نیز یاد میشوند میباشد. و (۵۱) واده سوتشکل نیز بوده است.

سنشین وزن ترین ولادت در سال ۱۳۶۶ بسری بود بسا وزن پنج کیلو و نجاه گرام.

طفل اهدا نمایند، کدام مادری این خوشبختی را نصیب خواهد شد و کدام نوزادی، طفل سال شناخته خواهد شد؟

انتظار به پایان میرسند، ساعت ۱ و پنج دقیقه شب بعد از آنکه پنج دقیقه از تحویل سال جدید سپری شده بود مادری که خودش هم در یکی از شفاخانه های کابل نرس قابله است، دختری بدنیامی آورد، و این دختر در میان مناهای مبارک باد نرس قابله هابه حیث طفل سال شناخته میشود.

طفل هنگام تولد سه کیلو و پنجمه گرام وزن داشت و وضع صحی وی و مادرش به کلی خوب است.

مادر طفل محترمه نجیبه نرس قابله شفاخانه مرکزی خانم امرادین ساکن کارته پروان کابل در حالیکه سروروشادی روزی لبانش نفس بسته بود گفت: امشب برای من و فامیل من شب خوشی است، خداوند برای ما دختری داده که دارای صحت و سلامتی کامل است

بر اساس گزارش محترم میزبان خبر نگار اژانس باختر

مادری در سومین دور حاملگی خود دختری بدنیامی آورد که طفل سال شناخته شد.

صحن شفاخانه ملالی زینتسون مانند شب های گذشته آرام و بی صداست، ولی ازین دهللیها واز داخل اتاق ها صداهائی به گوش میرسند و سخنانی شنیده میشود، سخن درباره طفل سال است، طفلیکه در نخستین شب سال بدنیامی آید.

د وکتوران و نرس های ملالی زینتسون با اشتیاق فراوان منتظر تولد طفل سال اند، تا تحفه تهنیت و نساک باشراکه از جانب شفاخانه تعیه گردیده به مادر



• سرگردن بلند تری دارد •
 سیمون کولیتز دختر زیبا بی از
 ایالت مگ بیورگ جمهوری ماکراتیک
 آلمان، سال گذشته در مسابقات
 تابستانی انتخاب دختر زیبا بی
 سال در میان ۴۰۰ دختر شامل
 مسابقه این افتخار را کاپی نمود •
 وی این موفقیت بزرگ خود را -
 مدیون تشویق دوستانش میدانند و
 میگوید ((دوستانم به من جرات -
 دادند و حتی بامن شرط بستند
 تا در این مسابقات اشتراک ننمایم •
 اکنون خود را خوشبخت میدانم •
 زیرا یگانه دختری ام که به حیثیت
 دختر زیبای سال از ایالت مگ -
 بیورگ انتخاب شده ام)) •
 سیمون کولیتز در یکی از
 کودکان های شعر مگ بیورگ
 بحیث نرس ایفای وظیفه مینماید
 و در اوقات فراغت در یک گروه
 باله فلکلوریک، رقص فلکلوریک را
 تمرین مینماید •

(دخت زیبای بهار) این
 جمله زیبا و هوس انگیز را شاید
 بارها شنیده و در عالم رویاها ویر
 زیبای از آن جلو دیده گان خود
 مجسم نموده باشیم، اشعار
 دل انگیز شاعران در وصف بهار
 باشکوه و زیبای خاص، ترسیمی
 از دخت زیبای بهار را در خاطر
 ها زنده نموده و سا شاعران و
 دلباختگان با فرارسیدن بهار
 بنام دخت زیبای بهار به پای
 معشوق سرتعظیم فرود آورده و -
 در وصف معشوق اشعار دل انگیزی
 سروده اند •
 و اما بد نیست بدانیم که این
 دخت زیبا، نه رویا و نه تصویر
 خیالی از یک معشوق است، این
 دختر زیبا در واقعیت در بهار
 پر شکوفه طبیعت وجود دارد •
 دوستان و علاقمندان همه او را به
 این لقب می شناسند و بدون شک
 او نیز در میان دختران همقطارش

دخت زیبای بهار



شخصی را که می بینید نما -
 یث ضخیم و دارای قلبی چوبه
 طفل کوچک است ولی اوعلت
 چاقی خود رانمی داند • وزنش
 پنجمصد کیلوگرام و همورش چهل و سه
 سال است • اووالتر هدهد سهون
 نام دارد • واز سن بیست و هفت
 سالگی به این طرف نمی تواند
 از جبرکت خواب برخیزد ولی مشکل
 بقیه در صفحه ۷۵

مترجم: میرزاد



دختر



تقدیر و تقدیر



تقدیر و تقدیر



زوفونه د اکتور رولکلینسک
د ولتی :
تقریباً مدتی هشت ماهه میشتو
کهنه بخت د اکتور رولکلینسک
د ولتی ایفای وظیفه می کنته برای
سالی که در پیش استه آرزو دارم
تادریک شفاخانه به کار ادامه
دهم . چه من در رشته طب اطفال
تحصیل کرده ام اما وقتی تقسیمات
شدیم شفاخانه ها گفتند ما پس
خالی نداریم و مرا به پولکلینسک
د ولتی در رشته گوش و گلو معرزی
کردند . من در سال جاری
فقط یک آرزو دارم که در یک
شفاخانه مطابق رشته اختصاصی
ام به کار ادامه بدهم .
امید دارم به این آرزو پی
که موثریت مسلکی نیز
دارد بر سر من و بتوانم
مصدر خدمت به
هموطنانم گردم .

شاه ولی د انصاری لیس د دولس
تولگی زده کوونکی :
تیرکال ماته د ترولو ترخه او
درد وونکی خاطره چی همیشه زما
د مورولو او په شپوشو د بی خوبی
او چرت سبب گرخی داده چی ما
پر یوی نجلی باندي زره بایلیسی
او یوزره نه چی سل زره پرهغنی
مینیم ولی په تاه سف سره چی
هنه اصلا زما په قصه کی نه ده .
نواوس زما یواغینی هیله داد چی
د هغنی د پبری په شان زره کی
هم زما په وړاندی د مینی احساس
راو یاری اوزما په مینه بی زره
ولر زغی . ترخوزما په حال خبره
شی .



نگران سرویس لین کلولسه
بشته :
نگران سرویس هم
روزانه شاهد حوادث گوناگون
خنده دار ، تراژید و حیرت آور
میباشد . بعضاً این حوادث
آنقدر مراتحت تاثیر خود قرار
میدهد که به غیر از آن به هیچ
چیز دیگر نگر نمیکنم و حتی
در خواب نیز مراتنها نمیگذارد
ولی خاطره خوش زنده کسی
شخصی ام از سال گذشته که
هیچگاه در هیچ حالت
فراموش نمیگردد ، این است
که من ترخیص گرفتم .
بزرگترین و اولین آرزویم
این است که برادر کلانم
امسال عروسی نماید .



فاخله شاکرد صنف د وازد هم
شبی لیسه انقلاب :
من به سمت شاکرد در شبیسی
لیسه انقلاب درسم میخوانم و شاید
برای اینکار نهی مجبور باشم .
از طرف روزد روزارت صحت عامه
جهت امر امعاش کار میکنم و بعد از
ختم کار به عجله خود را بالای روس
میرسانم . اما هیچ کسی این
بتم رادریک نمیکنند . من که
مجبورم شیخانوارت به خانه آیم
در راه بازگشت به خانه زیاد آزارم
میدهند . برای امسال آرزو دارم
در رسم رانتم کتم و شامل پوهنتون
گردم . اما مترسم وضع ناسامد
اقتصادی فامیل به من اجازه
تحصیلات عالی راندهد .



شکیلا کارمند بانک ملی :
یکساله کی طفل اول هر یک از
خواهرانم را پدرم در خانه ما
بسیار خوب تجلیل میکرد . پارسال
که پدرم فوت کرده بود طفل اول
یکی از خواهرانم یکساله شد و این
بار سالگره وی را من در خانه مان
بهمان ترتیبی که پدرم تجلیل
مینمود . تجلیل کردم که این یکی
از خاطرات خوشم میباشد . زهرا
تا یک حدی توانستم جای پدرم را
خالی نگذارم .
هر کسی که یک آرزوی نیک در
زنده گانی خود داشته باشد
آرزو دارم که در سال جاری پسند
آرزوی خود برسد .



شمس معلم لیسه مسلکی
زنان :
آرزو داشتم که به استیتوت
طب کامیاب شم ولی با کمال
تاسف با اعلان نتایج کانکور
آن همه خوشی و آرزوم نقشش
برای من شد زیرا من به دارالمعلمین
کامیاب شده بودم .
چون فعلاً یک دختر مقبول
دارم آرزویم که ۱۰ سال بعد
صاحب یک پسر هم شم . اینرا
میتوانید جز آرزوهای بد انید
البته برای مثال های بعد .
همچنان آرزو دارم در سال جاری
فرصت مساعد شود که به خارج
از کشور سفر تفریحی داشته باشم .

فرزانه متعلم صنف د هم لیس
لانی :
از چند سال به این طرف مسافرت
بروی بوده و همیشه تحت تدابری
برادر اش و بالاخره سال
گذشته برای تدابری به خارج
از کشور رفتم که بعد از چند مسافرت
سختمند به خانه برگشتم . ایس
یکی از خاطرات خوشم میباشد .
آرزو دارم تحصیلاتم را در رشته
حقوق در نیساله نمایم . و در
همچنان امید دارم خواهرم
که نظر به بعضی
مشکلات از استیتوت پولیتخنیک
تعجیل گرفته نشود و بتواند
تحصیل خود را تکمیل نماید .
تا از این راه به سر و
روغن خوشی معبر خدمت
شده باشم .

فریحه مامور د روزارت صحت
عامه :
در سال های که گذشته
یک حادثه برای من خیلی ناگوار
بود و آن اینکه یکی از آشناهایم
را که دختر جوانی بود و به صنف
دهم مکتب درس میخواند
از دست دادم .
مرگ او برایم آنقدر متاثر
کننده بود که هیچ نمی توانم
تفسیر کنم . بعد از درگذشت
او همه چیز در نظرم رنگ تیرهگی
به خود گرفت . برای سالی که
در پیش است هیچ آرزوی یا آرزوی
بزرگتری غیر از این ندارم که در
جمع فامیل به سر و چه نمیتوانم
جدایی و دوری از فامیل را
مقبول شم و یا حتی شاهد دردم
بسیار آن هم برای آنها باشم
فقط برای آنها صحت و سلامتی
آرزوی کتم .

سید عالم شاه محصل پوهنحسی
تاریخ و فلسفه :
سال گذشته من خدمت عسکری
را تمام کردم و اینک بسیار خوشحالم
که شامل پوهنتون هستم در سال
جاری آرزو دارم که در رهنوردی رس
کارم انجام بدهم و در وضع
اقتصادی خانواده ام ککی برسانم
تصمیم دارم به خانواده ام خدمت
بیشتر نمایم زیرا این خود نوعی خدمت
به جامعه است یعنی از خود بایستد
شروع کرد .



نوزبه محصل پوهنحسی زورنالینم :

سال گذشته برایم سالسی
خوب بود اما باید بگویم که نداشتن
تجربه برایم زیانمند بود زیرا سال
اول درس در پوهنتون بود و به
آرزو رس و رفتن به صنف درست
بی نمی بردم در نتیجه مشکلاتی
پیش آمد اما امسال آرزو دارم منظم
به درس بروم و بتوانم به درجه خوبی
موفق شم البته نود فیصد موفقیت
های زنده گیم مربوط است به
مشوره های سود مند مادرم که به
من همیشه لطف دارد .



سال ۶۷ ۱۳ سال بزرگ آرزوهای



صبا تنها سر یازد رقلمه
محافظة :
از خاطرات سال گذشته ام
اینست که شب هید سعید نظر
بود و من نوکریوال بودم . در درجه
نوکری خوابم برده بود و زمانی که
کنترولر آمد مرا ((پهره جزایی))
داد و مجبور شدم روز اول عید هم
به جای رفتن به خانه و دیدن
وادید دوستان پهره کتم .
آرزوی بزرگ امسال اینست
که اولاً بتوانم وظایم را به خوبی
انجام بدهم ثانیاً بعد از گرفتن
ترخیص نامزد شم و به زنده کسی
ایدیال خود آغاز کنم .



انیمه کارمند جدید د دفتر
جوانان :
به سلك مقدم من عملی خیلی
حلاقتند بودم . آرزو داشتم
تحصیلاتم را در فاکولته ساپنس
رشته بیولوژی تعقیب تمام کنم
خوشبختانه به فاکولته د خواهم
کامیاب شدم اما در یکی از ولایات
بودم و نظریه مشکلات ترانسپورته
ناوقته کابل رسیدم ولی باتا سف
موضوع یکی از دو
ستان خود را تبدیل کرد بود خیلی
تهدید که رشته ام را بدهم ولی
موفق نشدم . آرزو دارم در آینده
فاکولته زورنالینم را بخوانم تا و
تعمیه هارا انطوری که استامکان
بدهم .

د پسرلي په راتگ سره د کوچيانو

کاروانونه راستيد و ته تياريزي

موري کوچيانو ته مي ورکه وهنه
په چي تورپيکي مي د ايلبند شمال
مادکوي له عمره جارکري
چي سبايي اورپي بليزي دورتي خينه

خدايه کوچيان په کوچ روان کري

چي سباسته بدرنگي کږي ودي خينه

د سردارو

باران

کوجيانی ژوند له پيو پخو زمانو څخه رواج لري او تاريخ يې د بنکاره دورې له پاي ته رسيدلو سره پيل کړي. د کوچي اصطلاح په عمومي ډول هغو خلکو ته کارول کيږي چې له پيې سيمې نه پلي ته کډه کوي او د کال په ټاکلي موسم کې ټاکلوسيمو ته يې کوچيږي. کوچيان زموږ د هيواد د ولسونو له مهمو برخو څخه شميرل کيږي. د دوي د فوډر پوړيو او فوډر په توليد د هيواد په اقتصاد او د هينو شيانو په انتقالولو کې له پيې سيمې نه پلي ته ټاکلي برخه لري. د کوچيانو ژوند د پير تراندي ژوند دي. که څه څه

هم دوي لکه د کډوالو الوتونکو په څير هميشه په معتدله هوا يسي يې او د ژوند د پاره مساعد لمانځونه لټوي خو بيا هم په زم کې د پخني اوبه اوږي کې د کډې او لمر څخه په عذاب دي. دوي په اوږي کې سر وسپړي او په زم کې تود وسپړي. لښه څه چې کوچيانو ته د سوړو څخه ځانگړي تيارو کوي دوي د تنگ او سفرونو ډول او په بيلا بيلو ځايونو کې د دوي تم کيدل او د ژوند طرز دي. دوي شپې او ورځې په لمرينو بادونو او وندو پخو پخو

او گرمو سيلو، زياتو تيارو کې مډلونه وهي. د پيري لورې ژورې پېښو لاندې کوي او د ليرو ليرو واکمنو په لندولو سره ځانونه د مقصد ځايونو ته رسوي. يعنې هغو ځايونو ته چې هم دوي او هم د دوي د اوسيدلو وړو وړو پسونو ته خوراکی مواد په کې پيدا شوي. کوچيان په دغسې ځايونو کې کډي اوږي. دوي له ځانه څخه د خپلو لرونکو زيات خيال ساتي اکثره زيات پاسي چې غږ ځايونو ته پيدا کړي او هلته کې واري وي. د کليو څخه لري د لورې وږو په لمنو کې اوچس سم هلته ورسيزي سو

خپلي کڼز دي او ځيې وروپي او بيا وړاندې خپله دمه ونيسي.

د اوږ د اوږ د وړو وړو او وړو وړو لندولو څخه اسانه او بيا د هرچا کارنه دي. د اد هماغو وسپښو خپلو والو خلکو کار دي چې په ستونزو چرت نه خرابوي. غرونه ترېښولاندې کوي او سر يې سيلو او د لمر تود وي د هغوي همت او شهادت ته سر تپوي. بل هر څوک که د اشوق وکړي په نيمه لاره کې پاته کيږي او خصر ما هغوي چې د استونزي يې نه دي ليدلي او زاسي.

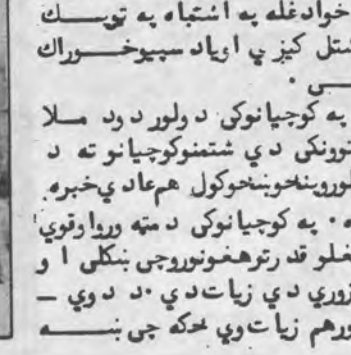
موري کوچيانو ته مې ورکه چې تورپيکي مې د ايلبند شمال وهينه خو تورپيکي د ايلبند وروشمالونو ته رسيدلای نه شي. يوازې د نگو کوچيو پيڅلو تور او زړه وړ ونکس بيکي او وړو لونه دي چې د اوږين واني يې په لاسونو او په سورمالو يې ملاوي تر لې وپاړد ايلبند په لور متين گامونه پورته کوي. د کوچيانو سفرونه او تنگ او راتگ که څه هم په عمومي ډول ټولو ته سخت دي خو په ځانگړي توگه اميد واره ځوانان راتوانو ته د پير سخت تماميزي. د پير څخه داسې شوي.

لازمه باطرنه نه شوي. د دوي ژوند کار او نور فعاليتونه د پيري خواوي لري چې که تصويروي وڅيړل شي د هر ليدونکي د پاره به پير به زړه پورې وي. کوچيان اکثره مالدار خلک دي. د خپلو کډو د وړو وړو اوږين لود پاره اوسنان او دگني د لاسته راوړلو د پاره وړي. بسونه او سيزي ساتي او د هغوي پر گټو باندې خپل ژوند تيروي. کوچيان د قومونو او خپلوانو د ویش له مخې په هر قوم او خپل کې مشران او ملکان لري. مشران او ملکان د دولت سره د کوچيانو پلي تينگوي

اوستونزي يې وړحل کوي. کوچيان که څه هم ټول کډوال او مالدار خلک دي ولي د ژوند له مخې په دوي کې د پير توپيرونه شته. ځانسان او زيبان يې له زړه پيژندل کيږي. کوچيان په عمومي توگه د پسونو څخه لري پاته دي ځکه نو په دوي کې د ليک لوست والا خلک د پيرم پيدا کيږي. کوچيان په بنو اقليمونو کې د ژوند کولو له امله د ننگ وښ، بڼه ريفتيا او ننگي څيړي لري. بنه او ننگي يې د پيري حسي او ننگي دي. کوچيان مته وړ، هواکمن، غيږت، توريالي، په خپل ځمکول تينگ ولاړ خلک دي. هره کوچي کورنۍ د کور د فوډر د شمير په تناسب پوره څيږه اوبه پيدا کيږي لري. د شپې له خوالو او واړه حتی د خپلو نښو او واړو سره د هماغې کڼز دي. د کوچيانو په کورنيو کې داسې درانده کارونه شته چې د نښو له خوا تر سره کيږي. خو په عمومي صورت سره نارينه اکثره مې بيبي او سوداگري کوي. کوچي پيڅلي د ژوند له پير حقوقو څخه محروم وي. پيڅله هيڅکله د مېر د ټاکلو حق نه لري. پيڅله د پلار رضاه کوي. هرچاته يې چې وړکړي زړه وي او که ځوان مجبوره ده چې پرالښت يې سرکيږي. که کومه نجلۍ وږو يې ځانته په خپله خوښه مېر وټاکي يا چا پسي لاره شي او يا په چا فوډر وکړي. داسې گڼل کيږي چې يې پيڅلي يې کړي ده نو داسې پيڅلي هرڅنگه چې وي وژني. بله دا چې هلک او نجلۍ د واده څخه د مخه د پوښل سره د ناستي ولاړي حق نه لري. د پير داسې پيښيزي چې ځوانان د شپې له خوا د خپلې چغلي (نامزاد) سره د چغلي بازي (نامزاد بازي) د پاره په پته د هغې کيږت ځي. خو اکثره داسې ځوانان د نجلۍ د پلار او يا د وړو له خوا غله په اشتباه په توگه وپيښل کيږي او يا د سپيوڅوراک شي. په کوچيانو کې د لور دود ملا ماتونکي دي شتمن کوچيانو ته د خپلو پښو څخه کول هم عادي خبره ده. په کوچيانو کې د مته وړو او توپي پيڅلو قدر تر هغو نورو چې ښکلي او کنزوري دي زيات دي. د دوي ولور هم زيات وي ځکه چې بڼه

بارونه وړي او په کارونو کې ژر سره سترې کيږي. کوچيان ميله بال خلک دي. نښي يې د ميله څخه مخ نه پټوي. ميله که هر څوک وي د کوچي کورنۍ سره په يوه د سترخوا کېښي. په کوچيانو کې د ميله سره د خپلې کورنۍ د فوډر په توگه جلند کيږي. کوچيان د جزگو يا بنه خلک دي. مرکي، جري، مېد وړکول او داسې نورو کې له پخوا وختونو څخه دود دي. دوي د جرگو پرېکړه و غاړه زړه اوله هغه څخه سفر و نه يې پټي گڼي. کوچيان د ولسي ادبياتو په څيړلو کې هم وند لري او د بنو حافظو د لور ونگي خلک دي. که دوي ته د بنو وڅيړي ته پيرونه ونيول شي نو پيرنه پوهان او عالمان به په دوي کې راپيدا شي. کوچيان زموږ په پښتوان بياتو کې لور مقام لري. کوچي کوچي او کوچيان په پښتو شعرونو کې او لاسي سند روايه ځانگړي توگه په لنډيو کې د پيريات ياد شوي دي. د لته د کوچيانو په هکله دا خو لنډي په گڼ لولو:

جی ناروغان به لاروکی مړه شوي دي او اميد واري نښي لنگي شوي دي. د ايلبندي د کوچيانو د تنگ نه مانع کيږي. کوچيان به داسې حالاتو کې يوازي کاروان ودرزي. کله چې مري بڼخ کړي دعا کوي او روانيږي. اميد واري نښي ته چې په لاره کې د لنگون درد را پيدا شي نو کاروان ورته تر لنگيدلو پوري انتظار پاسي. کله چې د نښي اولاد وزيږي لښي وړ پخوي. چې لښي يې وڅيړله ملا يې ترسري ماشوم يې وړه شا کوي او روانيږي. کوچيان اکثره د پير څخه ځلېښت ان تر پنځوس کورو پوري سره يوځلي کيږي او د سفر د پاره اوږ د کاروان ترې. په کاروانی تگونو کې وانه وهل د ويره سترې کورنۍ نه بريښي ځکه چې په غم اوسيدل کې گڼ شمير کسان لاس ورکوي. د کوچيانو د وند نه که هر چيرته وي د پير مست او په زړه پوري وي. کوچيان د پيرنه تنگ ټکسور کوي. د وندونو جشنونه جوړوي او اتونونه کوي. د اتون په وخت کې به يوغز سره سندري واي او ځيې فورخوي. د کوچيانو تنگ سندري ويل او ځيې غورځول لا ټلويزيون ته لاره نه ده پيدا کړي. دوي ته



میخواهیم هر جا که آدم باشد دلستان

دعایم باسد



و جیبی
و کپری

شاید جدایی شایه
و کرده اند

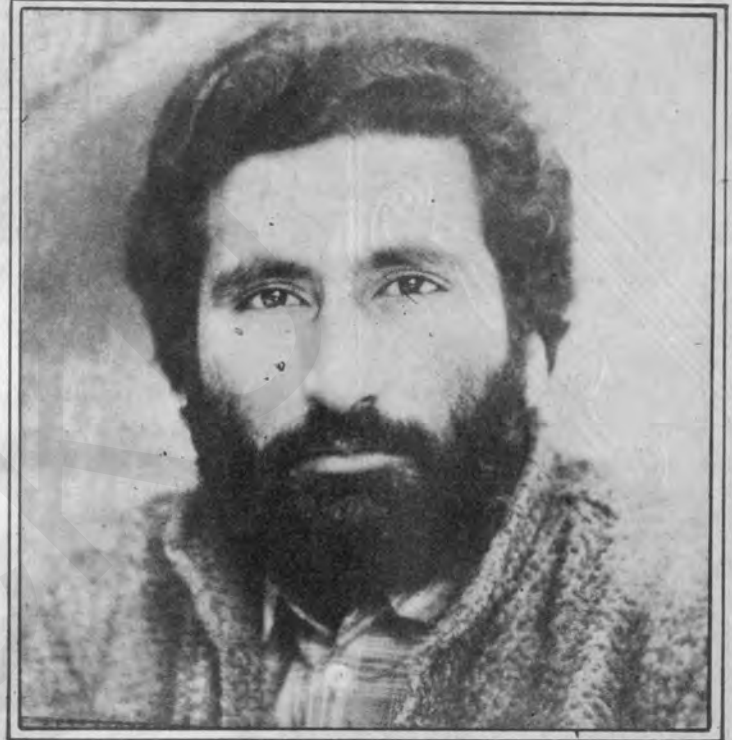
در خوابی که امید برانگیز
شان دلبران دشتی دور خود
شان رای پاینده
وقتی به آن دوری ها
از کینه نگاهان می اندیشم
وقتی آهنگ های پورهاها، شعرا
که مانند، یا آهنگ لیلای
می میشنویم، بعد از نیم و چهارده
و فرید رستگار همراه با گروه گسترخ
برزبان ماجرای میشود که با سروده
هایشان هزاران بوسه سیاسی
مان را در لایه های گنجه های
گلدسته های سرخ به آن دوره ها
به ارمغان می آورند و آنوقت
این آهنگ ها در گوشه هایمان
طنین می اندازند.

لطفاً صفحه برگردانید

زیاده و فرید رستگار و مونس در تری بادخترشان در ماه

این زوج هنری موفق در اندک زمان توانستند با آهنگ های خوب و دلنشین شان در دلهای جاگیرند، آهنگهایشان خیلی زود ذهنشین گشت و در مقیاس بزرگی سایر هنرمندان کمپوزرها و تصنیف هایشان را خواندند آنها در چوکات گروه هنری شان، یعنی گلسخ مخصوصاً بارهنمونی

هنرمندان امیرجان صبوری که خود آهنگساز و آهنگخوان موفقی است خوب درخشیدند. قرار بود مصاحبه ما با این گروه از سر می و طول زیادی برخوردار گردد که متأسفانه آنها به سفر هنری رفتند و ما ناگزیر آنچه را که از این هنرمندان در دست داریم به نشر می سپاریم و در یکی از شماره های آینده صحبت جداگانه می با امیر



امیرجان صبوری آهنگساز موفقی



جان صبوری خواهیم داشت. وجهه و فرید رستگار را در خانه شان که ابارتمان کوچک دو اتاقه است ملاقات می نمایم پس از تعارفات مختصر به صحبت آغاز می کنیم و می برسیم:

— می توانید بگوئید سفرتان چگونه بود؟
— سفر من به شهر مزار شریف داشتیم از طرف مردم خیلی ها استقبال شدید. روزهای آمدن هنوز هم امرار وجود داشت که باید کسرت های دیگری اجرا نمایم.

— از وجهه می برسیم: گروه هنری گلسخ اکنون یکی از موفق ترین گروه های در کشور است و مخصوصاً شما که آوازخوان گروه هستید از محبوبیت زیاد برخوردار میباشید میخوایم بدانیم زمانیکه آهنگهای تان را از حنجره دیگری می شنوید چه احساسی برایتان دست میدهد مخصوصاً آهنگ لیلارا؟

— احساس خاص برایم دست نمیدهد، ولی میخوایم بگویم هرگاه خواننده یک آهنگ را کاپی می کند باید دقت کامل نماید که آهنگ را به شکل اصلی اجرا نماید. اگر چنین نشود کیفیت آهنگ از بین می رود و لذتی را که شنونده باید از آن بدست آورد هیچ میگردد.

— شما برخی کمپوزهای شهسو را خواننده های معروف جهان را اجرا نموده اید به نظر شما این کار صرفاً یک کاپی بوده یا اینکه مدنی هم در قبال داشته است؟

— بلی کاملاً هدفمند بوده ما این آهنگها را غریب معرفی می کنیم کمپوزهای معروف جهانی میخوانیم و ضمناً میدانیم که مردم ما هم نیاز دارند تا با آهنگهای کشورهای دیگر مختلف جهان معرفی باشند و آنها را بشنوند و زمانیکه تصنیفی را به زبان ملی خود در همان کمپوز می شنوند خوشتر از آن لذت می برند.

— آیا شما بطور جداگانه قبیل از ازواج موفقی بوده اید یا اکنون که با هم زنده گی مشترک دارید؟

— فعلاً موفقی تر هستیم زیرا با هم نزدیک هستیم اکنون آهنگها را مسوولانه ترمیخوانیم زیرا زوج هنری هستیم. نزدیکی ما سبب گردیده تا با هم مشوره نمایم و آهنگهای خود را بهتر تکمیل کنیم.

— شما از نزدیکی گفتید، برخی خوانندگان سپاوون از ما پرسیده اند که گویا شما با هم اختلافات جدی دارید وجد از هم زنده گی می نمایید؟

— کاملاً غلط است، شما می بینید که مادر یک خانه هستیم. البته گاهی در روی ستیروما گفتگو می کنیم یا بعضاً مشکلات عصبی برای ما پیش می آید که این امر در زنده گی همزن و شوهر عادی است و فوق العاده گی ندارد.

— به نظر شما موفقیت عمده گروه هنری تان در چی نهفته است؟
— طوری که شما میدانید گروه ما تعهدات هنری دارد. اعضای آن با هم صمیمیت داشته و با یک نظم معین فعالیت هنری مینمایند ما موفقیت عمده گروه را در وجود امیرجان صبوری می بینیم که با توجه تمام، بهترین اشعار و تصنیف های عالی را آماده می سازد کمپوزهای خوب تهیه می نماید و با تمام تلاش و دقت گروه را رهبری می کند. میتوان گفت که امیرجان صبوری اکنون چهره یی از آهنگسازی در سطح کشور است مناسب است با او صحبت جداگانه می داشته باشید.

و تاکید می کنم که گروه ما نسبت به سایر گروه های هنری - آوازخوانان آن نسبت به سایر خواننده ها تفاوت هایی دارند مثلاً ما برای پول فعالیت نمی نمایم ما به ولایات می رویم به محلات دور دست میرویم گروه ما به معادلات توجه ندارد و این امر سبب میگردد تا ما موفقی تر باشیم.

— آیا شما در کلمه تعهد به مسایل سازمانی هم توجه دارید، منظورم از حزیت است؟
— کلمه تعهد در گروه ما همان تعهد مردمی است که ما میخوایم



در مجله سباوون اخیراً مطرح گردیده بود در میان بگدارم شما در باره اینکه شبهای شهرکابل را زنده سازیم و درین شب ها هنرمندان کنسرت های اجرا نمایند چه نظر دارید؟

طرح بسیار ابتکاری و بسیار خوب است. ما آماده هستیم در چنین برنامه ها سهم بگیریم، ما علاقمند هستیم که مسوولین در محیط زمینه را مساعد سازند تا بتوانیم برای رفع خستگی مردم خدمتی انجام دهیم (فرید): حتی من به این عقیده هستم که اتحادیه هنرمندان ابتکاری را رویداست بگیرد و در شب های معینی هنرمندان در یک کلوپ یا تالاری جمع نمایند تا آنها آهنگهای خود را اجرا نمایند و هنرمندان در حضور هم هم دیگر را نقد نمایند. خوبی ها و بدی های آهنگی را بر جسته سازند. به نظرم این امر بهتر است تا اینکه چنین صحبت ها و نقدها در غیاب بطور خصمانه مطرح گردند.

به نظرم این کار میتواند در رشد فعالیت هنری ایجاد زمینه همکاری میان هنرمندان نقش خاص داشته باشد. تشکر از صحبت تان موفقیست های زیادی برایتان ارزومینمایم.

بین المللی شرکت داشتیم درستیوال دم افغان شوروی گروه ما مورد تایید هنرمندان خارجی قرار گرفته و آنها توجه زیادی نشان دادند. این سفرها برای ما بسیار آموزنده بود زیرا با هنرمندان جهانی زمین به دیدار ما مساعد گردید. آنها از اینکه ما بدون آموزش آکادمیک فعالیت می نمایم متعجب می گردیدند. این امر برای آنها جالب بود.

تازه چه رویدست دارید ای کلام تصنیف جدید آماده اجرا دارید و جیهه پاسخ میگوید: بله آهنگ جدیدی دارم بنام: «زاری زاری کردم گله گذاری کردم»

از ساخته های صبوری است در سال جاری اثر اجرایی نمایم و گروه ما در مجموع آهنگ زیادی رودست دارد که در موقع آن همه را اجرا نموده و برای علاقه مندان پیشکش می نماید. همچنان اخیراً ما به عرصه جدیدی دست زده ایم که عبارت از تنظیم موسیقی فلم میباشد. این عرصه بسیار جالب است که نوازنده گان گروه ما به آن علاقه گرفته اند. من بینم که تجربه ما چگونه از آب بر خواهد آمد. می خواهم یک مساله را که

هنر را در خدمت مردم قرار دهید البته باید بگویم که در دید یرفتن هنرمندان جوان به عضویت گروه ما مساله حزیت یا عضویت سازمان جوانان بودن مطرح نیست چنانچه اکثر اعضای گروه به شمول وجیهه غیر حزبی اند.

یک سوال دوستانه که خواهش مندم با صراحت پاسخ بگویند؟

شما همین اکنون با کدام گروه خود را در رقابت احساس می کنید؟ بسیار صمیمانه بگویم، با هیچ گروه رقابت ندارم اولاً اینکه مشخصات گروه ما ظوری است که پای رقابت باد یگران در بین نمی آید و ثانیاً اینکه ما با اکثر هنرمندان رابطه نزدیک همکاری داشتیم برای آنها کمپوز ساخته ایم یا اینکه از لحاظ وسایل موسیقی آنها را کمک نموده ایم و علاقمند ادامه چنین همکاری ها نیز با هنرمندی که خواهان آن باشد هستیم.

در باره سفر های تان که بسیار زیاد هم است اگر بگویند؟

ما به اکثر ولایات کشور سفر داشته ایم در شهرها، و السوالی ها کنسرت اجرا نموده ایم تقریباً بیشتر برای سربازان در اردوگاه ها کنسرت داشتیم. در سفرهای خارج عمدتاً درستیوال های

تجربیات روزانه در مکتب

آیا گناه آریسم برق بود؟ و یا... .



اکثراً در مکتب و موسسات فرض تجلیل از روزهای معین مردم کرده می آیند و مانند ویر محفل آن روز را تجلیل مینمایند. اکثراً در این محافل حادثات و واقعات خوب یا بد رخ میدهد. یکی از روزها که محفل برگزار بود حادثه بسیار بدی رخ داد.

آری آنروز هم محفل به یکی از مناسبت هادریسه زغونه برگزار بود. زمین از باران شب پیش نم و رطوبتی به همراه داشت. دخترکی که متعلم صنف دهم لیمه بود با شور و اشتیاق تمام سر به هوا دل به تماشای از گوشه می میگذاشت اتفاقاً با سم برق که بلای جان او گشت تماس کرد.

اینکه در صحن مکتب سم برق از کجا شده بود خدا خبر. اما اینکه تقصیر از کی بود همه میگویند: از ((سم برق)) بی زبان. چه در چنان روز و ساعتی که محفل دایر است سم برق از کجا آمده بود آنهم در صحن مکتب و گذشته از آن عذر بدتر از گناه که چرا به جان دخترک تماس کرده بود. شاید راستی گناه از سم برق باشد نه از دیگران. ما هم نمیدانیم اما برق دخترک را گرفت.

جنگ شب سال نو

روز شنبه آخرین لحظه های شرمناک پیوند. هوا تاریک و تاریکتر میشد. فضای هتل کابل را شور و هیاهو خاصی بر کرده بود. کسانی که در آنجا تشریف فرما شده بودند میخواستند شب سال نو را با خوشی سپری کنند.

از آنجائیکه بین مردم رسم است تا همه قهر و خشم و بدبینی را به سالی که میروند و هرگز برنمیگردند بسیارند و سال نو را با خوشی و فال نیک بیافزایند از اینرو چند تن از تماشاگران کسرت خواستند برای اولین یا آخرین بار هم که شده حرفی را به جاده عمل بیاورند و هم غصب و خشم شانرا تحویل سال گذران کنند بدین جهت برداختند به جنگ و قیل و قال. فضای کسرت به هم خورد. سروصداهای سرتاسر هتل را فرا گرفت. در اثر ((مشت زنی)) و ((کاراته)) و ((جیدو)) و ((جناسستک)) تعدادی زخم برداشتند و بعضی هم غایب شدند. بالاخره خازن و وی مدافع گردید و جنگ و دعوی را خاموش ساخت. قرار بود در نخستین شام روز آوازخوان محفل با آهنگهای جدیدی جالب و شنیدنی هموطنان را سرگرم نگاهدارد. اما گویی او هم بایبوری از دیگران خواست آخرین قهر هضمندی سال ۱۳۶۶ اش را تحویل کند. او هم قهر کرد. موظفین مجبور شدند برای شب دهم مردم را به هتل دیگری برده و از ارکستر دیگر تقاضا کنند تا به هموطنان خدمت کنند.

امیدوارم شما هم قهر و غضب تا نرانا آخرین دقیقه سال گذشته تحویل کرده باشید و برای سال نو هیچ قهر و بدبینی نزد و خوردی و دانگیزتان نشود. خدا کند!



تقویم کودک دوازده ساله



سپس یکجا بدنی آمدند

فرزند ان امروز بادرک واقعیتی که تلاش های فردی بجز اتصالات نیروی انسانی نمود بگری ندارد یکجایی دوگانگی و سه گانگی بدنیها می آیند تا به کمک والدین بشتابند.

بتاریخ ۵۰ حمل ساعت ۴:۰۵ دقیقه درملالی زیزنتون مادری سه . طفل رابه جنسیت پسر سه اوزان دو کیلو، یک کیلو و هشتصد گرام و یک کیلو و ششصد گرام بدنی آورد .

مادر اطفال که در بیمارودود ختود یگر نیز دارد . بیرون از منزل مصروفیتی ندارد ولی بدارانان مستری است .

معلم میشود این اطفال همدیگر را خیلی دوست دارند زیوادری . غیر آن یکجایی دست بدست هم نمیدانند . کسی چی میداند شاید هر تریس از تاریکی آنان را واداشت تا همدیگر را در این جهان همراهی کنند

علمای روانشناس عقیده دارند که در جمله تبسم هایکی هم تبسم بنفش است که بر لبان مادران حامله هنگام تولد فرزند انتر نقش بندد . پس بر لبان مادر این سه گانگی ها هنگام وضع حمل سه با زهر یا نزد . دقیقه بعد باید تبسم بنفش نقش بسته باشد .

ویک نکته قابل یاد آوری :

میگویند زنها در رقابت و همچشمی از همدیگر عقب نمی مانند در همان روز که برادران (سه گانگی) بدنی آمدند ، زنی نیز دختری پهلوان گونه باوزن (پنج کیلویی) بدنی آورد . ولی معلم تبسم است که بر لبان این مادر هنگام وضع حمل کدام لبخند نقش بسته . بنفش یا کرم رنگ دیگر .



تقلید از قلم

از نوروز بود همه اعضا ی فاضل به میله نوروزی رفته بودند . دخترک در منزل شان واقع تعبیه مسکن تنها بود . چهارده ساله بود و به اصطلاح در همین غرور جوانی . غرض ایجاد سرگرمی برای خودش یا شاید نا آگاه ، از اینکه غنچه مری دارد یا هم صرف یک اکت قلبش را شکافت و مری سوزان را در بدن خود جاداد . وی با گرفتن غنچه به خیالات فرورفته و اما قضا کار خودش را انجام داد و دخترک تا چند لحظه کوتاه در تنهایی جان سپرد . چه فکر میشود شاید این تقلید از کدام فلسی بوده همیشه است که دیدن فلمهای نامناسب به سنین نوجوانی همیمان وقایع را به بار میآورد .

خدا اهدایت کند مخترع تلویزیون را وهم مسوولین سینماها را که با نشر فلمهای پرزد و خورد اگر موجب انحراف نوجوانان نمی شوند لاقابل باعث مرگ ایشان که میگردند خلاصه وقتی اعضای فامیل شادمان به منزل برو میگردند با نعش غرقه به خون دخترک رو برو میشوند . که این امر باعث میگردد شرمینی نوروز بر آنها تلختر از زهر گردد . اما آیا برای یک لحظه خانواده ها به این امر اندیشیده اند که باید از درص و حواضری پسران و دختران شان آگاه باشند منظور ما اینست که بازار نمایش فلم سینماها از همین جوانان سنین ۱۲ تا ۱۶ ساله گم است . نتیجه معلوم است .



کاپی ۱۱۱

راہدرا نات تاکور
ترجمہ ہوش مستوفی

با آنکه نام ((تاگور)) نابغه بزرگ هند وستان در بیان ما خیلی معروف است ولی او هم از شخصیت‌های برجسته است که متأسفانه همچنان برای گروه کثیری از مردم محیط ما تا شناسمانده است.

تاگور شاعری بلند پایه، موسیقی دانی بی نظیر، نمایشنامه نویسی توانا، کارگردانی بی رقیب، داستان سراچی هنرمند، نقاشی چیره دست، معلم بزرگوار و دانشمند و برتر از همه اینها انسانی کامل و گرانبها بود که جهان ماکتر نظیر او را بخود دیده است.

این هنرمند بزرگ بخاطر دوهزار آهنگی که در دوران عمر خویش تصنیف کرد جزو موسیقی دانان طراز اول هند وستان محسوب میشود و تابلوهای نقاشی او بقیتهای بسیار گرانی بفروش میرسد و در موزه های بزرگ دنیا نمونه هایی از آثار نقاشی او را نگهداری میکنند.

تاگور برای نخستین بار سبک امروزی نویسندگی را در زبان ((بنگالی)) ایجاد کرد و بهترین اشعار را باین زبان سرود داستان ((کابلی)) که در اصل ((مردی از کابل)) نام دارد خیلی خوب احساس قوی، اندیشه پهناور و سبک دل نشین اورا نمایان میسازد.

دختر پنجساله من ((مینی)) نمیتواند بدون زوزه کردن و قس زدن زندگی کند. اطمینان دارم که او در تمام دوره زندگی گانهش حتی یک دقیقه هم ساکت نبوده است. مادرش همیشه از این موضوع عصبانی است و سعی دارد جلوی فرزند زوزیزمه کردن او را بگیرد اما من بهیچوجه در این فکر نیستم. برای ((مینی)) ساکت بودن غیر طبیعی است و منم نمیتوانم او را ساکت و بی صدا به بینم و همین علت صحبت های من با او همیشه با روح و جاندار است.

مثلا یکروز صبح هنگامیکه من فصل هفتم یکی از رمانهای تازه ام را مینوشتم، مینی کوچک دزدکی به اتاق آمد و در حالیکه دستش را در دستم گذاشت گفت:

پند در بیان ما ((رامد ایال)) به کلاغ میگه قلاغ، خیلی بیسواده، نیست؟ هیچ چیز رانی نمهد.

وقبل از آنکه من بتوانم اختلاف زبان های مردم را برای او شرح بدهم بدون لحظه سی سکوت صحبتش را برگرداند و سر موضوع دیگری رفت وگفت:

راستی توجی فکر میکنی پند را

((بهولا)) میگه در میان ابرهانیل بزرگی هست که خرطومش آب میاشد و این دلیل است که باران می آید.

و هنوز من جوابی برای این سوالش هم پیدا نکرده بودم که بر سر موضوع دیگری رفت و پرسید: بدر ما در باتوجه نسبتی داره؟ عاقبت مجبور شدم با قیافه جدی باو بگویم: مینی جان، برو با ((بهولا)) بازی کن، من بینی که من خیلی کار دارم.

پنجره اتاق من بطرف خیابان باز میشود، مینی نزدیک میز تحریر روی زانوم نشسته بود و به آرامی بازی میکرد و انگشتهای کوچک خود روی زانوم ضرب میگرفت. من سخت غرق در نوشتن فصل هفتم داستانم بودم و به جایی رسیده بودم که قهرمان مرد داستان بنام ((پراتاب سینگ)) تازه معشوقه خود ((کاجانلاتا)) را روی با زوانش گرفته بود و میخواست او را از پنجره طبقه سوم قلعه بی که در آن زندانی بود فرار بدهد که ناگهان مینی از روی زانوم پرید و با این و بطرف پنجره دوید و فریاد زد:

این نخستین باری بود که ما کابلی را ملاقات کردیم. چند روز بعد هنگام صبح که از منزل خارج میشدم خیلی تعجب

از آنکه نام ((تاگور)) نابغه بزرگ هند وستان در بیان ما خیلی معروف است ولی او هم از شخصیت‌های برجسته است که متأسفانه همچنان برای گروه کثیری از مردم محیط ما تا شناسمانده است. تاگور شاعری بلند پایه، موسیقی دانی بی نظیر، نمایشنامه نویسی توانا، کارگردانی بی رقیب، داستان سراچی هنرمند، نقاشی چیره دست، معلم بزرگوار و دانشمند و برتر از همه اینها انسانی کامل و گرانبها بود که جهان ماکتر نظیر او را بخود دیده است. این هنرمند بزرگ بخاطر دوهزار آهنگی که در دوران عمر خویش تصنیف کرد جزو موسیقی دانان طراز اول هند وستان محسوب میشود و تابلوهای نقاشی او بقیتهای بسیار گرانی بفروش میرسد و در موزه های بزرگ دنیا نمونه هایی از آثار نقاشی او را نگهداری میکنند. تاگور برای نخستین بار سبک امروزی نویسندگی را در زبان ((بنگالی)) ایجاد کرد و بهترین اشعار را باین زبان سرود داستان ((کابلی)) که در اصل ((مردی از کابل)) نام دارد خیلی خوب احساس قوی، اندیشه پهناور و سبک دل نشین اورا نمایان میسازد.

کابلی

وقتی سرم را بلند کردم یکمرد افغان را دیدم که آهسته در کنار خیابان مشغول رفتن بود. یکدست لباس پاره و خاک آلود افغانسی به تن داشت. قدش بلند بود، مخور چین بزرگی روی دوشش دیده میشد و چندی جعبه انگور در دست داشت.

نمیدانم دخترم ((مینی)) از دیدن او در چارچه احساساتسی شد، اما وقتی با آن صدای بلند فریاد زد و او را صدا کرد در دل گفتم: ((ایوای)) حالا این مرد میاید و من هرگز نخواهم توانست فصل هفتم کتاب را تمام کنم.

و درست در همین لحظه مرد کابلی سرش را برگرداند و بطرف پنجره نگاه کرد. اما محض آنکه چشم دخترم بصورت او افتاد بشدت وحشت کرد و دوان دوان از اتاق بیرون رفت و به آغوش مادرش پنا برد و من تازه فهمیدم که او خیال کرده مرد افغان در خورجینی که بروی دوش دارد دو یا سه بچه را که دزدیده پنهان کرده است.

بهر حال لحظه بی بعد میوه فروش کابلی وارد اتاق شد و در حالیکه لبخند میزد سلام کرد. وضع قهرمان های زن و مرد داستان من بعدی وخیم بود که بهتر دیدم از نوشتن دست بردارم و چون دخترم او را صدا کرده بود اول چیزی از او بخرم. خریدم کوچکی کردم و آنوقت سر صحبت باز شد و شروع کردم به گفتگو درباره عبد الرحمن مراکشی، روشها، انگلیسها و سیاست آنها در جبهه های جنگ.

هنگامیکه برخاست بروم پرسید: پس آن دختر که کجا رفت؟ و من برای آنکه ((مینی)) از وحشت بیجایی که دامنگیرش شده بود نجات پیدا کند رفتم و او را با اتاق آوردم. مینی گسار چوکی می ایستاد و مرد کابلی و خورجین روی دوشش خیره شد. کابلی باو گفتش و چارمنش تعارف کرد اما دخترم نگرفت و خودش را بیشتر بمن جسیانده. معلوم بود که هنوز شک و تردیدش کاملاً برطرف نشده است.

این نخستین باری بود که ما کابلی را ملاقات کردیم. چند روز بعد هنگام صبح که از منزل خارج میشدم خیلی تعجب

از آنکه نام ((تاگور)) نابغه بزرگ هند وستان در بیان ما خیلی معروف است ولی او هم از شخصیت‌های برجسته است که متأسفانه همچنان برای گروه کثیری از مردم محیط ما تا شناسمانده است. تاگور شاعری بلند پایه، موسیقی دانی بی نظیر، نمایشنامه نویسی توانا، کارگردانی بی رقیب، داستان سراچی هنرمند، نقاشی چیره دست، معلم بزرگوار و دانشمند و برتر از همه اینها انسانی کامل و گرانبها بود که جهان ماکتر نظیر او را بخود دیده است. این هنرمند بزرگ بخاطر دوهزار آهنگی که در دوران عمر خویش تصنیف کرد جزو موسیقی دانان طراز اول هند وستان محسوب میشود و تابلوهای نقاشی او بقیتهای بسیار گرانی بفروش میرسد و در موزه های بزرگ دنیا نمونه هایی از آثار نقاشی او را نگهداری میکنند. تاگور برای نخستین بار سبک امروزی نویسندگی را در زبان ((بنگالی)) ایجاد کرد و بهترین اشعار را باین زبان سرود داستان ((کابلی)) که در اصل ((مردی از کابل)) نام دارد خیلی خوب احساس قوی، اندیشه پهناور و سبک دل نشین اورا نمایان میسازد.

این نخستین باری بود که ما کابلی را ملاقات کردیم. چند روز بعد هنگام صبح که از منزل خارج میشدم خیلی تعجب

کردم، چون مینی را دیدم که کنار دروازه روی چوکی نشسته و با مرد کابلی که جلو پایهای او روی زمین زانو زده بود میگفت و میخندید. بنظم دختر کوچک من در تمام دوره عمرش بجز من شنونده بی باک این صبر و حوصله نداشته است. وقتی نگاه کردم دیدم گوشه دامن بلندش را پر از کشمش و چارمنش کرده و آنرا گره زده است. این هدیه را مرد کابلی باو داده بود، آنوقت خطاب باو گفتم:

چرا زحمت کشیدی و این همه خوردنی برای بچه آوردی؟

و دید رنگه دست در جیبم کردم و یک سکه هشت ((انسا)) واحد پول هند وستان است. بیرون آوردم و او بدون تامل سکه را از من گرفت و در جیبش گذاشت. افسوس که یکساعت بعد وقتی بخانه باز گشتم فهمیدم که آن سکه برای من دو برابر قیمت خودش زحمت و درد سردست کرده است.

است (چون مرد کابلی آنرا به ((مینی)) داده بود و مادر دخترم از دیدن سکه درخشان در دست او سخت عصبانی شده و از بچه پرسیده بود: - بگو ببینم این سکه را از کجا آوردی؟

و مینی با خوشحالی جواب داده بود: - کابلی این سکه را داد مادر!

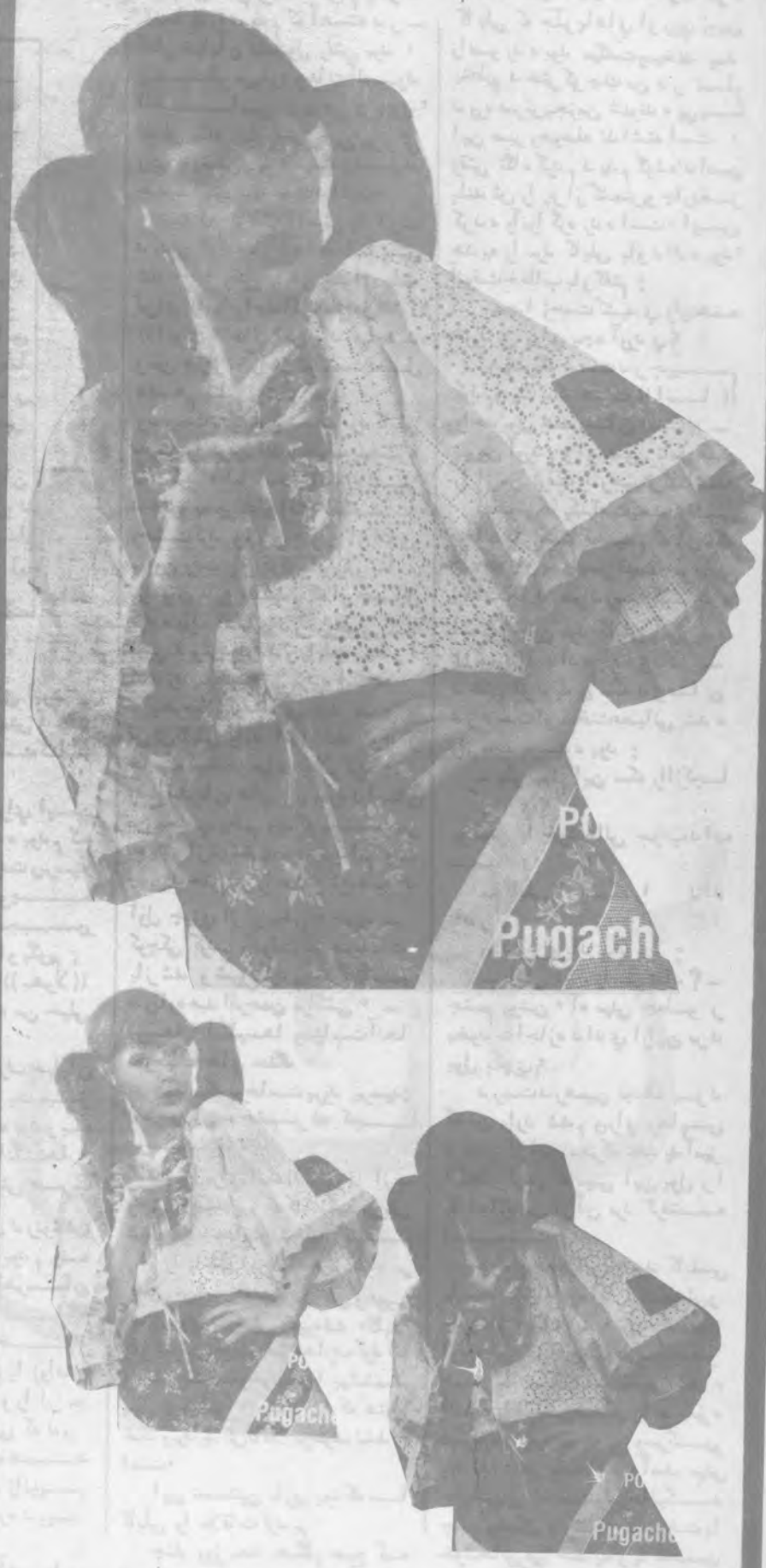
و مادرش فریاد زده بود: - کابلی این را بتو داد؟ چشم روشن، آه مینی جطور بخودت اجازه دادی از این مرد پول بگیري؟

درست در همین لحظه بود که من وارد شدم و برای رهاپسی دخترم از این معرکه تعدید آمیز اظهار کردم که مینی این پول را با اجازه من از آن مرد گرفته است.

بزودی فهمیدم که مرد کابلی با محبت زیاد و دادن کشمش و چارمنش زیاد بدخترم و وحشت اولیه او را از خود برطرف کرده و هر دو با هم دوست صمیمی شده اند. با هم شوخیهای با مزه میکردند و میخندیدند و سرگرم بودند. هر وقت او می آمد مینی مقابلش نشست و در حالیکه چشم بهمیکرد درشتش میدوخت با خوشحالی میخندید و با لحن شیرینی میگفت: بقیه در صفحه (VI)

سجړه

کله چې کيډي کلپه په خوله اخلو نو سند لاسه موله خندا پرې تشبېلې توتې راپه ياديزې او پيا د تياتر کوميک فنکاران او لوبغاړي خودي خبرې سره به پر لاسيز مخامخ شوي يا ستو چې د موسيقي په نړۍ کې کوميکي سندري او کوميکي سند رفاړي هم شته چې د موسيقي د فن سره جوخته خوله خوځوي سندره وايي او غز ونسو سره په موزون تناسب حرکتونه، اکثرونه او اداگاني کوي چې پي له شکه د هر ليدونکي په شونډو موسيکاوو او د زړونو د خوښي سبب گرزي، چې دا د هنرمند او سند رفاړي د پير لورې برياليتوب او په هنري کار کې د هغه د پوره لاسبري ښکارندويي دي. د لته موخيره د يوې بهرني هنرمندې په باب ده چې په لويې برياليتوب سره سندري وايي او د سندره سره يوځاي خپلو ليدونکو او اورېدونکو ته د موسيکاو خندا الهام ورځيني، سټيز ته د هغې ورنگه په تالار کې شور، حرارت او زوړ زيزي ته به وايي چې د هغې خوښي او مستي د کسرت د هر ليدونکي او اورېدونکي زړه شه ورننوتسي دي. د اله پوگاچوا په باب خبرې



هنرمنده

تورنالی

مسکو د کليسا د موسيقي په ارکستر کې شامله شوه. او روسي دخوانانو د ارکستر لارښوونه يې په غاړه واخيسته. د اله پوگاچوا په هکله پيري کره کتنې کيږي د هغې د هنرا و د ښوونې په څرنگوالي پياوړتيا يې خبرې کيږي. خوځونکي پيښلا خونوي، خوځونکي غز، خوځونکي حرکتونه او نور اوښور خونوي. لنډه دا چې که پيښه تالار کې په زرگونو اورېدونکي او ليدونکي هم موجود وي، د پوگاچوا د سندره وويلو په وخت کې هر يوه داسې فکر کوي چې اله د هغه زړه سندره وايي. د هغه حال بيانوي او يوازې هغه ته نخيږي. پوگاچوا د خوښي او د غم سند رفاړي. د مستي سند رفاړي د تياتر او سينما د سند روکپوزيتور او سند رفاړي. ښکلې هنرمند او نڅاگر هرکله چې سټيز ته نوي لومړي له مخانه خڅه پوښته کوي چې خرنګه د دې ټولو ليدونکو په وړاندې ښکاره شي. مخان په تمامه مانا ازمنت کوي او کله چې دې سوال ته يې محواب ورکسړ نو بيا به مخانګر وژستون او اداگانو سره راهې او په سند روکپوزيتول پيل کوي.

د اله د هنر په هکله به پرخه پوهيږي. لويه زده کړه يې کړې او له مخانه سره هم زياته مطالعه کوي او زيات تمرين. په دې برخه کې د موسيقي د يوې پوهې پيښه توګه د نظر خاوند هنرمند ده. پوگاچوا د هنر په هکله نظر ورکوي او په پوهنيزي بحثونو کې فعاله ونډه اخلي ولې خپل خصوصي او شخصي ژوند په هکله چاته څه نه وايي. نه پوهيږي چې دا به پوزيوي اوک پوگاچوا غواړي مينه وال يې يوازې ورسره هنري پيژندنه ولري او پيښه.

د اله د هنر په هکله به پرخه پوهيږي. لويه زده کړه يې کړې او له مخانه سره هم زياته مطالعه کوي او زيات تمرين. په دې برخه کې د موسيقي د يوې پوهې پيښه توګه د نظر خاوند هنرمند ده. پوگاچوا د هنر په هکله نظر ورکوي او په پوهنيزي بحثونو کې فعاله ونډه اخلي ولې خپل خصوصي او شخصي ژوند په هکله چاته څه نه وايي. نه پوهيږي چې دا به پوزيوي اوک پوگاچوا غواړي مينه وال يې يوازې ورسره هنري پيژندنه ولري او پيښه.

د اله د هنر په هکله به پرخه پوهيږي. لويه زده کړه يې کړې او له مخانه سره هم زياته مطالعه کوي او زيات تمرين. په دې برخه کې د موسيقي د يوې پوهې پيښه توګه د نظر خاوند هنرمند ده. پوگاچوا د هنر په هکله نظر ورکوي او په پوهنيزي بحثونو کې فعاله ونډه اخلي ولې خپل خصوصي او شخصي ژوند په هکله چاته څه نه وايي. نه پوهيږي چې دا به پوزيوي اوک پوگاچوا غواړي مينه وال يې يوازې ورسره هنري پيژندنه ولري او پيښه.

انگازي خبرې کړي. د پوگاچوا نوم، شهرت، هنر او هنر د شوروي اتحاد له سرحد ونسو خڅه وتلې دي. هغې اوس او سر د نړيوالې هنرمندې په توګه نه يوازې دا چې هره ورځ خوځونکي د شوروي اتحاد په ټوليزو نونوکسي ښکاره کيږي بلکې د نړۍ په پيرو نورو هيوادونو اوله هغې جملې خڅه زموږ په هيواد کې هم د هغې سندري خبرې يې خوګاله پخوا په هنري کې د پوگاچوا د ميله په توګه په نوم يوه فلم وښودل شو. وروسته نوموړي فلم چې د فنلند سينما يې هنرمندانو او (موزفلم) پيښه مرسته جوړې شوې ويه کانا دا فرانسه او سويس کې هم وښودل شو. په دې وروستيو کلونو کې د المان د اي. آر. پي شرکت د استراد له هنرمندانو څخه يې پوگاچوا وټاکله او د ليدونکو غوښتنه يې د پوگاچوا مستند فلم جوړ کړ او د سينما او ټوليزو نونوکسي له لارې وښودل شو.

پوگاچوا د خپلو سندرو پير کسرت او ريکارډونه لري چې د هغوي عمومي تيرازان خوګاله پخوا له سلو ميليونو څخه اوښتي و. اله د فلمونو او تياتر د پيښه هم سندري وايي او په هغوکې هم فعاله ونډه اخلي، او په دې توګه تياتر ته چې د هغې د هنري ژوند يوازې ښوونځي دي خپل عقيدت ښکاره کوي.

پوگاچوا د لومړي لمر د پاره د ((پيف)) انسابيل سره خپل هنري فعاليت پيل کړ. هماغلته د موسيقي په نازکځيالي وپوهيده. اوځپلې لسوم نې سندري پي وويلې، اوځپلې هغې ته يې ادا مه ورکړه تر هغې چې د موسيقي د عالي ښوونځي څخه د ارکستر د لارښوونې د ډيليم په لاس ته راوړلو بريالې شوه. وروسته د

هغه ورځ د بلخاريا د استراد د سندرو نړيوال فستيوال له پوگاچوا په سندرو سره پيل شو. دا د دلسو کالو پخوا خبره ده. پوگاچوا د سټيز پر سر خپله ټاکله شوې سندره اجرا کړه. دې سندري يوځل بيا په تالار کې يو خوځونکي شو او زوړ زيزي او ه چېکې پيل شوې. عيني کسان ودرېدل. هوانو هلکانو او پيښلو نجونو او همدارنگه زړو ښوونکو نارينه وو. د لگو کېدې د پوگاچوا مخې ته نذرانه کړې پوگاچوا تر هغه وخته پورې د خپل هيواد څخه د باندې د دومره هرکلي سره مخامخ شوې نه وه. اونه يې دومره ژوند هرکلي انتظار درلوده. په پوره مينه يې د ليدونکو هرکلي ته محواب ورکړ او چې غوښتل يې لاره شي نو ليدونکو د فستيوال مقرراتو ته پام ونه کړ. اله يې د سټيز پر سر وساتله. د اله سندرو انساني عواطفو او ښکلې غز بره ليدونکو اثر وکړ.

په دې فستيوال کې د موسيقي د پيرو کتونکو له نظره د بيا وري استعداد لرونکي او سحرگري سند رفاړي په توګه وبلله شوه. فستيوال د پوگاچوا په زړه کې د خلکو سره د مينې ريشونه وده ورکړه. اله له دې فستيوال څخه د نه هيريډونکو خاطر ورسره خپل هيواد ته راغله. وروسته بيا د ((گان)) په نوم د غز د نيت په نړيوال فستيوال کې ښکاره شوه. د اله غز په دې فستيوال کې هم اغيزه وکړه او په دې توګه د يوه موسيقي خونوونکو زړونو ته يې لار پيدا کړه. يوې امريکايي مجلې الهه د پيره عالي او اغيزه ښوونکي هنرمندې وبلله او روښانه يې کړه چې د اله غز يې مثله دراماتيک غز دي. پوگاچوا په دې فستيوال کې هم د پيرويانو وڼو خاوند شوه او دې سره يې نوم او غز پيري

کوو. هغه هنرمند او د شوروي اتحاد نامتو سند رفاړي چې تل په کسرتونو او ټوليزو نونوکسي کې د خپلو اورېدونکو سره تينګي او پيکي ساتي او په يوازې ليدوسره د هغوي په زړونو کې محاي نيسي. پوگاچوا محبوبه سند رفاړي ده چې د موسيقي او سندرو ويلو سره د پيره مينه لري. له پيروکونو لاس څخه يې په سندرو وويلو پيل کړي او خوکلونه کيږي چې نړيوال شهرت يې موندلی دي.

تالار له خلکو څخه ډک شوي نو پوهيږي يوه زياتې ليدونکي د پاره محاي باقې نه و. راغليو کسانو د فستيوال د پيل نه خو وروځي د مخه ټکونه اخيستی وو. سالو کې جوړه جوتياوه او ټولو د انتظار د شيبو په غيزه کې د سټيز خواته کتل چې ناڅاپه د پردې له شانته د انانسري په غز سره د تالار سکوت مات شو، چېکې پيل شوې او پسر له پي يې دوام وروند. څو شيبې لاتيري شوې نه وې چې د چېکوکو غز شدت پيدا کړ. ښکلې پيښه په داسې حال کې چې خوا يې وينتان يې په ملا ليدل او روښانه خندا يې په شونډو خوړه وه په سټيز باندې ښکاره شوه. په هنرمندانه اداگانو سره يې د ميلنونو هرکلي محواب وروايه او په

پوگاچوا: د خپل خصوصي په هکله چاته څه نه وايي

گشکوی با مرضی باقر
مهر مزد موفق تنویر

درباره آینه



دو تپا معبریک آرزو دارم که صاحب دو اتفاق برای زندگی کردن باشم

ماحباز لیلاید

همه از خود گذری تان آیا هنرمند
خود را موفق میدانید ؟
- باید بگویم که هنرمند شدن
کار آسانی نیست.

چه بسا هنرمندان صرف بنام را
می بینم که هنر را می خرند یا
پول • موز • • واسطه اما من
عقیده دارم که هنرمند صرف باید
به استعداد و پشت کار خود تکیه
داشته باشد •

لحظه ای درنگ نموده و بعد
به گفته های پیش چنین می افزاید •
مرا موهبتی نگویید زیرا خجالت
میکشم •

- گاهی بخارج از کشور سفری
هنری داشته اید ؟
نی مرا روان نکرده اند •
- چرا ؟
- چرا ندارد •

- بیاد دارید در چند نمایش
نامه و فلم نقش بازی کرده و خوبیترین
نمایشنامه تان از نظر خود شما و
مردم کدام بوده ؟

- در نمایشنامه های متعدد
نقش بازی کرده ام که نامها ایشان
به یادم نیست ولی فلم های
تلویزیونی ((برگه چرخ)) و ((زنگ
های تفریحی)) که شکل انتقادی
داشت و به سه قسمت تقسیم میشد
زیاد تر مورد توجه مردم قرار گرفت

عظریکی از روزهای ماه دلو بود
شد • ولی شکر که بخیر گذشت •
با اینکه خسته و مانده از وظیفه
به خانه برگشته بودم دیدم
پسر کوچکم صبور در خانه نیست •
از مادرش پرسیدم که صبور کجاست
گفت شاید همراهی بچه هادر کوجه
مصروف بازی باشد • راستی
فراموش نکم که خانه ما در یکی از
پس کوجه های شهر کهنه کابل
است •

از خانه بیرون آمدم • برخلاف
انتظار صبور نه با بچه ها ونه
در دکان نزدیک خانه ماکه
معمولا باید انجامی بود • نبود •
معلوم شد که او را روده اند
باعجله دیدم و نزدیکی های
دروازه لاهوری صدای صبور بگوش
آمد مرد یک او را روده بود •
شنیدم فریاد من او را به زمین رها
نموده • قرار نمود ولی پسرم تنها
چندین شب میترسید و میگفت مرده
تنها نمانم •

- صد بار شکر که بلا بود و
برکتش نه • به نظر ما همه
تماشگران شما در نمایشات جالب
کمیدی و انتقادی تان عالی • خوب
مرد می درخشیده اید اما با این

نخستین بار کار هنری را از -
نمایش روی صحنه تئاتر در سال
۱۳۴۳ آغاز نمود •

در تئاتر فرضی • شهری نندای
تئاتر کندز سیزده سال روی سن
کار کرد • در سال ۱۳۰۷ به
راد یو تلویزیون آمد •

و اینک برای معرفی این هنر -
مند توانا (مرضی باقر) راه
راد یو تلویزیون را در پیش میگیریم •
باقر با چهره ملول و صفا و
صمیمیت ما را پذیرا میشود و بعد
از معرفی میبرد از هم به گفت و
شنود •

- آیا راست است که پروگرام
اینه برای زندگی شخصی تان
پراهم خلق کرده بود ؟

- آهسته دستی بر سرش می
کشد و میگوید : (هر چه بود گذشت)
اصرار میکنم تا ما را خواننده گان سرا
در روشنی موضوعی قرار بد هد سرش
راه علامت تایید تکان داده و
میگوید : راستی موضوع جالبی
بود که هیچگاه فراموش نخواهد

هنرمند باید به استعداد و شکر
خود تکیه داشته باشد



د رفلم هاي ديگري چون گامهاي
استوار، زمين و آخرين آرزوي
هنوز تمام نشده نقش دارم.
- تاجاييکه خبردارم ميگويند
شمارهنگام اجرائي فلم تلويزيوني
برگ چرخ يا ((ماحصل حكومتي))
انده بزرگي داشته ايد. آنرا
به ياد داريد كه شما گره هاي
دل تان رابا خنده هاي شادي
آفرين بيننده ها مبدل ساخته
بوديد.

- چطور ممكن است آنرا فرا -
موش كم زيرا آن خاطره
فرا موش ناشدني مرگ ماد مرحوم
بود كه در ذهن جاودان پاقيت
اما شما باورس كنيده كه من بعد از
اجرائي همان نقش و برنامه چه
احساس مسرت كردم بخاطر اينكه
حايز جايزه درجه اول سال
گرديدم.

- اجازه ميدهيد درباره زندگي
شخصي تان پرسشهاي داشته
باشم!
- چراني! ۳۸ سال مرد داشته
سه پسر و دو دختر دارم خانم
خانم خانه است و دريك اتاق
كويك د ريكی از پس كوچه هاي -
شهر كهنه كابل قسميكه قبلا
گفتم زنده گي ميكم.

- گفتيد كه يك اتاق، امکان
دارد هنرمند موفق مثل شما براي
حد اقل اجرائي تمرين نمايشاتش
دو اتاق نداشته باشد.

- گپ جالبی نیست. این
ارزورا من در ۲۸ سال عصر
و ۲۳ سال كان درس دارم ولسي
كاشيه حقيقت مي پيوست.
- آيا راديو تلويزيون در زمينه
بشما كمك كرده اند.
- چه كمكي بالاترازين ميسر
است كه من در مدت ده سال
كام از درجه ۶ به درجه سه

ارتقا نموده ام.
- شما بحيث يك ممثل مو فوق
ويك گرداننده كنجكا و با پشتكار
اين روزها با برنامه آيينه در
تلويزيون جاي بزرگي در دل بيننده
ها پيدا كرده ايد. گفته ميتوانيد كه
آينده آيينه شما چگونه خواهد بود؟
- برنامه آيينه طوريكه
پيدا است انتقادهاي سازنده و
مستند را ارايه مينمايد. هدف
رفع نا به ساماني هاست اينكه
چرا مستند تهيه ميشود از اين
لحاظ است كه انتقاد در لاف نه
جايي رانه گرفت و ناگير گردد يم
به اجرائي چنين يك برنامه
مستند بپردازيم.

- آيا در نخست ها پسر و گرام
آيينه يك پروگرام تفريحي نبود؟
- بود، ولي نظريه مشكلات و
خواست مردم چنين برنامه از جانب
راديو تلويزيون در نظر گرفته شد.
باور كنيد در راه ميروم و مردم شكايات
خود را ميگويند و خواهش ميكنند
تا آنرا نشر كنيم.

- شما موفق خواهيد شد بشرط
آنكه اجراءات تان را مستقيما نشر
نموده و آيينه تنها شكل انتقادي
نداشته خوب ها را نيز در سر
داشته باشد زيرا آيينه خود همه
خوبها و خرابيها را منعكس
ميسازد چطور؟

- گفته شما كاملا درست است
من بعد چنين خواهد شد. در -
صورت لزوم ديده مييرت مسوول.

طفلم راد زدی کردند شاید
میخواستند مرا قهدید کنند،

بزرگتر

پسران یکشنبه

هیوبرتی عامل کشتار جمعی در رستوران ((مک دونالد))



ترجیحاً نقیب میسر

پولیس بعد از یکساعت انتظار در رستوران

رفت حمله میسر و قاتل را پس از فاجعه

با ضرب گلوله از پادرمی آورد

در منطقه ((سان لیدرو)) شهر سانتیاگو ایالت کالیفورنیا یا ایالات متحده که در یک میلی شمال ایالت نیومکسیکو قرار دارد حوالی شام مردی ماشیندار در دست و تنگچه بی در کمر داخل یکی از رستوران‌ها می‌نشیند پس از رسیدن به وسط سال بانمره بلند می‌گوید: ((هیچکس از جایش تکان نخورد. من تاکنون یک هزارتن را کشته ام و یک هزار دیگر را نیز خواهم کشت)) - سپس حادثه اندو هیاری رخ داد که در تاریخ امریکا بزرگترین قتل عامی است که در یک روز ویدست یک نفر صورت گرفت.

جیمز هیوبرتی قاتل ۴۱ ساله به افراد موجود در هتل امر نمود تا همه روی فرش را بکشند و بعد با ماشینش ازش برانهار گبار گلوله را جاری ساخت. مردان، زنان و کودکانی که لحظه بی پیش به صرف غذاها می‌نشیند مصروف بودند در جوی‌های خوششان فوطه ور شدند. همچنان قاتل مدتی دیگری را که

روبه دیوار ایستاد کرده بود دیوانه وار یکی بعد دیگری به قتل می‌رساند. این صحنه خون و آتش بیش از یک و نیم ساعت دوام می‌کند سرانجام پولیس‌ها که رستوران را محاصره نموده بودند قاتل را به ضرب گلوله از پا درمی‌آورند. در این قتل عام ۲۱ تن به قتل می‌رسد و ۱۴ دیگر شدیدا زخمی می‌شود. بین کشته شده‌گان و زخمی‌ها زنی ۴۰ ساله که در سال و کودک چهار ماهه نیز دیده می‌شد.

پولیس‌ها که پس از کشته شدن قاتل وارد رستوران می‌شوند - دیوارها و فرش را ملو از خون می‌یابند. اجساد زنان، مردان و کودکان یکی بالای دیگری قرار داشت. در وسط سال جسد قاتل نگاه را بخورد جلب می‌کرد که سینه‌اش توسط گلوله‌های پلیس سوراخ شده بود از جمله به طفل مقتول شش‌تن آن کمتر از ۱۲ سال عمر داشتند. هیوبرتی قاتل سه طفل را زمانی هدف قرار داد که

میخواستند خود را به محل یارکینگ بایسکل‌ها رسانیده و از آنجا فرار نمایند.

هیچنان پولیس‌ها جسد طفلی را در آغوش اجساد والدینش یافتند که میخواستند او را نجات دهند.

این رستوران به کمپسی ((مک دونالد)) مالک هزاران رستوران در سراسر امریکا تعلق داشت.

هیوبرتی قاتل، پدر و طفلش دوازده و چهارده ساله، برای مدت‌های طولانی بی‌کار بود. او در همین اواخر به سراغ آینده بهتر زندگی مرفه به ((سانتیاگو)) آمده به صفت گارد امنیتی یک کمپلکس پارت‌مانا ایفای وظیفه می‌نمود. ولی یک هفته پیش از رویداد قتل عام از این وظیفه نیز جواب داده شده بود.

همسایگان‌ش می‌گفتند که او شخص عصبی و تند مزاج و هر آن‌آساده مناقشه‌زده و خورنده بود و به گمان غالب رنج‌های زندگی او را به بیماری روانی مبتلا ساخته بود.

روزنامه‌های امریکا و انگلستان نوشته‌اند که جیمز هیوبرتی ساعت ۹ صبح ۱۸ جولای ۱۹۸۲ بنا بر کدام جرم ترافیکی در یک محکمه ترافیکی احضار گردیده و بعد از چار و پنج سال زیاد برائت حاصل کرده بود.

پس از بازگشت از محکمه با خانم و طفلانش به یکی از رستوران‌های نزد یک منزلش برای صرف طعام چاشت و سپس به تاشای باغ وحش ((سانتیاگو)) می‌روند. در آنجا حالت ((هیوبرتی)) در گروین می‌شود و حوالی ساعت ۴ بخانه برمیگردد. خانمش به

اتاق خواب می‌رود و ((هیوبرتی)) لباس خود را تعویض نموده، از منزل خارج می‌شود و به خانمش می‌گوید ((من برای شکار انسان‌ها می‌روم)).

خانمش به این جمله چندان اعتقایی نمی‌کند زیرا در این اواخر اینسان جملات از زبانش زیاد شنیده می‌شد.

موصوف بعداً مستقیماً به رستوران ((مک دونالد)) گذر آنجا یک گارد وحشت و بی‌سربت را قلم می‌کند، روانه می‌شود.

این رستوران تقریباً دو صد نفر از منزل شان فاصله داشت و یکی از دخترانش نیز در نزدیکی رستوران شاهد این فاجعه بود. ولی بی‌خبر از اینکه قاتل پدر خودش می‌باشد.

خانم ((هیوبرتی)) ((اتینا)) - صرف همینقدر را ظاهر نمود که قبل از برای شوهرش مشوره داده بود که به کدام دکتر روانی مراجعه نماید: چنانچه جهت گرفتن وقت به یکی از کلینیک‌ها تماس هم گرفته بود ولی مسئولین کلینیک به درخواست تلفونی اش پاسخ مثبت ندادند. بودند که این موضوع به عصبانیتش افزوده بود.

پولیس‌های سانتیاگو گفتند که در زندگی شان تاکنون شاهد چنین حادثه هولناکی نبوده‌اند.

حالت یکی از پولیس‌ها با مشاهده این منظره به حدی خراب شد که او را مستقیماً به شفاخانه انتقال دادند.

پولیس‌ها به مجرد شنیدن فیرهای قاتل خود را به محل حادثه رسانیده بودند ولی از کسو نمیدانستند که در رستوران چند

نفر وجود دارد و از سوی دیگر به آن داشتند که مبادا قاتل مدتی را گروگان گرفته باشد و در صورت بی احتیاطی همه از بین بروند. در حالیکه موضوع عکس آن بود و قاتل با گذشت هر لحظه تنفس را به قتل می‌رسانید.

هفت هنر انسان در چنین حالات آشکار می‌گردد. چنانچه در جریان این کشت و خون زنی موفق گردید که با طفلش از رستوران خارج شود. ولی بعداً متوجه گردید که طفلش در ساله‌اش در آنجا مانده است. این زن، به روی زمین خمیده خود را نزد یک دیوار رستوران می‌رساند. به طفلش اشاره بدون شدن را می‌نماید و طفل با مشاهده مادرش به آهستگی خود را نزد وی می‌رساند. به این ترتیب هر سه از بزرگ‌ترین نجات می‌یابند. یک شخص زخمی خود را مرد و در مجموع هشت تن در این حادثه جان سالم بدر می‌برند که بزخم پولیس‌ها پس از نیم ساعت محاصره رستوران، آگاهی حاصل می‌کند که قاتل کیست. بناً ((اتینا)) خانم او را به عجله به منطقه حاضر می‌کنند و از او می‌خواهند که توسط بلند گو شوهرش را مانع شود. ولی این عمل هم نتیجه بی‌نی بخشید. سرانجام پولیس بعد از یکساعت به داخل رستوران حمله می‌کند و فاجعه خاتمه می‌بخشد.

شبهه این حادثه در سال ۱۹۶۶ در ایالت تکزاس ایالات متحده رخ داده بود که یک محصل ۲۰ ساله در داخل بوهنن ۱۶ تن را به قتل می‌رساند ولی این حادثه سنگین و فاجعه‌ترین نوع خود شمرده می‌شود.

هیوبرتی قاتل وقتی از منزل خارج می‌شد گفت من برای شکار انسانها می‌روم

طی یکساعت ۱۶ تن به قتل رسیدند و سرانجام دیگر مجروح شدند

هیوبرتی ۳ طفل را زمانی هدف قرار داد که میخواستند فرار کنند

دردیالوگ با تماشگران

ژورنالیست مارگرت شیوت اختصاصاً برای مجله باوون
از دهمین نمایشگاه هنری برلین گزارش میدهد.



نه به شکل اعلام حقیقت های
آماده درک مینمایند، بلکه بشکل
تفکر نقاشان، که آنها طبیعتاً
نظریه نقاشان را بنظریه خویش
مقایسه مینمایند. در اینجا شاخص
جدید ارتباط نقاش با تماشاگر آن
ارائه میگردد.

به همین دلیل است که
میتوانیم در پناه تصاویر متعدد
انسانهای را که در حال جر و
بحث اند ببینیم. آنها سوالاتی
ارائه میدارند و بحث مینمایند؛
مؤلف آرزوی ارائه چه مطلبی را
داشت؟ کدام موضوع را این رابطه
با این موضوع تماشاگر اتخاذ می-
نماید؟ این موضوع به چه نحوی
با وسایل هنری آشکار شده است؟
شهرت به خصوص را مانند
همیشه از نظر تماشاگران کاریکاتور
ها کسب نموده که به کمک آنها
در آئینه همچون پاراسای هاین که
در زندگی ملاقات میشوند به تسخیر
گرفته می شود. لیخند، و اما
تفکر درباره آنکه شاید نقاش
من را در نظر داشته بود باشد.]]
خلاصه که آثار در هر چلیکه
به نمایش گذاشته شده باشند
به یک هدف عمده و مهم خدمت
می نمایند که از آن هدف اتحاد به
نقاشان ج ۱۰ پیروی می نماید
یعنی ارائه دیالوگ (صحبت)
با تماشاگران.

رخصتی و تعطیل عمومی صف های
طویل را بخاطر دخول به تالار
های مزدحم نمایشگاه می کشند.
نیروی جذب این نمایشگاه
های هنری مرکزی درجه نهفته
است؟

هنر آلمان دموکراتیک
عبارت از وسیله انعکاس زندگی
است. آثار نه تنها زنده گی روزمره
را (آرایش میدهند)، بلکه
تماشاچیان را نیز به نتیجه گیری
عمیق و بحث تشویق فرامی خوانند
نمایش مایوس ها، پیروزها
و تضاد های مردم، آرزوها، امید-
ها، سرور و خرسندی های آنها،
مواظبت و ترس آنها، مناسبات
و ارتباطات متقابل آنها، این همه
به تبادل نظریات منتج میگردد.
همچنین در (د همین)، طوریکه
مختصراً برایش عنوان داده اند،
آثار هنری در هلهوی اینکه همرا
مضطرب می سازند و تصاویر زندگی
خونین را بیان می نمایند، اما
عمیقاً باعث حفظ سیاره ما از جنگ
و از هلاکت بشر میگردد.

(آثار معمولاً نهفته در-
تضاد هاد درک می شوند، به نظر
من این خود برهه های آثار و ارزش
آنها می افزاید. این مطلب را -
چندی قبل (ویلی زیتی) رئیس
اتحادیه نقاشان آلمان دموکراتیک
ابراز داشته. اتباع کشور ما آثار ما را

دیکوریتورهای تیاتر کمد را اتحادیه
نقاشان ج ۱۰ آلمان شامل اند
به نمایش گذاشته اند. اگر چنین
نی بود، امکان گنجایش همه
آثار در تالار های نمایشگاه نمی بود
و نمایشگاه هم تماشاگران را نمی-
توانست بید یزد. برای ترکیب
هیئت داوران که از اتحادیه
زیوری هاب برگزیده شده بود،
خیلیها مشکل بود که آثار موفق
و سیار عالی را انتخاب نماید.
بزودی بعد از تابودی
و شکست رژیم فاشیستی در سال
۱۹۴۶ در شرایط فقر و محرومیت
مادی چنین نمایشگاه گشایش
یافت. از آنوقت به بعد علاقمندان
به تماشای نمایشگاه های بیشتر
از گذشته می آمدند. امروز
علاقمندان، بخصوص به روزهای

از اکتوبر سال ۱۹۸۲ عیسوی
تا الحال سومین باریست که
نمایشگاه های هنری بر روی
علاقمندان گشاده میشود. و -
د همین نمایشگاه مرکزی هنری
این بار در شهر (درسدن) -
جمهوری آلمان دموکراتیک
گشایش یافت. تقریباً ۱۵۰۰ تن
دست اندر کاران هنر در طول
نیمه سال تماشاگران را با آثار
خویش آشنا میسازند. بدین
ترتیب آثار خویش را در اینجا
تنهایی نفر از هر ۶۰۰ نفر از
نقاشان، مجسمه سازان، رسامان
کاریکاتورستان، دیزاینرها و



دراوچ یک ارمان

سخت چراغ زنده می اشراشکت
قلب زمین تبید وینبر زمان ازهم
گمست زن دریاك حد شه
ترافیک شوهر و نوزند ش را از
دست داد و دیاره تنها شد
ولی تنهایی اش را باکاري که
در یکی از شفاخانه ها یافت
بود نصف میکرد . و با محرومیت ها
بنجه میداد .

یکروز وقتی به خانه آمد مردی
را دید که با ماد رشگم گفتگو
بود با آنکه مرد پشتش به او بود
زن او را شناخت و بعد این دید
و باز دید تکرار شد . آنچنان که
مرد وقت و ناوقت سر راه زن قرار
گرفت تارشته ازهم گمست را دو
باره گره بزنند ولی قلب زن آنقدر
براز زد و رانده بود که جایی
برای یک مرد دیگر ران نمی یافت
مگر مرد التماس را به تعهد میداد
عوض کرد .

اکنون زن به محکمه آمده
طلاق خط راهم با خود دارد زیرا
مرد ادعا دارد که او شوهر قانونی
اوست و زن سندی را که با تاجریران
رشته هرگونه بیوند را میان آنان
گمست با خود آورد است .

من او را میشناسم ولی از مدتی که
او را ندیده ام نامتن فراموشم
گرددیده وقتی اینرا از اومی پرسم
بالبخند گریه آلود میگوید : باور کن
نام را گم کرده ام هرچه نوشته
بیکی نوشته کن .

از جایش بر میخیزد چسبیده
به دیوار نزدیک دروازه ایستد
تا نوبت بگیرد .



درد هلیزهای محاکم

در یک لحظه کوتاه تمام زنده می
او از لحظه ازدواج تا همین
لحظه که پیشروم نشسته مانند
نواز فلز از مقابل چشمان من
میگذرد . خوشی ها و سختی ها
بیم ها و امید ها ، بعد همه
همید ها همه همه را در دهلینز
باریک و نیمه تاریک محکمه در
ذهنش مرور میکند . در حدود
پنج سال از ازدواجش میگذرد .
به گفته خود شوهرش مری میگوید
چند ماهی را خیلی رویای سیری
کرد . آنوقت متوجه شد که باید
یک موجود سوس این خوشی را
تکمیل کند . مانند هر زن
دیگر آرزوی مادر شدن قلبش
را به تپش می آورد . ولی مثل آنکه
فرار بود آرزوی مادر شدن برایش
دراوچ یک ارمان باقی نمانده ،
چند باره شوهر گفته بود ما باید
نزد داکتر برویم . ولی شوهر گفته
بود بخاطر چی ؟ چشمان زن -
براز اشک نده بود و شوهر
میبود زن را درک کرده بود
آنوقت روی زن را بوسید . بود ،
چشمانش را بوسید . بود و زن زیاد تر ،
بلند تر و تلختر گریسته بود .
مرد دل داری اش داده بود .
گریه نکن ، ما همدیگر را دوست
داریم ، همدیگر را تکمیل میکنیم
زیاد فکر نکن . ولی با گذشت
دو سال زنده می چهره دیگرش
را نمایاند . مرد خیلی زود از زندگی
بازن خسته شد او محیط خانه
را خیلی سرد یافت لذا بیشتر او
فاتر را بیرون از خانه میگذاشتند
شبهه دیرینه خانه می آمد
اکثر شبها مست بود . آنوقت زن
را به باد دشنام میگرفت و تکرار
دشنام جایش را به لت و کوب
داد . ولی زن مرد را دوست
داشت . زن مهربان بود ، سراپا
مهربود ، سراپا عاطفه و وفا بود .
ولی مرد در دنیای جدا از دنیای
زن زنده می داشت . زن از لحاظ
صحی سالم بود او میتوانست
مادر شود . بی تفاوتی

حرفش در میان گریه زن گم شد .
مراسم طلاق خیلی ساده -
بود زیرا زن جز ماد پسر کسی
دیگری را نداشت و حالیکه
چشمانش از شدت گریه دم کرده
بود محضرا تران کرد و تن
زنجور خود را به خانه مادر رساند .
نید و بعد میرفت تا در لای
درد جانسوز و شکجه
بی مهری شوهر گم شود و لسی
دست مهربان یک دکتر خوب
به طرفش دراز شد . زن صحت
خود را دوباره بازیافت و بعد هم
با همان دکتر ازدواج کرد آنگاه
که دوباره گرمای زنده می را لمس
میکرد صاحب طفلی شد و خو -
شبختی این تکمیل شد . ولی عصر
این زنده می خوش خیلی کوتاه
بود ، آنوقت که زنده می بروی
زن لبخند میزد ناگاه طوفان

های شوهر و درد نداشتن
نوزند او را بیمار ساخت این همه
عوامل بزرگ و بزرگتر شد و سد ی
کردید در مقابل خوشبختی
انان . و آنگاه که اتاق از نفس
های گرم زنده می تنگی میشد ،
آنگاه که زن در آتش تب میسوخت ،
آنگاه که سینه زن پر تپش تراز گلوی
گنجشک باران زده بود شوهر
تصمیم گرفت تا راه مشترک شانرا
ازهم جدا سازد ، لذا یکشب
باخسوت عقیده این را به زن
گفت . زن نخست خیال کرد
مرد صرف بخاطر اذیت او اینرا
میگوید . ولی همینکه دانست
شوهرش در تصمیم خود استوار
است به شدت گریه کرد . خودش
را به پاهای او افکند ولی شوهر
فریاد زد من اولاد میخواهم
و تو نمیتوانی برام . . . و قیبه

وقتی به محکمه مراجعه کردم آن
زن به آنجا مراجعه نکرد ، بود
چون با هم رشته های نازک آشنا
داشتم خانه مادرش را پیدا کردم
که خود نیز همانجا زنده می میکرد
معلوم شد که شوهر سابق او را چون
سایه تادروازه محکمه دنبال
نموده وقتی می بیند که زن در تصمیم
خود استوار است در همانجا با
زاری و عذری بر دازد که دیگر
هرگز سر راهش قرار نخواهد گرفت
همان طلاق خطی که زن با خود
دارد سند معتبری است که حتی
میتواند مرد را به جرم آنکه
وقت و بی وقت مورد اذیت زن گردید
به زندان هم بپندارد لذا قصبه
بدون رفتن به نزد قاضی حل
گرددید و مرد دیگر هرگز سر راه
زن قرار نگرفت . مورجل

مسابقه شکارسازی



د برابر کسره



محمد هاشم‌نژاد پیرمتولد سال ۱۳۴۰ ازلیسه
حبیبیه فارغ‌گرددیده است در روزنامه «حقیقت»
انقلاب نورحیث فوتوژورنالست ایفای وظیفه
نموده است و اکنون در کمیته دولتی از انس‌اطلا-
عاتی باخترا یفای وظیفه نماید یکی از عکس‌های
اوجایزه‌معالی روزنامه «پراود» ارا بدست آورد -
است.



عننه ملی - دختران کندز





شادي كود گانه



آينده خوشبخت - محمدرضا طب



وویل چس :

— خموره بنکلی سندره وایی)
— هو پیره بنکلی ده (())

لالا بازوهم هتې ترلی وه په کور
په خواروان و . هغه د پیر عمر
سړي و او پیرکلونه کیدل چس
د هند وگنډر کوشی په لومړي برخه
کی ده د گانداري کوله . کوربه کور
او کوخه په کوخه ده ته معلوم وواو
د هر کور له ژوند څخه .
څېړنه مخکې نو کله یی چی د سازفر
واړید چی :

انار ، انار اناري نویرمن . . .
خوشاله غوندي شو . خوله لمان
سره یی وویل :

— د گلوکره . . . سندري ؟

په دي خاطر چی خبره یی لعانغه
معلومه کړي وي نویی د د رواجي
کړي په سره وشرنگولی .

د وه دري واره خود چاند رواجي ته
پام نه و . او وروسته چی تکسول
زیات شول . نود گلویرمن را ووته
د رواجی یی ور خلاصه کړه . لالابازو
ولار و ، فوینتل یی چی پوینتغه
وکړي خود گلویرمنی تر لاس ونیسو
تد رواجی یی دننه کړ او د رواجی یی
بیرته کلکه کړه .

لاکوئی ته نه ونوتلی چی د ساز
غز یی انار ، انار ، اناري نویرمن
په فوز ولگیده . خو کله چی دکوئی
وره ته تږ دي شو . لالاکلوی مخس
ته را ووت او په فیزه کی یی ونیسو .
رفیبر یی ورسره کاره چی دایی هم
ورته وویل :

— مبارک مبارک (موز خو شافاته
کوژ ده وکړه .

د وي کوئی ته سه ننوتل . د کوئی
په کچ کی یوي پلې ساز کاوه .
د لالا گلوکز دي خپلوان تول راغلی
وونه خوزه خوشالی وه . بلکه نسو
د سپین ز پري سند رفاړي سندره
هم په هر چا بڼه لگیده او سرونه به
یی گزار کرار ورته بنورول .

لالاکلوه دفو تنگوکوڅوکی دکوشی
ترتولوفریب ویکه هغه عم د لالا-
بازو د هتې تر څنگ کله پوئی اوکله
پل شی خرخول . د هغه هم
د کان وو . خوڅه یی چی د لرلود
په هیڅ حساب وونکله د هغه توله
پانگه ترد و زرو افغانیو زیاته نه وه
یوه میرمن ، دوه لوی او یوزوي چی
په دفو وروڅوکی نوي سرتیري شو یو
در لودل . په دغه کورکې هم -
کرایي اوسیده دي په همدغو
کوڅوکی زبیدلی وخت تراوسه یی
په دفو کوڅوکی یوه پانگه بنگه کوته
هم نه درلود .



لنډه کیسه

د خالق رشید لیکه

— کاکا راحه گوندي تاغه د رواج
خلاصه کړي موز به هم درسره
ننوخو .
خولاروي به لارونیوه . یواغی د دي
سندري سره یی چی واړید او
ویل به یی :

اناره انار اناري نویرمن
دوسیب تازه دست د لبرمن

نوبه یی زړه څر پکه وکړه او تلو سه
په یی شوه چی سازخو په سر
دي څه خبره به وي ؟
زړ وینځو به هم د تنگی کوشی په
دغه دمه نحاي کی دمه جوړوله .
هغوي به هم د باجی غز اوړید ه
له یوي اولی څخه به یی پوینتغه
کوله چی د اد باجی غز له کوه کوره
راغی . خو لږ څه به چی نوري
هم بحیر شوي نسو دي به هم
د افز واړید چی :

انار ، انار اناري نویرمن
دوسیب تازه دست د لبرمن

یوه شیبه به یی فوز ورته ونیو بیا به
نوروانی شوي بلکه ضرور نه وه -
چس دي یی هم زوره پوینتغه
کړي واي یواغی به یی دوسره

د کوشی په تنگ دمه نحاي کی
پیرما شومان کنبه پورته کیدل .
چاپه ژر ل . د چاپه کالی په ختسو
ککر شوي وو . او هغه به یی سره
مویل . د چاپه بیا په یوه جواړي
اویا شری سره خبري دي اویینو
په بیا ویل چی :

— چپ شئ د سازفر که فوز ونیسو
خموره بنکلی سندري دي (

خوشورا ووز به لازیات شو .
کرای یی نه وه بلکه چی ماشومان
رواوما شومان خوما شومان دي (
د کوشی لویان به هم نیویو -
کوخه کی سره تیریدل . تول به
سړي وچی . د باجی غز به یی
واړید نو یواغی به یی لسه
ماشوما نوڅخه د اپوینتغه وکړ چی
هلکاتوڅخه خبره ده ؟

هغوي به په شورا ووز سره عو اب
فدکړ چی :

— ساز دي . ساز . . . یی
پراوسلی خموره بنکلی سندري
واغی .

یوه یوه ماشوم خوبه د اخبره هم
لوي سړي که کوله چی :

هو ، په دفو کوڅوکی چی نن ده
د سرتیري زوي دکوژ دي په رسا
د (انار ، انار اناري نویرمن)
بنکلی سندره په کی اوړیدل کیده .
لالاکلوه د ایوزوي درلود . که څه
هم فریمان وو خو خپل یوزوي یی د
چا خبره بل ډول نازولی را لسوي
کړي و یوه ورځ به چی د خپلو
خپلوانو کړه د مور او اخوند ورسره
ولار . تر سبا پورې به یی مور او لار
د ده خبري کولی . چی څنگه به
شوي وي . څه به یی خوړلی وي او
داسی نور .

خوچی لاما شوم نو په کوخه کسې
پي نوم درلود . په کوڅی کسې
خوسیبواو پیشوگانو هم له ده څخه
ورځ نه درلوده کله به یی چی له
لري ولید نوله ده څخه به یی لمان
یوي خواته کاره . او که نه یا خو
به یی بڼه ماته وه او یا به هم تر
پ یو پوري د ده له ویشتلونسه
کوپنجیدل . دکوشی گاونډیو به هم
د ده په باب پري خبري کولسی
چاپه سرتیري تکاره . خو که به یی
کړ و وروته له خندا شنه وو خو پ یو
په بیا د اخبره ورته کوله چی
(شافانه دي بلاد ي) چی
وروسته بیا همدغی خبري ته د
کوشی ماشومانو د سندري رنگه
ورکړ . کله به چی په لندي قد
په کوخه کی روان ونوما شومانو به
له کړ کیوانامونه په لمانگسري
سند ریز ډول د اسندره ورته

ویل چی :

(شافانه دي بلاد ي) (شافانه
دي بلاد ي) .

دایی دریمه میاشته وه چی له
کوره لري مساپر شوي و چو شسی
یی په کورکی مور او خوند و په د
بسی اوینکی توبلی . بلکه چی
دي خو په بل ډول حال کی عسکر
شویو . که څه هم پ یو خپلوانو به
یی مور او خوند و ته دا پ او ورکاره
چی عسکري دستر گورپ دي -
تیریز یی بیرته به راشی موز هم
د اد وره تیره کړه خود مور به یی -
سترگی را پکی شوي سره یی

ونوراوه وه یی ویل چی :

— هو تاس هم تیره کړي خواهغه
وختونه او دا . پرتو پیر سره لسري
اوس د سره اور سره مقابله ده څه
اوړو ، څه گوړو ، څه کپزي ، اوڅه
په لاوشی ؟

په دغه ورځ یی چی لالابازو هم -
کورته دننه کړ . نود صالحی سرور
په کله په شونو ونړی خندا را پر کیده
اوکله به یی په سترگوکی د اوینکو -

خپه کاراواوشوه . خولا بازونسه
 فونستل چی د هغی د خوشالی
 په درمند دم بیته واچوي لکه بی
 په خندا اوخوبی همداورته ویل
 چی :
 - بختوري ، شکوکاز د ننگور
 خاوند ه شوي . داره خیره نه ده
 خوبی وکره خوشالی وکره او . . .
 لا بازود کوخي د کلانتره خنگه کې
 ناست و . پیر نور نر دې اولسري
 گاونډیان هم رافلی وود چا پویالی
 ترنگیدي په کوته کې بل ډول حال و
 د سازغی هم بل ډول انگازي کولې
 هرې خوا د چا خیره دنقلو
 باران و . نقل ډیروو خولکه به
 چی پویاد وه دانی جاوخیول سو
 گونگی به بی یوه اوبل ته سره
 وکره وه بی ویل چی :
 - وخوره ینه نقل دې ، خو پویو
 یکی سخت عریخ دې .
 په نقلوکی ترخه اوخوازه سره
 گم شوي وخور بی خوازه ته نه
 پاتی کیده او ترخی بی تراخه ته
 خوسره له دې هم دوي لسه
 ترخو اوخوز و نقلو ترخی اوخوز ی
 مزي د ساز خوز وخپوته سیارلی او
 په فوز و به لگیدي چی :
 انار ، انار اناري نورم . . .
 که دروچن نه شم نوسندر رفاي
 یواسی همدایوه سندر نه ویله .
 د سازه انگازوکی به بی ډول ډول
 سندرې راقبرگولی . هغه هم
 بی سندرې وې . خود اچسی
 پورتی سندر به بی ویله نوهغی
 به دده په خوله بل ډول سزه
 کوله . او ټولوه سرونه وره بهوول
 داچی ولی ؟ زمانه نظر ممکن د
 هغی خوند اورنگه به د هر سري
 د ژوند په یوه خنده لگیده لکه
 د هر چا خوبید . لا لاکلوبه هم
 چی داسندر اوریده نویابه بی
 خپل شکیدلی ژوند ، د نازولی -
 زوي مسکري ، د میرضی وچسی
 شونډي ، د لوبو وروزمینه مینه
 دابه بی د تنگوسترگوله تیاروهغی
 خواغه د فکر په لنډي سیند کسي
 ډوب ډوب کیدل . لځاي پرمځاي
 به ودرید . خوبیا به بی فکر شو
 چی د زوي کوژده بی دده کوژده
 وه بنورید . اورا اوچت به شو .
 ده یوه خبره ډیرخه خبره وه .
 هغه داچی ده به تسل د
 د کاند ارنوا و مالقولیو منخ کسی
 کوله چی :
 - که داچل شوي جگره نه واي
 زمون په زړونوکی به ولی هسره
 شیه دم د یگونه به پراس راتلل

ولی به میند و د خپلو زامنو په
 باب چی د هیواد ننگه کوي درانه
 درانه خوبونه لیدل . ولی به زمون
 ماشومان د پلار په ارامی او -
 لخوانرگه مینه کی رالویدل .
 داخبره به رشتیا هم سمه خپو
 وه . درنه خبره وه . ترخی اوخوزي
 مزي بی دواړه د لرودي لکه به
 خوک پري پوهیدل او خوک نه ،
 خولا لگلو پري پوهیده .
 هغی اوخنگه په رسیدلی وې . خو
 دم زيري بی خپلوه وروزمینه
 لوبونه هم ترد روزي وودنه کړ .
 اوبه نم وهلی فزی ورته وویل :
 - پلارمورفتون ته تللی لکه چی
 پوره شو . هو ! پوره ! . . .
 لا لاکلوبه هغه روخ ترناوخته
 رامعلم نه شو ، په رختون کی و .
 زوي بی لټاوه . هغه بی موندلی
 ورهغه سربازوې ، هغه باسور
 بچی ، چی جنگیدلی واورنگید .
 هغه بی وموند ، جوړ و . یواسی
 په یوبینه لگیدلی و . هویوه پینه بی
 تهی شوي وه .
 ناوخته وچی کورته رافلی . د کور
 تاوډه نم بی اوبه توي کړي . دده
 خبري لا پاتې نه وې رسیدلی چی
 میرضی سترگی بی د کوژدی په
 د ستال کی ډوی ډوی کیدي .
 د هغه دسوانی د هغه د کوژدی
 د هغه دنوی ژوند . اولکه هم
 د هغه د واده ارامونه به بی
 کول . خوبیا بی هم په دې تلسی
 وشوه چی ژوند دې .
 د کوخی گاونډیان نراوینسی ورته
 راتلل . پوښتنه به بی کوله . چا به
 ورسره ژرل اوچا به بیا هم تلسی
 وړکوله . لانړي مازد پکر لوب وچی
 لا لا بازونیا دوي د دروازي په
 مخ کی پورید . او د ژر افزی واورید
 حیوان شو . داسی به فکر ورتیره
 شوه چی خورمسی د مخه د دوي له
 نوره خومره په خوبی تیریده .
 خوبی وې ، سازه و ، اونسی
 بیازرا اوډه روخ اوي . کورته
 وودنه شو . د لا لاکلوبه خړی -
 شیوه بی سترگی ولگیدي . په ده
 باندې دغه حالت ښه اغیزه ونه
 کړه لکه هغه خورمسی مخکی په
 هغه خوبی د هغه کورته ورنوتلی و
 هو ! خوبی او د هغه سندر رفاي
 سندر چی ویل به بی (انار ،
 انار اناري نورم) دده ترسوزو
 غوز وکیده . خود هم هغه سازه
 خپوکې بی له هم هغه نمایه نس
 بل ډول چیسی اوفریاد ونما وریدل .
 په هر ډول د لا لاکلوبو په کینه

پینه کلک کی شوي و . هغه موده
 بی په هغې باندې دارود رمل
 ولگول . خود هغه کینه پینه نوره
 د دې نه وچی دده د تې بیته
 به نور پوسی . د هغه کینه پینه
 نوره د گریخونه وه لوهکسه
 ډاکترانو دده پینه پري کړه او
 دې ترهغوچی دصنوی پنی -
 لپاره برابریده په هغه رختون کې
 لکه یو وزري مرفه پروت و . د کوخی
 ملگري به بی پوښتی ته راتلل او
 دده پوښتنه به بی کوله خودده
 په اوچکه روحیه - او هغه د کوخی
 د سرشاری نشه دده په سترگوکی
 لاره دې د کورنازولی زوي وخپوه
 سترگی بی هم د وطن د نازنشه په
 هروکی لکه د مور او کوژدی مینه
 اوښته اورا وښته . له ده څخه -
 چی به بی ملگرو پوښتنه وکره چی :
 - د جگر ی په باب څه فکر کوي ؟
 نوبه بی په ترخه موسکاکی ورته
 وویل :
 - جگره - جگره دده په جگره کی
 حلوانه ویشله کیز ی په جگره کس
 انسانی روح نارامه وې . هغه څه
 چی په اونکو اوونوراوتول شوي او
 ودان شوي وې هغه جگره خورې
 د داسی شی په باب باید څه فکر
 وکړ و .
 - څا سرخه ذکر کوي ؟
 هغوي به هم چسپ پاتی شول . هو
 چپ !
 د لا لاکلوبو زوي گوډ جوړ شو . د هغوي
 په خوار ژوند کی لویه نیکمزی همدای
 وه چی زوي بی جوړ شو هغه
 زوي چی د نا اعلام شوي جگر ی په
 لمبوکی وچنگید تهی شو . او بالاخو
 جوړ شو . د هغوي په کورکی د -
 هغه په جوړید وسره نوي رڼا بله
 شوه . لکه خو به لا لاکلوبه دا -
 خبره کوله چی :
 - که داچل شوي جگره نه واي نو
 زمون په گریوانو به ولی اوښکی
 لاري لاري واي ولی به موما شومانو
 ژر ایتند له . اولی به زمونز بیغلو
 بیغلو اوښکی د سترگو په کا -
 هو ، ښه پري پوهیده .
 د لا لاکلوبو زوي د کوژدی شپي
 ورعی تیري شوي . ډیره موده به
 دې منخ کی تیره شوه زوي بی
 سرتیري و . خولیکونه بی ورته
 رافلی وچی جوړ اوریغ دې . خود
 هغو لیکونولر ډیر روانه وه یو شمیر
 نور لیکونه چی په هغوکی دد خپلی
 کوژدی په باب اود خپلی بیغلی
 په باب پلارته څه لیکلی ووهغه لا
 نه ودر رسیدلی . هو ! هغه به .
 لاري وچی دې دد نیمی په پوه

جگره کی تهی شوي واوبه رفغی
 کی و . د لا لاکلوبو کا ته خبر رافسی
 چی دده زوي شافاتی شوي دي
 دده سرباز زوي . هغه نازولی
 زوي !
 لا لاکلوبه دغه خبر سره سم به
 لعا نه و پوه شوي . شکیدلسی
 او رنگه پنگه د وکان بی همداسی
 د کوخی د لارو پرمخ خلاص -
 پریښود . غره وه . دار ی ټکده .
 قرمه . داچی د لا لاکلوبه د کا
 کی څه نه وونوهرچا به یواسی
 ورکل او تری پوهیدل . د کا
 خلاص وشاوخواد کاند ارا بی هم
 نه و خبر کړي . هغوي هم حیوان
 وو . کله چی دده میرضی په کوچه
 پوریده نوخپل خاوند بی هم ونه
 لید لږ وړاندې یوه گاونډي د ا
 پوښتنه تری کړي وه چی لا لاکلو
 له رفغونه رافلی که نه ؟ لځاي پسر
 لځاي شوه لکه چی په رفغون کی
 پریسه دې چی خوک با پسر
 زخمی فز واری بله خبره نه وه او
 د دوي زوي هم سربازو د هغی
 خوارکی په خوله کی ژبه نه اوښته
 یواسی بی لکه گونگی داخبره
 وکړه :
 گلو . گلو . . .
 - رفغون ک - څه روغ . . . رفغون
 عمه !
 او د کور په لور په هغی تنگه کوچه
 کی چی به هر قدم کی بی د خپل
 نازولی زوي ماشومتوب وریادیده
 روانه شوه . نه پوهیده چی خنگه
 دم په خپو پوي اولی خواغه
 اړ ولی . رار ولی هو ! ولی ؟
 لا لاکلوبه ډیره موده وروسته څه
 خرخی مرخی وموند . او د خپل زوي
 د واده بند وستی بی وکر . د هغه
 زوي اوس هسی عادي سري صمو
 لکه چی هغه ته اوس هرڅه
 معلوم وه هغه د تورم په گړپوه کی
 د سپید وړناوي لیدلی وې . هغه
 اوس په هیواد کې په یوه لوی
 واقعیت پوهیده چی هغه جگره
 وه هغه جگره چی ده اودده په
 شان خواران په کی سوچیدل او
 سوچیدل . . . هو ! د هغه واده
 پیل شو . د هغه د واده په روخ -
 هم د دوي په کورکی هغی ټنگی
 سندر ی بیا هم هغه انگازي کولسی
 لکه چی د کوخود خلکو فوز وکه به
 ورغلی چی :
 انار ، انار اناري نورم
 د وسیب تازه دست د لبرم . . .
 په هغه روخ د لا لاکلوبو زوي واده
 پاتی به (۹۰) مخ کی

موسیقی

مثل خواب سپری

که وقتی بیدار میشوی نمیتوانی تغییرش کنی

مصاحبه با آسیابان

بنابرد لایلی در عرض از کشور
ها سریع و بیاد در برخی دیگر
کند بوده حتی گاهی در سبک
مقطع مشخص زمانی متحرک شده
وسکون اختیار کرده است، اما در
اصل یکی بودند.

سوال:
اگر یک کشور مستقل را در کلیت
مد نظری کنیم، میتوانیم بوضاحت
مقاوت ترین موسیقی هارا در آن
بیابیم. میخواهم بگویم که در اصل
با وجود سرزمین واحد آریانا بنا
بر خصوصیات متفاوت موسیقی،
جغرافیایی، سایکالوجیکسی و
فرهنگی، تفاوتی که امروزه مشکل
چشمگیرش موجود است در واقع
تعدادی یابعد از تقسیم این سر-
زمین نی، بلکه در ابتدا نیز وجود
داشت که میتوانیم آنرا بنا بر همین
خصوصیات دیگرگونه طبیعی
پیدا کنیم، آیا با من موافقت یا حرم
رارد می کنید؟

جواب:
بیانید به عقب برگردیم
تا آنجا که افغانستان و ایران
نیود و تنها آریانا با تمدن و -
اعتبارات فرهنگی اش وجود
داشت. هنوز آنوقت کشورهای
گونه امروزین از پیگر آریانا
منشعب نشده بودند و سرزمین
مشترک دلالت بر فرهنگ مشترکی
میکرد که تمام کشورهای شامل
آنرا میتوانست احتوا کند. پس
در اصل چندان با هم بیگانه اما
بعد ها که اولین بار ایران و بعد
دیگران از پیگر آریانا جدا شدند
هر کدام نظریه خصوصیات
مقاوت تکاملی پدید می آید
روشنایی وزیرنایی به جهت
میایست سوق دادند. اینرشد

نه خیر با شما کاملاً موافقم
و میخواهم علاوه کنم که با آمدن
دین مقدس اسلام ظاهر آمان
موسیقی برجیده شد اما برخلاف
دوباره از در آذان و تلاوت قران
مجید داخل فرهنگ تازه پدای
اسلام شد. اولین بار وقتی مقرر
شد که آذان بدند باید بالحن
خوشی آواز داد میگردند تا بیشتر
مورد پذیرش واقع شود که همین
خودش موسیقیست.

شاید آن نصیب آدم میشود گمان
نمیکم توضیح دادنی باشد. مثل
خواب سیر نیست که وقتی بیدار
میشوی نمیتوانی تعبیرش کنی
اما آزان لذت میبری. شما تاثیر
یکبوسه را چگونه توصیف میکنید؟
سوال:

ممکنست یک شعر خوب
حلاوت یک بوسه شیرین را برای
مان بدهد و یا برعکس آن. بهر
صورت آنقدر گفتنی هم نخواهد
بود، فقط باید احساسش کرد.
و اینبار میخواهم یاد پدی هر چند
اجمالی وجوه مشترک و مرزهای
جدائی موسیقی کشورهای آریانا
همسایگان روشن کنید؟
جواب:

سوال:
آقای هویدا لطفاً بگوئید
موسیقی را چگونه یک پدید
یافتید؟
جواب:
به عقیده اینجانب موسیقی
پدید می آید که در تعریف
بگنجد.
سوال:
معدرت میخواهم، من هم از
شما تعریف نخواستم فقط دریا-
فت خود تانرا طلب کردم؟
جواب:
در صورتیکه موسیقی تعریف
شود ابعاد گسترده خود را از
دست میدهد. در واقع موسیقی
لحن خوشست، صداست همان
صدائیکه به قول فروغ فرخزاد
میاند. هر کسی باشنیدن لحن
خوش حظ میرد و آنچه که از -

در شماره های گذشته
صحبت های بافرهاد دریا در
زمینه بیان اشکال موسیقی کشور
خود داشتیم و ضمناً هدیه دادیم.
بودیم که اینگونه نشست های
بحث برانگیز را با هنرمندان دیگر
نیز خواهیم داشت. به همان
سلسله درین شماره شما را باگرفت
هاورد است های اما تو صاحب.
نظر، ظاهر هوید آشنا میسازیم.
سلسله صحبت های مان در آینده
ادامه خواهد داشت.

سوال:
آقای هویدا لطفاً بگوئید
موسیقی را چگونه یک پدید
یافتید؟
جواب:
به عقیده اینجانب موسیقی
پدید می آید که در تعریف
بگنجد.
سوال:
معدرت میخواهم، من هم از
شما تعریف نخواستم فقط دریا-
فت خود تانرا طلب کردم؟
جواب:
در صورتیکه موسیقی تعریف
شود ابعاد گسترده خود را از
دست میدهد. در واقع موسیقی
لحن خوشست، صداست همان
صدائیکه به قول فروغ فرخزاد
میاند. هر کسی باشنیدن لحن
خوش حظ میرد و آنچه که از -



است



موسیقی

دیروز

امروز

و فردای ما

سوال:
با حرفهای دیگران درین
زمینه موافقم فقط اگر ممکن باشد
(برخورد هامیانه) را با اصطلاح
دیگری عوض کنید؟
جواب:

تقریباً با همان چیزی که
خودم در اول گفتم تعویض میکنم
یعنی در سطح رسمیات و متعارف
با آن برخورد صورت گرفته و در
سطوح بالا با اصالت که
خودش دارد پدید یافته شده.

سوال:
اگر از شما بپرسیم که امروز چند
نوع موسیقی برجسته و قابل یاد
آوری داریم، چه خواهید گفت؟
جواب:

برازنده ترین هارامی توانیم
در وجود خرابات و اما تورا
بیابیم. خرابات با تمام ابعاد
گسترده اش که موسیقی های
کلاسیک و غزل را احتوا میکند
و اما تورا که از ابتدای نضج
گرفتن حلقات ابتدائی شان تا به
کیفیت وسیع امروزین همواره
تلاش کرده تا در همه جوانب به
تلاش ملت برداخته و مورد تأیید
شان واقع شود. اما چون اکثر
برای سیر کردن شک آزان سو
استفاده میشود تا حد زیادی -
شبهات به چهارپای های فروش
اموال لیلای پدید آمده است.
آنانیکه هنر خود را در چهارپای
بقیه در صفحه (۹۰)

سوال:
بمراحت میخواهم ابراز کنم
که هیچ ملتی بدون غنای فرهنگی
نیست که ملت مان نیز ازین قاعده
مستثنی نمی باشد و این غنا
میتواند شامل تمام ابعاد گونه
گون آن گردد. (از جمله موسیقی).
سوال:
در موسیقی ما این غنا مندی
در کدام مقیاسش قرار دارد، متود
سطح یا بسیار چشمگیر؟
جواب:
فرهنگ ملت ما این غنا مندی
راهواره در حصد چشمگیرش
بایبای سیر تاریخ داشته است.
اما گاهی ارگانهای مسئول و -
کلکتیف های ذی ربط در قبایل
آن در یک سطح نه چندان خوب
تیلیخی قرار داشته اند و اگر
صریحاً بگویم گاهی استعداد -
درت این غنا مندی راند داشته
اند و اکثر باید پدید های فرهنگی
(اوام الناس) رسی بر خورد کرده
اند تا هامیانه.

جواب:
علت بیشتر تفاوت های
کیفیت فرهنگی آنان نهفته است.
چون فرهنگ روی زمین استوار
است و مناطقی که زمینهای محکم
و غنی داشته باشند این تفاوت
ها برتری را در آنجا میتوان دریا -
فت.

سوال:
موسیقی کشور ما در کدام حد
تکاملی اش قرار دارد؟
جواب:

من چشم پدید خود را از پیره
بکتیا گفتم. اینکه تاجه بیمانه
اصالت دارد نمیخواهم صد فیصد
حکم کنم. دیگر موسیقی نورستانی
است که خصلت تیک آن در حرکت
نزولی گام از پیره های زیر طرف
برده های بی است یا اصطلاحاً
از زیر طرف کهرج نزول میکند
که فکر میکنم این خصوصیت را فقط
در موسیقی نورستان میتوان
یافت.

سوال:
اگر در اشتباه نباشم نظیر این
ویژگی را در موسیقی هند قدیم
نیز یافته میتوانیم که بنام مورچانه
یاد میشود؟
جواب:

بله و موسیقی هراتی که بیشتر
شبهه به موسیقی شیراز است.
سوال:
چرا موسیقی یک منطقه به
دیگری غنا مندی بیشتری میتواند
داشته باشد؟

سوال:
بنظر شما اینها ناکافی نبودند؟
و آیا هر زمان اسلام بطریقی آنرا در
خود حفظ نکرد؟
جواب:

بله واضحاً که اینها کافی
نیودند و روی همین ملحوظ موسیقی
در هر زمان با گستره ترین ابعادش
تجلی کرد و آنقدر روشنست که
ضرورت به مثال آوری و بیان ارقام
نخواهد بود.

سوال:
لطفاً بصورت مشخص موسیقی
های بارز کشور را نظریه اقتصاد
های جغرافیایی نام بگردید؟
جواب:

موسیقی لوگری که با (پاوز)
هایاوتقه های تیبیک اجرا میگردد
خصوصیت استثنائی دارد. موسی-
یقی هزارگی، موسیقی سمت
شمال که بیشترین غنا مندی
رارد، بداهه گوئی و پیره
های بکتیا...

سوال:
با معذرت، بداهه - خوانسی
پدید می آید؟ خاص بکتیا نیست بلکه
یکی از خصوصیات ویژه موسیقی
سراسر کشور است و دم اینکه
اگر اشتباه نکرده باشم در پیره
و حجره در همین جای کشور ما

قصه‌های شکر

شکرخنده و شکر لب

شیشه مل بود یا گلبرگ زر
یا شکوه جلوه یا شیز بود؟
بریلورنقره آب گهر
یا غروب بی سحر بود،
در تکاپوی امید،

یا نوید
یا باشارت از گل باغ حرم
من چه میدیدم خدایا،
آن چه بود؟

یا بود یا لفرزش سیماب بود
یا شکست شیشه مهتاب بود
یا وهم محض
یا شراب ناب بود
من چه میدیدم خدایا،
آن چه بود؟

یا ناله بود، یا نغمه بود،
یا عشق یک بکتاش بود؟
شعله بود یا روزن مرموز نور
چون شعاع نیم مرده،
در دل یلدای شب
یا سرشکی بود-
سرشک داغ تب،
من چه میدیدم خدایا
آن چه بود؟

یا رنگ انگشت سیمین هنر
از تحیر زربلب پیچیده بود.
یا شراب از گونه لفرزیده بود
چشمه بود یا قطره نیلاب بود
خضر بود یا کوشتر آب بقا
یا نگاه گنگ و موهوم بشر،
من چه میدیدم خدایا،
آن چه بود؟

یا خنده های چشمه گویای و
یا تمنا های و
قفل اسرار دل من بود،
یا شهر سخن
یک چمن، یک دست گل بود

یا بها رنستن
یا درو لولوی ناب،
یا شمیم نقره، پاک گلاب،
من چه میدیدم خدایا،
آن چه بود؟

یا خهیی، یا بیکری بود،
در دل زوای شب
شکوه از بیدردی ایام داشت،
لرزه بر اندام داشت،
لرزش دستان او،
دردست من -
رقص باد، در بیکر طوفان بود،
یا شرابستان بود،
من چه میدیدم خدایا،
آن چه بود؟

یا قرمزی از لاله رنگ شفق
یا عناب چلچراغ صورتش
بریلور شیشه هایش میچکید
یا سکوت محض درد بی وجود
رقص آتش در ضمیر خاک بود
یا عبیر قطره های تاک بود
من چه میدیدم خدایا،
آن چه بود؟

یا عکس تصویر کدام اندام بود
یا اندرون خیمه رنگین شب
یا به سیمین پیکرتا رنگه
زشته های از حریر خوا بی بود
من چه میدیدم خدایا،
آن چه بود؟

یا آب زمزم بود درون شیشه ها
یا خضاب آتش سرخ حیا،
یا نغمه بود یا شورش امواج چوید
یا سکوت وبی زبانی در نهانگاه وجود
من چه میدیدم خدایا،
آن چه بود؟

یا محشری بود در ادبگاه خدا
یا عبیر شعله های عود بود
یا چراغ آتش نمرود بود
یا جهنم، دوزخا هل گناه
کتله بی از نر بود یا شیشه بی از نور بود
صبح و صلت بود و یا شام فراق
یا جنگلی آتش گرفته، یا غبار و شعله بود
یا چراغستان و مشعلخانه بود،
من چه میدیدم خدایا،
آن چه بود؟

یا قطره بود یک بحر شد،
یا بحر گشت،
یا باد بود، سیلاب شد،
یا طوفان گشت،
یا گلشن اسرار بود،
یا معجز کردار بود،
من چه میدیدم خدایا،
آن چه بود؟

یا رونقی از نور بود،
یا بهشت حور بود
یا به سینای نبی یک جلوه بی
از طور بود
یا حریم پیش آفاق بود
یا حریر خرقه میناق بود
من چه میدیدم خدایا،
آن چه بود؟

یا دستهای پر گل ایمان بود
یا بهشت کوشر و رضوان بود
من چه میدیدم خدایا،
آن چه بود؟

یا خالق من، رب من، ای دادگر!
از جهنم تربت من دور دار
آنچه میگویم، مرا معذور دار
من ندانستم، چه دیدم در قفا!
یا جلال و ابهت انسان بود،
در کرامتگاه آمال بشر
یا که ما فوق نگاه آدمی،
یا قدرتی و الاترا زیندار من
یا زیر چتر آبی بی انتها
یا بر مسیر دشت و دریای خدا،
یا دشتبانی مینمود،
یا لاله آتش به کف را،
یا سبانی مینمود،

یا همه را با این بزم
یا همه را با این بزم

یا هر فلک دست بی چون سزدان
یا برداشتی من این فلک را از میان
یا از نیوفلک دیگر چنان ما غنچه
یا کار زاده به کام دل رسیدی آسان

یا هر سینه که بگریه
یا گویی ز لب فرشته هوشی
یا بر سر هر سینه که
یا از نیوفلک دیگر چنان ما غنچه
یا کار زاده به کام دل رسیدی آسان

یا در هر دشتی کلاله زاری بود
یا آن لاله زخون شهوی زاری بود
یا هر سینه که بگریه
یا از نیوفلک دیگر چنان ما غنچه
یا کار زاده به کام دل رسیدی آسان

یا در کرامتگاه آمال بشر
یا که ما فوق نگاه آدمی،
یا قدرتی و الاترا زیندار من
یا زیر چتر آبی بی انتها
یا بر مسیر دشت و دریای خدا،
یا دشتبانی مینمود،
یا لاله آتش به کف را،
یا سبانی مینمود،

دسېبالاډر

کلی په مینه مې لوبیزې څله
 به څه راغلی وی ستسبزی څله
 ژونده غمونو، ارمانوکې تیرشوی
 همدومره بیره وی اوږدبزی څله
 ته خوعات وی له غمونو سره
 زړه د اوزی ژړی څله
 چې زړه پالنگ درلره نه غوروی
 به داسې بنگلو سلمه کبزی څله
 چا وې که پوه شوی پشیمان به شی
 لیونی به یې هونیا ریبزی څله
 لا وږدی لارې دی منزل ته پاته
 کله روان کله دریبزی څله
 به چې په وینورنگ دې پل پاته شی
 اغزنولارونه تیربزی څله
 به هغولارو چې ساته رسی
 د ژوند نیله نه سمبزی څله
 "جهاد" خوین چې توفانونو کبې یې
 آرام ساحل په لور خوږبزی څله

بهار

خدای دې راو له بهار چې مې زړه دربان دی به شی
 دسړوخی کډه بارشی داسا زړه زړونه تا وده شی
 دابه تکونو وروږخو آسمان شن شی لراو برکشی
 دپنې غرونه لاله زارشی کلان هر جیری خواره شی
 نوره به خه سلی ورکه له دې کلی اوبانې شی
 د باران څاڅکی نورس شی زباتی بندې څڅه شی
 بغلی لارې شی بحرا نه ننداره دکلووک شی
 څنې ښکې شی له کلوا وراوین هر یو ویده شی
 خدای دې زاو له بهاره ستارا نله زما آمان دی
 گڼه والی سترکی به لار دی چې د بدن د سره وشه
 "متن" د آرمانو نوکچکول مات او قلندر دی
 ستارا نگ به به خوارانو وانه وشی که ونه شی

متن خورباتی

دسېبالاډر

مخوامی دیا رهوسه زده دی وسم لولپس
 دگنا مشرسته شوقه یی لدا ورده دی لسمه کوم
 هر چې بنگلو بڼه کورم لوبه مې عقل او آسمان شی
 اوری لیل تی بنگول کې چې دوسل تلوسه کوم
 تر اسی شونه ولسمې دې لسمی مې زړه گناه شه
 شوابونه تری قربان شه څه شان مې به زندان شو
 به تقوا، برهبریا، دې کی واړه ژوند مې به زندان شو
 نوره مل به عالم کې لاله انده خواروزار کوم
 عقل پوهی به پردی لیوسوب نه څه چې غواړمه هند کوم
 نورمې برېږدی لیسوندون وچې ډر لوست کوم
 لیسونزل مې د ژوندون وچې ډر لوست کوم
 خوی سخت سته، طی دینه دراو آواره کوم
 کوته شوه بخت درومه چې دې څه به غمونو دې اخته کوم
 نور تپنده مات شه څه به غمونو دې اخته کوم
 له حیا مې توان وشو چې کله جوړه غلبله کوم
 نشوه واچې به صورت مې اوزنده شی څرنگ کوم
 لاسه مات شه چې د بنگلو نری ملانده یی سنی باغ ته دخویانو
 بوځل نه شو چې رانا ووه بنگلی اخته کوم
 نه به مننه له زړه ووځی، نه داهې وخت به راځی
 چې به غږه کې چې ژوندمې به دنیا هم شراره کوم
 رانه مننه کې چې ژوندمې به دنیا هم شراره کوم
 هوس مننه کې چې ژوندمې به دنیا هم شراره کوم
 هم مې دین هم مې آئن دی دغه جار به همنه کوم

تکلونو کاروان

دمتنی دمنزل لاری له زړه وڅخه تیربزی
 دحسن بلوشی له اندینو څخه تیربزی
 متنون بی به بلونو سترکی ږدی ، ورپسې درومی
 محمل یې دلایلا چې له دپنې څخه تیربزی
 بهارخو مستقل دی دخزان دنا خوالی و
 ورز و تازکیسو، له زرو څخه تیربزی
 اوبه دحیات کله جاموندلی به رها کشی
 چې بته بی له تورو نور تمو څخه تیربزی
 مین دکودرلاره داوختی چې ده تبولی
 مسه ډکللو له کوڅو څخه تیربزی
 دتوراودینغور خبری وی خونو به عشق کبې
 قاصددیدنو لسه هجرانو څخه تیربزی
 به خوا اوبه خاطرکې، به خدای که کوزیدلی
 غوټی به دارزومی، له اغزو څخه تیربزی
 څاره دکپکسان لاری اوسم ورسره درومی
 کاروان دتکلونو دسیدو څخه تیربزی

رازی بریوال



پایه سار

یار برد از یادم و در سینه یاد یار ماند
 گیسواز جنگم کشید و در کفم بویش هنوز
 شسته شد لبها و یاد بوسه در دل ماندگار
 آتش زد، نیم سوزم ماند، دامن چید و رفت
 او گسست از من غمش پیوسته با جانم قرین
 هر سر مویش بکف مضمون شعری داده بود
 شعر شیرین یادگار شوخ شیرین ماند نیست
 زنده یاد چشم مردم دارا و با آن نگاه
 حیدر خورشید دامن هرم (۱) بردیوار ماند
 مشک رفت از دست بر عطرش در کف عطار ماند
 رنگ شد دیوار و یاد سایه بردیوار ماند
 گرم از آن رفتار کرد و داغ ازین رفتار ماند
 جای او خالی که جای او بدل هموار ماند
 ز نقش از دستم رها گردید و این طومار ماند
 مرد فرهاد و صدای تیشه در کهسار ماند
 حق بسیاری از او بر چشم مردم دار ماند

یاد زلف او نخواهد رفت (توفیق) از دلم
 طول عمرا و که بهر عمر من این تار ماند

سالها از عمر بیابان آمد
 برگی از گلبن بام تکید
 از دل طشت بر اسرار فلک
 آخرین قطره این سال چکید
 هر قدر بسته و محکم کردیم
 مرغ زرینه پر عمر بر پرید
 ماند در دست تقلا بر چنند

آن یکی را ورق اول عمر
 دیگر را ورق هشتاد است
 آن یکی را ورق آتشناک
 و اندگر را ورق بریاد است
 دهر مشغول ورق گردان نیست
 که تپه گشته و گرا باد است
 ورقی حال شور و شرنجند

او خموش است ولیکن خود ما ؛
 هر یک از دفتر خود آگاهیم
 که چه کردیم به روز و مه و سال ؟
 چه سیه هفته ، چه روشن ماهیم ؟
 چه بقانون خفایق بسر هیم
 چه به میزان عمل بپراهیم
 پای فرسوده بیام و در چنند

عمل آن خوب که سرخوش باشی
 گریه دستی ز توروزی ورقیست
 آزمون مفت همان شاگرد است
 که فریاد از عمرش سبقی است
 خرم آنکس که شب او شب قدر
 صبح او مطلع شادشقی است
 ورنه - فرموده سیه ، دفتر چنند !!

(۱) - بضم اول حرارت خفیف بر مجا و ر خود - مثل حرارت در تنور خاموش شده ، حرارت بردیوار آفتابی که تا چندین دقیقه می ماند .

دوغزل از: واصل کابلی

شب که از نشه می بیخود و مست دیدم
 یا یکی عریده جو دست بدست دیدم
 تا مراد بدیدم در پس دیوار نهان
 همچو خورشید به هنگام نشست دیدم
 ناز با قامت خود سرولب جو میکشید
 من به پیش تو بالای تو پیش دیدم
 منم از خوردن می محتسب شکر نمسود
 جام بی برکت و بیمانه بدست دیدم

ما قیامت گل آمدی گلغام تو کگو ؟
 در چمن کاربستان خدمت رطل است و ایام ؟
 آب تو ، آتش تو بیخته ، تو خام تو کگو ؟
 کار تو ، پیشه تو ، شیشه تو ، جام تو کگو ؟
 سبب تو ، بنا است ای شمشاد
 گریه تو ، جان بدهی
 خط تو ، بر قعه تو ، بیک تو ، بی نام تو کگو ؟
 دین تو ، مذهب تو ، گیش تو ، اسلام تو کگو ؟

بکه نژوه

از بارق شفیعی

همسفر

سه شعرا ز: عبدالسمیع حامد

دو شیر خوار

شی که زمزمه شعر عاشقانه کنم
سکوت عرش خدارا پراز ترانه کنم
حریم طره دوشیزه خیال ترا
به نور جاری انگشت شعرشانه کنم
منم یگانه پرستوی بالکستر عشق
که بر رواق بلنددل تولانه کنم
بسوی چشم تو ایدوست هیچ راهم نیست
مگر عیادت بیمار را بهانه کنم
بیا که رشته سبب اشکهایم را
به پای حله وصل تودانه - دانه کنم
تو نویها ریخالی بیا که از نفسست
چون کدرخت غزل گل کنم ، جوانه کنم
منم پرنده آزاد آسمان غرور
که زیور سایه بال "خود" آشیانه کنم

فاطمه یکسره

دیشب که انگ نوره چشم ستاره بود
بانوی به به هودج گردون سواره بود
فارغ ز بهر فشانای روح سپیده دم
دردمراز یاده وصل تو چاره بود
یک آسمان ستاره و در دیده گمان بود
با بالهای زمزمه رفتیم دورها
رازنهان دل به لب آتشکامه وصال
دیباچه خیال من از خامه وصال
در شاه ماه شوق پراز شعرواره بود
"حامد" شناسنامه سی نام وی نشان
مارابه شهر خلق دل پاره پاره بود

دیشب چمن خیال گل کرد ،
یا شا هد شعر جلوه گری بود ؟
نی - نی ، غلظت ، گلشن عشق :
جولانگه مردم نظر بود .
زیبا چمنی چو فکر شا عس
آینه حسن خود نگری بود .
دامان هوا ز لطف شبنم
از روح فرشته شسته تر بود .
در هر گل فروغ مهتاب
روشن گرایت هنر بود .
هر قطره شبنم ، عکس مه داشت
آغوش ستاره بر قمر بود .
آری ، وزش نسیم کله :
آهسته ، ولی جنون اثر بود .
من پای گلی نشسته سرشار
بلبل سرشاخ نغمه گری بود .
گرمی امید و آتش شوق
هر لحظه به سینه شعله ور بود .
دل آمدنش خیال می بیت
جز عشق زهرچه بیخبر بود .
مژگان به رهش ستاره میریخت
در سینه آسمان شر بود .
یکبار رتنگان گلبنم خواند
دیدم که قیامتی دگری بود :
خورشید ز سایه گلی خاست ؟
یا مهر به جامه بشربود ،
یا او که دلم در انتظارش :
هر لحظه به فکر صد خطر بود ؟
نی - نی به خدا بیت من آنجا :
چون نوره دیده جلوه گری بود .
سرشا روبه حسن خویش مغرور
می برکف ونشاش به سر بود .
پیمانته به من گرفت و خندید
وان هردولیش زباده تر بود
گفتم : نستانم ارنه گویی :
کاینجا ، به منت که را هبر بود ؟
گفتا : به سلامت کسی نوش !
کآزادی و عشقش همسفر بود .
زین بیش نمیتوان سخن گفت
در عالم هوش همینقدر بود

همبال ترانه پرست -
از کوجه وصل کوچ کسردی
با نافله سپید باران
آوخ که دوباره برنگردی
ایدوست ، بیا که انتظارم
جز وصل تو - آرزوه دارم

* * *

بایک سبدهرا ز شقایق
هر صبح به راه تونشینم
تا روح نشاط فرودینن را
در جنگل قامت ببینم

ایدوست ، بیا که انتظارم
جز وصل تو - آرزوه دارم

* * *

رفتی و مرا به گاه بدرود
گفتی : که مرا مکن فراموش
گفتم : چه کنم شرادل را ؟
گفتی : بکنش به اشک خاموش

ایدوست ، بیا که انتظارم
جز وصل تو - آرزوه دارم

* * *

من پنجره اتاق خود را
بیتویخ بهار بستم
مانند غروب تلخ پایش
در برکه انزوانشستم

ایدوست بیا که انتظارم
جز وصل تو - آرزو ندارم

* * *

چون روح طلایه های خورشید
از دامن شام غم گذرکن
با عطر بهار و جوی جنگل
برخیز ، بسوی من سفرکن

ایدوست آ ، بیا که انتظارم
جز وصل تو - آرزوه دارم

* * *

باز آ که ترا عروس شعرم
در سینه فشرده تنگ گیرد
تا جشن تبسم شکوفه
از آمدن تو رنگ گیرد

ایدوست ، بیا که انتظارم
جز وصل تو - آرزو ندارم

د سېاډو و لولر

اسرې دېسرلی خوتل وژمې راپاروي
 خيالونه د آشناڅه تلوسې راپاروي
 بيالی دې صرې ته به هوس کورۍ توبه
 لاسونود تقواته زولنې راپاروي
 کوم ستوری دافق چې کړې ځلاديا روصول
 نشي دساوون ته سرې لمبې راپاروي
 بلبل دخا موشې شیشه په ځمکه ده ويشتلی
 موسکا دکل به شونډو ترانې راپاروي
 سغام دخوږو شونډو لري سترگو کې خوښي
 يا په دڅه لياره اندېښنې راپاروي
 که شور دتغافل آشنا په شونډو کې ساتي
 دا وېکوندرانې مې حوصلې راپاروي
 وزرد تصور چې بکلی حسن کې ميلمه
 دهيلو ميکنده کې هنکا مې راپاروي
 بهوس دحال مې وگر، سوی زړه چې ستا له سترگو
 اوس بیکاري مروړې اوکيلې راپاروي
 بېکلا په غلجکې نظرکتلی دی "باري"
 غزل خبلی جوپتيا کې ولولې راپاروي

تاج محمدیاری

تڼه غنغر

بیا محشر راغی دگلو، ته رانغلی
 لاله جام سود سروملو، ته رانغلی
 مایه وېوسترگو ستالاری څارلی
 قافلہ راغله دپنکلو، ته رانغلی
 ستارا تلوته دترکس سترگی سوی سپینی
 کوڅې تاوکړلی سېلو، ته رانغلی
 درز لور برېښه ناڅې په ساغر کې
 مې، مینا په نڅیدلو، ته رانغلی
 دهوسې شونډې له زبینه شوی تناکې
 بکلی وخت دپنکولو، ته رانغلی
 سنا ويشتلی هم په تاباندې رښې
 زنگدن سود ويشتلو، ته رانغلی

د نارنج غونډ

د نارنج دکل غونډی کې
 مرغله ده څلېزې
 موسکې خوله به سپنېدو ده
 له مستې بې زړه رېبېزې
 ته والمردی به قطره کې
 باس به شنه بانه څلېزې
 بادسوروا میل وشلید
 د نارنج برسر تولېزې
 باخا وپکه دمخون ده
 دللی کریوان ته لویزې
 به غلط شوم تاسی واورئ
 مینا داسی شان جغېزې
 آرزو دنوی ژوند ده
 دباغوان زړه کې نڅېزې

غزل

بیا مې وجود سوزی به لمبو د عشق
 هسې لولیه شوم به کتو د عشق
 جاردی شم دلیری له خدا حیثی
 ورځې شپې مې ورکې به عمر و د عشق
 ستا یوه مسکارا تددنبا شولې
 سر به درته کې زدم به ولجو د عشق
 راشه د عاشق خوارې جونگېرې ته
 کېنیزده قدم کېنیزده برلمو د عشق
 ته که به خوازه نظر وروغورې
 یوه به شی "آبرون" بیا به مرؤد عشق

آبرون

شعبه از محفل فرشته به زمین



تولد شب و دیده

شهری از آینه می بازم
در گذرگاه بلندیاد
بر زمین خسته تقدیر
آب و خاکش سرکشی و صورت و فریاد

*
عشق را، این التهاب چشمه جانرا
بر فرازین مستندش ایوان می بخشم
شعرا، این برترین فریاد انسانرا
رایت این شهری بندم

*
شهری از آینه می بازم
در بهار دوزخی میلاد
برجهایش از گل و آتش
روزناش رویه سوی جلگه های شاد

*
شهری از آینه میبازم
در گذرگاه بلوغ فرقت انسان
دردل شادامنش سرریز بیولکیها
دردل شب سنگ دار ددا من شیطان

پندیر بخت

نیست یاری تا زینداخت آزادم کند
کو عزیز تا زخمت نفرت آیدم کند
کشتزار محنت من یار دار خاشارند
ترسم از دستی که تا فسیله بریادم کند

ز هریدنا می شد آغوش خد خوتنگا می
خنده هری مایه بر تقدیر میلادم کند
مردم ام من داده ام از کف شان خوشتر
کاش مستد روزگار از یونوا بیادم کند

کودک اندیشه بی پروا صاحب کشت
کاش برهنه خون یارم شود بادم کند
مشارم دانه های اشک خون آلود خود
نیست خشی تا نظر بر زخم بیدادم کند

دیدم امید

دیدم امید را
آن نازنین فرشته پاک و سپید را
در برج آشیانه رنگین لحظه ها
آرام و پرسکوت
گویی که خفته بود
پوشیده بودنیم تنش با حریر غم
تیمی دگر به گونه آتش برهنه بود

* * *

دیدم امید را ،
دور ویرش گرفته نفسهای زنده گان
زیر سرش نهاده هوسهای مرده گان
یک شهر پر ز شور
یک ملک پرسکوت
فرمانروای خاک سپاه جهان جان

* * *

دیدم امید را ،
برهای شسته اش به کف مردمان زشت
گردر هوش نشسته به رخسار نیکوان

* * *

دیدم امید را ،
آن نازنین فرشته پاک و سپید را
او، خواب رفته بود
در سایه درخت کهنسال روزگار
زیبا تر از تمامت رنگینی بهار
در شاخه درخت
مرغی نشسته بود

میخوانند این سرود :
ای مهربان امید
ای پشتوان عمر
ای خوب ما : سلام
ای بار ما : درود



آید هر مند ر هیمامالینی را ترک میکنند

همامالینی همان همامالینی است که صاحب زیبایی سی شهرت و پول بود، او داد داشتن این همه امتیازات به دام عشق د هر مند ر گرفتار کرد و با یک مرد هروس شد و ازدواج کرد و زندگی (ساجی) خانم اول د هر مند ر راتباه کرد.

با آنکه همابرای د هر مند ر حکم یک معشوقه را داشت و قتی ولادت کرد و طفل اول و دم او د ختربود اخلاق د هر مند ر نیسز تغییر کرد. زیرا همان د هر مند ر ی که با وجود داشتن پنج اولاد و خانم اولی ایش با هممالینی ازدواج کرد، حال هممالینی را با سخنان زهرآلود و نیشد ارمی آزارد زیرا او نتوانسته بسری بد نیسا بیاورد. بخصوص با سخن های پتوازه ساخته شدی که یک بسر بید ا کرد و نمیتوانی پا وجود آن خود رایک زن میشماری جرامانسد خود د ختربد نیسی آوری چرا نمیتوانی مثل من بسری بد نیسا بیاوری؟ با این کلمات همارا توهین و تحقیر می نماید.

لذا هممالینی ند داشتن بسر را چون کمبودی د ر وجود خود احساس کرده همیشه به آینه می اندیشد که برایش تاریک و مبهم است. طوری که دیده میشود د هر مند ر از ازدواج خود با هممالینی پشیمان است.

اینک هممالینی با رسم حامله میباشد که این خبر د ر بین همه د دوستان و علاقمندان هنروی پختشده. هممالینی فعلا د ر خانه بسرمیبرد و د ر آرزوی آنست که طفل سومی ایش بسر باشد ورنه رشته زناشوهری بین آنان از هم خواهد گسست.



امپراطور پرنده جایزه اوسکار

چندی پیش بروسه کاندید شدن فلمهای سینمایی برای بدست آوردن جایزه اوسکار آغاز شد. ((فلم آخرین امپراتور)) به کارگردانی برنارد برتولچی باید ست آوردن نه کاندید در مقابل فلم ((برود کاست نیوز)) به کارگردانی جمیس بروکس کد ارنده هفت کاندید بود تقسوق حاصل نمود. درین فلم ایتالی قصه زندگی آخرین امپراتور چین نمایش داده میشود.

چهره ظاهرش بروی برد سینما خشمگین مگرم بدست صمیمی و مهربان همیشه شاد و خرم در کارش موفق و روزی به بالای روان بیننده یا استفاده از تیپ ظاهرش تا شیری وارد کرده و ژست های منفی و کرکتهای بسیف رامسورد سرزنش نقادانه و روشنگرانه قرار دهد. او را در ورکشاپ تخنیکش اش می یابم حاضر میشود به سوالاتم پاسخ بدهد.

چرا همیشه نقش های منفی را بازی میکنید؟
در هر فلم یک نقش از طرف دیگر تر طوری به هنر همیشه داده میشود که تیش به آن نقش بخواند و آنرا بازی کرده بتواند. اگر روزی نقش مثبت هم برام داده شود در اجرای آن موفق خواهم بود.

تا حال در داخل و خارج کشور چند بار و به چه خاطر سفر کرده اید؟

یک چهره صمیمی

در نقشهای خشمگین

مصاحبه از: عنایت الله محب زاد





پاریس: (۲۵ فوروری ۱۹۸۸)
 به گزارش خبرنگار روزنامه
 ایزوستیاد ریکی از سینماتیا تراهی
 پاریس فستیوال فلم های با شرکت
 بریژیت بارد و اکتیس ممرسوف
 سینما برگزار گردید. در برنامه
 ۱۸ پروگرام منجمله «و خدا زینرا
 آفرید»، «بایتابه جنگ می رود»،
 «حقیقت»، «دختر پارسسی»

بریژیت بارو روز زندگی همه چیز در گذر است

گنجانیده شده بود.
 اینک ۱۰ سال است که
 بریژیت بارد و اکتیس که در زمان
 خود محبوب ترین هنرپیشه سینما
 فرانسه بود، در برده سینما
 ظاهر نمیشود. گرچه بعضاً فلم
 های اوران تلویزیون به نمایش
 می گذارند، اما بینندگان جوانان
 هیچگاه این ستاره سینما را
 در برده سینمای معاصر ندیده اند
 و بدین جهت بود که برای نمایش
 وایس گرانه نوارهای او تصمیم
 گرفته شد.
 بریژیت بارد و ۵۲ سال دارد.
 او با آرامش کامل در شهرک سنت
 ترویز زندگی می کند. یگانه

دلچسبی او تنها چند سنگ
 ویشک است که با وی یکجا زندگی
 می کنند. وی هیچگاه به سینما
 نمی رود، سنت ترویز را ترک نمی
 کند و کمابیش می خواند و
 خاطرات خود را می نویسد. بعضی
 اوقات بریژیت بارد و در یکی از
 مصاحبه های نادر روزنامه
 «لیبراسیون» که وی بدان
 از طریق نامه پاسخ گفته، اعلام
 نموده است که «من کوشش نمیکنم
 کوچکترین افتخارات خود را
 بیاد بیاورم. من فیلم های خود را
 بخاطر می آورم، فلم های را که برای
 من تواضع را یاد دادند و زندگی
 همه چیز همینطور زندگی راسته.
 ترجمه ط. پ.»

سمراتبه به نگرهاره یکبار
 بمجوز جان و مزار شریف بخاطر فلم
 برداری و دو مرتبه به اتحاد شو-
 روی سفر کرده ام که یک سفر
 اشتراک در فستیوال بود.
 - جالب ترین خاطره تان از
 فستیوال چه بوده است؟
 - روزیکه ما از اینجا غم مسکو
 شدیم من با خود چند جلد
 «دانشنامه ایروز» برده بودم
 چون در فستیوال از تمام کشورها
 هنرمندان آمده بودند من برای
 «شام بنیگال» دایرکتور «امیتاب
 بچن» هنرپیشه سینمای هند
 و تعدادی از دایرکتوران و هنر

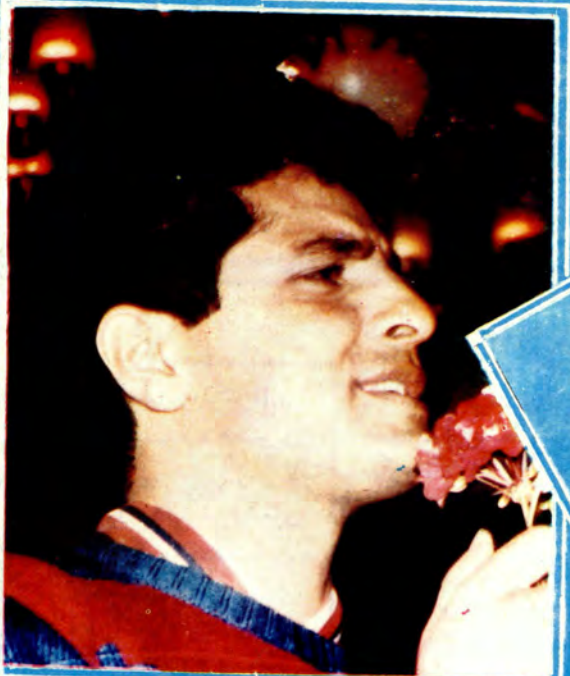
گفت فلم صبور سرانهم تحفه روز
 فستیوال ما بود که جایزه هنری
 گرفت.
 تا حال خود را جقدر موفق
 یافتی و به نظرت کدام هنرمند
 موفق است.
 اینکه جقدر موفق هستم
 خودم هم نمیدانم درباره هنر-
 مندان دیگر باید بگویم که هنر
 پیشه های سینمای ماهه خوب
 اند.
 - تا حال در چند فلم کار
 کرده اید؟
 - تا حال در ۱۴ فلم سینمایی
 و تلویزیون بازی کرده ام که از کام
 در فلم های غلام عشق و صبح سپید
 رضائیت دام. تا حال سعد پیلوم
 یک جایزه مطبوعاتی یک مسدال
 صداقت را نصیب شده ام، ۵۴
 سال دام پدر هفت اولاد هستم
 علاقه دارم بسر خودم هنرپیشه
 سینماگرد.



مندان اتحاد شوروی و هنرمندان
 بعضی کشورهای دیگر یک
 جلد تحفه دام این برایم
 خاطره خوش فستیوال بود.
 بخاطریکه همزمان با معرفی هنر
 سینمای افغانی کنسوریز خود را
 نیز به آنها معرفی نمود و باید



احمد
این آرشید...
مجله شماره
از هنکاران
احمد ظاهورا
در باره زنده
رسانیم



اسدبلیغ

در شماره های آینده مجله
مواجهه با اسد بدیع داریم



یتم جیبانی



J
AYA PRADA

جیابرد استارترینی
سینمای هند است
وی یاد رخش مالستی
در میان دوستاران
هنر خود میسر است
زیادی کسب نموده
است و در رقابت
باشهرزترین ستاره
های سینمای هند
توار گرفته است.
وی عاشق امینا
بجی است و خوش
درد در فلم ها بسیار
همکاری باشد.

جیا پر دا

حبیله عسکر:

من باتیاتر

زاده ششم

مصاحبه کننده: کامله حبیب

مدتها در امتداد شدم بر -
داشته برایش هرگز تصور نیست.
وی به تیاتر عشق می ورزد و -
عصیان در سطر و توسعلمان
میکند.

او حساس، مهربان و همیشه
موفق است.
رو بروی تخت تیمور لنگ
زنی با برهنه با موهای بریشا
در حالیکه لیا سر سیاه به تن
دارد با چشمانی که تا عسکر
احساس انسان را میگوید ایستاده
و به تیمور میگوید:

تو هر چه میکی باز هم صرف یک
انسان هستی و اما من یک مادر
- تو برای مرگ خدمت میکی
و من برای زنده گی.

او از تیمور هیچ خوبی ندارد،
و شایستگی از خود گذریو بزر -
گواری یک مادر را تمهیل میکند
و حبیبه عسکر زنی که توانسته
آثار مولر، گوگل، بریشت، استر -
ونسکی، چخوف، گورکی و غیره
را استادانه بروی سن بازی نماید
از ۱۲ سالگی از عقب میز مکتب
راهش را بسوی تیاتر باز کرد.

صفحه مکتب بود که برای اولین بار
در نمایشنامه (عید آریست) که
توسط سید مقدس نگاه، دایرکت
گردیده بود رول یک دخترک -
محبوب را بازی کرد و اولین کف
زد نگاه منزله نرد بانی بود
که از بسوی موفقیت های چشمگیر
به بلندای شهرت کشانید. و لسی
با همه این همیشه از طرف تاریخ
پسندان تحقیر میگردید.

حبیبه عسکر نخست به تیاتر
زیب ننداری رفت ولی این تیاتر
فعالیت متواترند اشد و هنگامیکه
پوهنی ننداری تاسیس شد حبیبه
عسکر هم به انجا راه یافت
و نقش های که برایش سپردند
میشد از همه آنها موفقانه
بدری آمد آنقدر در کار هنر
تمهیل غرق شد که نتوانست بیشتر

در درام برنده مجروح در -
رول مادر چنان ماهرانه نقش
یک مادر بی رحم را بازی کرد که
در خارج از سن مردم بخاطر
بی رحمی اش او را دشنام
میدادند و این در نهایت
موفقیت او را در نمایشنامه ثابت
میکرد برگشتن از راهی که

داشتن اخلاق خوب و کرکرمالی
صمیمیت و پاک نسبت به هنرس
اورا تا سطح مردمی شدن رسانید.
نامش همراه با هنرش چنان
منزه و موجه است که علاقمندان
هنرش به شخصیتش و هنرش
اوج میگذازند.
او تیاتر وروده سینما را مفضلترین
جایزه هنرمند را با کترین فرد جامه
میداند و در غیران هنر به ابتدال
میکند. به قول شامی وقت که
برگه ایت بزمرد کسی ترا بساور
نخواهد کرد.

حبیبه عسکر میگوید:
دو دختر و دو پسر دارم.
یک دختر و یک پسرم به هنر
من این میگذازند ولی این دوی
دیگر میخراند علاقه ام را با -
تیاتر قطع کنم.
حبیبه عسکر از هنرمندان
براستی هنرمند تیاتر کشور
است. که همیشه در اوج قرار
داشته است. او که یک مدل
مدانت، جایزه صلح و همبستگی
و لقب کارمند شایسته فرهنگ
را بدست آورده در نمایشنامه
لنادر اثر ماکسیم گورکی چنان
درخشید که جایزه صلح
و همبستگی را به اساس همین مو -
فقیست بدست آورد.

در درام برنده مجروح در -
رول مادر چنان ماهرانه نقش
یک مادر بی رحم را بازی کرد که
در خارج از سن مردم بخاطر
بی رحمی اش او را دشنام
میدادند و این در نهایت
موفقیت او را در نمایشنامه ثابت
میکرد برگشتن از راهی که

بازی تیاتر شرمایی اند که هرگز نشت نمی شوند

از ۱۲ سنف تحصیل نماید.
حبیبه عسکران دخترک محبوب
در یوزی توانست در (۲۰۰) نما -
یاشنامه نقش اول را هنرمندانه
بازی نماید.
هنگامیکه حبیبه عسکر خانسه
شوهر رفت ممانعت ها در راه -
ادامه هنرش آغاز کرد و و این
درست سال ۱۳۴۰ بود. شوب
هرش در یکی از مکاتب به صفت
معلم برایش موانع گرت و حبیبه
یک هفته عقب میز معلمی نشست.
در سن جغرافیه و دری داد او در
انجا متوجه شد که صرف ۲۰ تن
از دخترکان را در رسید هند
ساحه فعالیتش را خیلی محدود
یافت و میخواست معلم اجتماع
خورد باشد. لذا بعد از یک هفته
مکتب را ترک گفت و با وجود جبارو
جنجال نامیلی دوباره بروی سن
ظاهر گردید و تا امروز هنرش را
با همه قد سیت اش نگه داشت.

او میگوید: در رشته هنر
دوبار کورس گرفته ام ولی بهترین
تحصیل من علاقه، احتیاج مردم
وزنده گی بود. من از اینها
خیلی آموختم و خودم را یافتم.
از او پرسیدم:
چرا بروی پرد سینما
ظاهر نمیشود؟

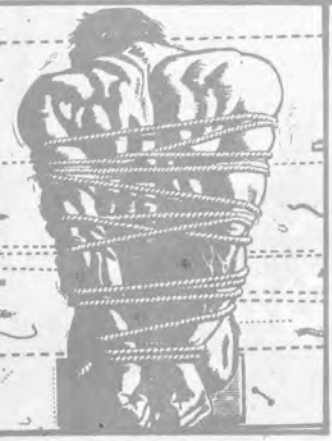
من در سه فلم سینمایی و
تلویزیونی بازی کرده ام ولی
تیاتر زنده ترین هنرهاست یعنی
هنری است که مستقیماً تماشاچی
را با هنرمند پیوند میدهد. در
تیاتر یک بهم پیوستگی نزدیک
بین هنر پیشه و تماشاگر موجود
است که در سینما نیست.

در تیاتر هنرمند خود شرا
صرف در زمان حال من بینند
آیا درین باره اندیشیده اید؟
درست است در زمینه تیاتر از
فعالیت های هنرمند به جز چند
عکس و مصاحبه های در روزنامه
ها و مجلات دیگر چیزی نمی ماند
ولی من هرگز نمیتوانم سینما را بر
تیاتر ترجیح بدهم. برای من -
ستی تیاتر مقدس ترین جایسی
است که تا آخرین لحظه حیات
با آن زنده گی خواهم کرد.
آیا مخالفت های دختر
و سرتان میتواند مانع ادامه کارتان
در تیاتر گردد؟
نه به هیچوجه من باتیاتر زاده
شدم، رشد کردم و تجربه اندوختم
اگر من تیاتر را رها کنم، تیاتر
رها نمی کند.

کمیود فلنامه نویسی یکی
ازد سوارهای است که سینما ی
ما بان روبروست، در زمینه
تیاتر چه میگوئید؟
در تیاتر هم همین مشکل
وجود دارد ما با وجود دانستن
ادبیات غنی آثار دراماتیک
و یا کسی که برای تیاتر بنویسد
خیلی کم داریم.

در فرجام برای خوانند -
گان مجله سیاوون پیام تان
چیست؟
هنرمند باید پیام خوبیسی
برای مردم وهم میهنانش
داشته باشد. میکوشم با هنرم
زمان حال را با آینده بر بار
پیوند دهم من مسوولیتیسی را
که به مقابل جامعه کنونی و نسل
آینده دارم درک کرده ام.

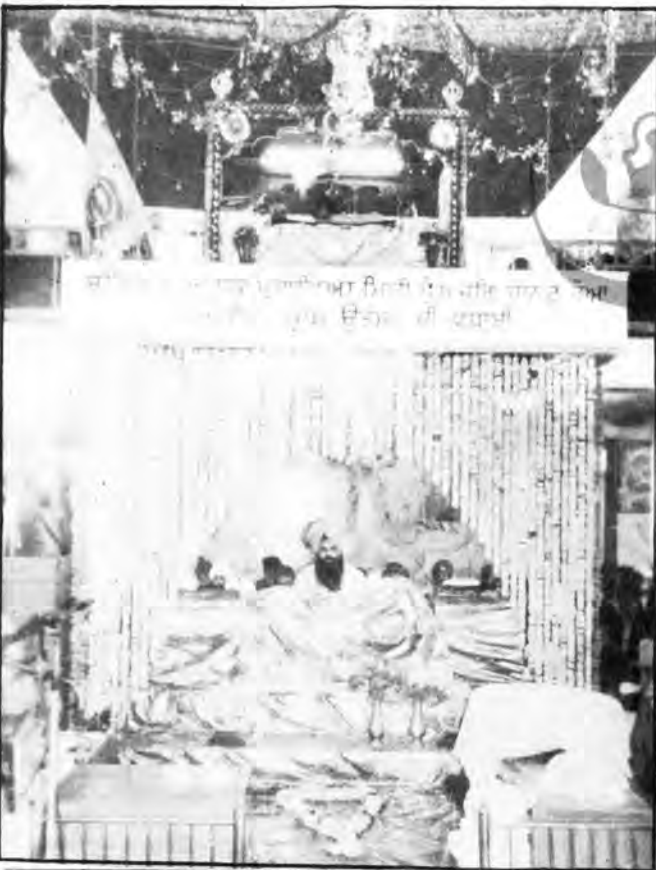
دکتر افیغ



سرگی کتا Sergei Geta
د شوروی اتحاد د کیف د بیمار
انخورگر هنرمند دی.
د هغه آثار د اوسنی نسر ی
د پیسو سره مستقیماً آر یکی لری
او به کسی د بلوی توب روناسیه
نیشی لیدی کیزی. د کتا انخور
ژوندی. ملموس او د پیاور تیا
اوهریانی د انخور د خانگر تیاور -
درلود و تکی دی.
کتا د رنگونواو انخورگری د
تولو تکنیکونو نسخه به گبه اخسته
کی دیر مهارت لری او د هغه به
اتارکی خلایقیت. نویست او به
بیان او و سره به مخاخ کید لرو
کی انحطاط لیدل کیزی.
د هغه انخورونه کله هوسا
پیاور ی او کله د قهر او غصبتا کو
الهاماتو درلود و تکی دی. چیسی
دغه د و همه خانگر ته د هغه د آثارو

به غونبدکی چی د (نری محکومی)
ترسلیک لاندی به ۱۹۸۰ کال کی
انخور شویدی به د پیره مشخصه توگه
لیدی شو. دغه آثار به لاتینسه
امریکه کی داستیادی رزمونود
جناپاتو در سواکولو به خاطر د
کافذ پرخ کیشل شویدی.
د نومبری غونبدی دوه انخورونه
یوه بی د وینا (مونولوگ) او پله بی
د مرکی (د یالوک) به سرلیکونوسره
د کتا د انخورونه د انخورگری
به هنرکی د تولنیز تمهد پیاور ی
بیلگی دی.
دلته. تاسی د کتا د دو و یاد و
شویو انخورونو لیدلو ته راپولو او
به دی سره یوحای وینو چی کتا
به پیره هنرمندانه توگه به لاتینسه
امریکاکی د ظالمونو مونسو رظلمونه
انخوروی او د هغه پر ضد. خلک
هخی او مبارزی ته رابسولی.





بهار برای یک روز تجلیل میگردد
درین روز برای ابراز خوشی و زینت
بخشی محفل از رنگهای گوناگون
کار گرفته میشود.

روز راکھی :

بیا نگر استحکام پیوند خواهری
و برادری است. درین روز هم
خواهر در دست برادر واقعی
یا برادر خوانده خود راکھی مینهد
و برای استحکام این رشته سال
به سال بستن راکھی تکرار
میکرد.

به اساس گفته یکی از شخصیت
های روحانی اهل هند، راکھی
سکندر اعظم بر یکی از شهرهای
هند تعرض کرد پادشاه آن شهر
راجاپورش را نیز اسیر ساخت.
درین اثنا خانم راجاپورش
بدست سکندر راکھی بست.
سکندر به یاد رشته مقدس خوا-
هری و برادری راجاپورش را آزاد
و پادشاهی اش را واپس داد.

پس از مرگ وقتی جسد سوختا-
نده شد برای آنکه گناهانش
زدوده شود خاکستر آن به گنگا
انداخته می شود. روز ویساک
چون بزم اهل هند روز متبرک
و مقدس است فکر میکنند درین روز
اگر از دواج صورت گیرد خوشبختی
و سعادت بیاری آرد. لذا درین
روز مراسم عروسی زیادی برگزار
میشود. تجلیل روز ویساک برای
یک هفته دوام میکند که هر روز
آن در درمسال جداگانه تجلیل
میکرد.

روز مذهی دیوالی :

به عقیده اهل هند درین روز
رام پس از ۱۴ سال تبعید
به خانه اش برگشته است. این
روز مذهی مدت سه روز هم در-
درمسال وهم در خانه ها برگزار
میکرد.

روز هولی :

در اوایل خزرستان آمد آمد

به هم رسیدن دختران و پسران جوان به یکدیگر است. آن به
گونه بیست که دختران و پسران بی بضاعت و مستمند در جمعی
خانواده ها به نیک و بد در برابر همدیگر قرار میگیرند
هریک از آنها طرف مورد نظر خویش را انتخاب نموده و با دریافت
توافق به هم نامزد میشوند و بعد زنده گی مشترک خویش را آغاز
میکردند.

از ویساک هولی

روزبه در محرم

مراسم مذهبی اهل هند

درمسال، در ولایت پروان آرد-
مسال و چندین درمسال در ولایت
ننگرهار موجود است.

قدیمترین درمسال در کشور
مادرمسال آسه مایی (مادرامید)
است
غیر از عبادت و نیایش همیشگی
روزهای گوناگون مذهبی نیز
در درمسال تجلیل میگردد درین
جای طور مختصر ازین روزهای یاد
آوری نوییم:

روز ویساک :

روایت است که آب گنگا درین
روز وجود آمده است. گویند در
سابق آب گنگا در زمین وجود
نداشت. صد هزار سال قبل
بهاگر دی یکی از شاهان شناخته
شده به اثربادت و ریاست گنگا
را از آسمان به زمین بایین آورد
این آب خیلی پاک و مقدس
و شفا بخش بعضی امراض است.

عده کثیری از اهل هند
همه روزه برای درمسال مینهند
در آنجا بانگ های مله-
امید لب به نیایش میکشایند.
درمسال یکی از اماکن مقدس اهل
هند است که از دو کلمه (درم) به
معنی مذهب (وسال) به
معنی محل ادای عبادت ترکیب
شده است.

در کشور ماد مرکز ولایات
درمسال های متعددی برای
عبادت و ریاضت اهل هند
موجود است. در شهر کابل ۱۶
درمسال از جمله درمسال
آسه مایی با قدمت تاریخی
۵۵۰۰ سال، درمسال پیر-
رتنات ۷۰-۸۰۰ سال، درمسال
بابه سرن چند، ریشور بازار ۴۸۰
سال، درمسال گروهی برای
۳۸۰ سال دیده میشود.
همچنان در ولایت کند هار ۱۲-

مراسم ویساک همه ساله در آغازهای بهار برای مدت یک
هفته با شکوه و جلال خاص تجلیل میشود. و این لازم به تذکر
است که میله ویساک در ولایت ننگرهار با مراسم انتقال (گورو
گرنگه) کتاب مذهبی آنها در درمسال سلطانپور آغاز گردیده
و اکثر اهل هند در این مراسم شرکت میکنند.
آنچه بیشتر از همه در این مراسم چشمگیر مینماید همانا

تقیه کننده پیام فرملی

دو رسته

۵۵

جانی

بوتها را از در مسال دزدی میگردند

یک باند سارقین موتور توسط مؤظفین امنیتی دستگیر گردیدند. آنها بعضاً از در مسال های شهر بوت های کسانی را که برای اجرای مراسم مذهبی می آمدند دزدیده و بازار میفروختند آمریت تحقیق مبارزه با جرایم جنائی ضمن توضیح این مطلب به گزارشگر سپا وون گفت:

شام ۱۳ جدی منموهن سنگ و امرجیت سنگ موتور کسی را از نزد یک در مسال شور بازار که مالک آن امین الله ولد حاجی رحمان باشند کارت ۳ جده میگردانند اشیای طرف ضرورت از موتورش قدری دور شده بود، دزدیده و توسط آن فرار نمودند. آنها موتور آنرا به چارراهی قیبر بردند و از آنجا د نفر دیگر اینملم های عبد الله واحد شاه که با آنها قبلاً آشنایی داشتند، گرفته با هم یکجادر باغ فاضل بیسنگ برزه اش نمودند.

منبع صورت گرفتاری سارقین را بدست نیروهای امنیتی چنین توضیح نمود:

ساعت ۱۱ شب ۱ جدی گرمه سیار تکسی را که معلم میشد دروازه ها و شیشه های آنرا کشیده اند مورد تعقیب قرار دادند. راکبین موتور که دو نفر بودند چون خود را در معرض خطر دیدند موتور را توقف داده و با استفاده از تاریکی شب فرار نمودند. اما بعد از یک سلسله تلاشهای بی ثمر در حلقه محاصره خارندوی گرفتار گردیدند.

منموهن سنگ یکی از سارقین ضمن اعترافش گفته است که پنج ماه قبل به عهدستی جگندرسنگ در منزل بهرام باشند کارت پروان دست به سرقت زدند و از آنجا یک پایه تلویزیون رنگ را دزدیده و سه قیمت سی هزار افغانی فروختند فردای آن به اثر عرضی سر بهرام سارقین به حوزه امنیتی احضار بقیه در صفحه (۶۳)

اعترافات متهم :

روز ۱۶ دلو بود که با دوده مشهوره بجه ستاروسرما میسم عباس برخوردارم در آنروز تصمیم گرفتیم که برای سرقت جانب کارته پروان بروم قربان رانیسز نظریه سابقه و مهارتی که در دزدی داشت به همدستی خویش فراخواندم.

قربان خانه را برای سرقت انتخاب کرد.

ساعت ۱۱ شب بود که کارتته پروان رسیدیم قربان به درود یوار منزل نظراندازی کرده خانه را برای سرقت آنشب انتخاب نمود. از دیوارهای خانه مورد نظر بالا رفتیم.

تهدید سکوت :

قربان پیشاپیش همه ما براه افتاد به دروازه یکی از اتاقها که معلم میشد ساکنین منزل آنجا نشسته اند نزدیک شد.

چند لحظه از شکاف قفل دروازه درون اتاق را نظرانداخته، لحظه بعد با اشاره او هر سه تن با یوزهای بسته وارد اتاق آنها گردیدیم. وبعد به شمول اطفال و زنان همه را بستیم.

تک تک دروازه توسط سربازان امنیتی :

در لحظاتی که میخواستیم به جمع آوری نقد و جنس منزل آغاز نمائیم که دروازه حویلی دق الباب شد. چون دانستیم که مؤظفین خارندوی است و میدیدیم که خطر بزرگی در چند قدمی ما راهبید میکند. قربان دست و پای یکی بقیه در صفحه (۶۲)

روز ۱۶ دلو بود که موهی بجه حوزه امنیتی مراجع کرده اطلاع داد که ساعت ۱۰ شب پنج نفر ناشناس در داخل منزل گردیده همه اعضای فامیل را بسته و یک مقدار زیورات و یک میلیون افغانی پول نقد مارا با خود به سرقت برده اند.

گرفتاری یکی از سارقین مؤظفین امنیتی با کسب این اطلاع کار دقیق و جدی را در زمینه آغاز کردند. بالانسر تعقیبات اشخاص مشکوک طی چند روز پیهم اطلاعات و موارد مشکوک کننده در باره شخصی به اسم شاه محمود ولد رستم علی به اداره امنیتی می رسید. اما چون دلایل کافی که بتوان متهمان دستگیر و متحصه باز داشته قرار دادند دست نیامده بود. در همین فرصت یکی از زرگران شهر اطلاع میدهد که جوانی به اسم شاه محمود یک اندازه زیورات را برایم فروخته و اظهار میدارد که چند عدد خشت طلا نیز جهت فروش دارد. که احتمال می رود طلاها مال مسروقه باشند. با کسب این اطلاع مؤظفین امنیتی جهت بازجویی به دستگیری شاه محمود برداختند سرانجام او را در یکی از ایستگاه های بس های شهری کسب میخواست سوار بر گردند، دستگیر نمودند.

بمناسبت یکصد و بیستین سالگرد تولد ماکسیم گورکسی

گورکی سلسله کوهی که پایان نیافته



جامعه بترسم . من خود آنرا ساخته ام))
 بلی (گورکی چنانست که تصویر کردیم همیشه و همیشه . وقتی کتابی از او میخوانی همین احساس بر تو دست میدهد . وقتی در استان او را میخوانی خود را در آن می یابی انسان را با تمام صداقت و صمیمیت . انسان را چون بالاترین موجود . انسان را با خوبی ها و بدی ها و سر انجام باز خود را می یابی .

در سال ۱۹۲۴ ماکسیم گورکی در کنفرانس جهانی نویسندگان ریاست جلسه را به عهده داشت آنجا از کشورهای مختلف جهان نویسندگان گرد هم آمده بودند . گورکی درین اجلاس خطابه ای ایراد کرد که جزو شکارهای اوگست . آنروز یگانه فرزند وی نیز مرده بود . گورکی پشت میز خطابه آمد با لحن امرانه ، با همان لحنی که دقیق ترین مسایل حیاتی را در کتابهای خود بیان کرده گفت : ((چراغها را خاموش کنید !)) بعد از لحظه ای سرفه سختی او را گرفت همه شتا فتند و بعد یکی از آنها گفت : ((گورکی خواهش میکند دیگر سگرت نکشید)) آنروز او به سوالات همه نویسندگان پاسخ میداد . به تند ترین پرسشها در باره انقلاب اکتوبر فقط در دو سه جمله کوتاه ، مقطع و پراز کلمات پد رانه پاسخ میداد .

ماکسیم گورکی با استادی تمام ریالیزم اجتماعی را وارد عرصه ادبیات نمود و هنر را در خدمت جامعه قرار داد . میتوان گفت که آثار او طرز تفکر مردم را تغییر میدهد و مسیر آنرا درست هدایت میکند و رهنمونی میکند . داستان و نمایشنامه های گورکی امروز در سراسر جهان در عرکتابخانه های از دنیا به همه زبانهای بین المللی وجود دارد . علیه گورکی در هیچ جا چیزی نه نوشته اند ، حتی در

وقتی در چهلین سال کار ادبی ماکسیم گورکی منتقدی به ارزیابی آثار او پرداخت گفت : ((تنها آینده میتواند نتایج واضح واقعی کار ماکسیم گورکی را از نظر عصر ما و به طور کلی فرهنگ روس و جهان ، مقام نسبی او را در نقشه بزرگ دستاورد های انقلابی نشان دهد . چون رشته کوهی که گورکی نام دارد هنوز به پایان نرسیده ، این سخن درست تر می نماید و ما بر این امیدیم که سالهای سال شاهد رویشی - شکفت انگیز و هیولانوار او باشیم))
 یکصد و بیست سال از تولد او گذشت ولی سلسله کوهی بنام گورکی باز هم به پایان نرسیده و بشریت می بیند که گورکی در ادبیات جهان ادامه می یابد و شاید کمتر نویسندگی بی چون و ا و بشریت را این چنین تسخیر کرده باشد .

اما یک لحظه ماکسیم گورکی را از نزدیک ملاقات کنیم : مرد برازنده ای با چشمان برجسته از آنسوی آید . پیشانی بلندش که موهای سفید و سیاه آنرا تزئین نموده نمایش خاصی دارد ، پروت های انبوه ، گردن بلند لاغر که رگهای آن بیرون آمده اند . لباس ساده ، انگشتان لاغر و بلند که با حرارت خاصی دست انسان را می فشرد . او را از سبزه ترین نمایمیسازد . وقتی یکبار هم اگر او را ملاقات می نمایم تصور میکنی همیشه با او بودی و هیچکس جز تو با او آشنا تر نیست . او از همان مردم کمبایست که این برتری را دارد و هرگز در سیمای او تردید و حجب و روغ را نمی یابی . گویی او با خود میگوید : ((چه لزوم دارد ظاهر نمایم . چنان که هستم در میان مردم می آم . در جامعه ای که مانند منست جلوه می کنم . چرا از

جوج بوش

رئیس جمهور؟

بقیه از صفحه ۷

جمهوری و معاونین ریاست جمهوری رسماً اعلان خواهند شد. به پایان میرسد کنگره های مذکور در ماه جولای تدویر خواهد یافت، که کنگره دموکرات ها در اتلانتا، ایالت جورجیا و از جمهوری خواه (در اورلیان جدید مریوط ایالت لوئیزیانا) گشایش می یابد. در آنجا نماینده گان حزبی (که تعداد آنها در کنگره ها مطابق موازین هر حزب متفاوت خواهد بود، مثلاً در اتلانتا بیشتر از چهار هزار و در اورلیان جدید بیشتر از دوازده هزار) انتخاب نهایی خود را می نمایند و اما اکنون در کنفرانسهای حزبی ایالات جداگانه انتخاب میقد ماسی جریان دارد، که نتایج آن بسیار مهم می باشد. تا اکنون عده ای از

کاندید های هردو حزب از مبارزه امتناع ورزیده اند و انتظار می رود که در آینده نیز آنها تکیه وضع خود را نامطمین تشخیص مینمایند، از مبارزات انتخاباتی دست خواهند کشید.

به این ترتیب، چرا بوش پیروز میشود؟ زیرا وی همین اکنون - روبرو د وول را مجبور کرد که از مبارزه خارج شود (و در حال حاضر از همه کاندید های باقی مانده - جمهوری خواهان - چون روبرو - سون، گیمپات و دیویون سبقت جسته است و د وول با این هم اعلام نمود، که از تمام تاثیر و انرژی خود کار خواهد گرفت تا به حزب خود کمک نماید، که برای چهار سال دیگر نیز در قصر سفید باقی بماند. علاوه بر آن از وی خود رئیس جمهور ریگن حمایت می نماید، وی به خاطر پیشبرد مبارزات انتخاباتی وسایل زیاد در اختیار دارد. - همچنان وی نمایندگی اداره - است که فعالیت آن در این اواخر از طرف مردم ایالات متحده آمریکا عالی ارزیابی میگردد. دموکراتها چه خواهند کرد؟ -

وضع آنها چگونه است؟ در این جا در حال حاضر لیدر مشهور و واحدی وجود ندارد از جمله آنها عملاً د ونفر یعنی مایکل دکاکیش والی ایالت ماساچوستس که از لحاظ ملیت یونانی میباشد و جیمی جیکسن مبلغ سیاه پوستان دارای موقف مساوی میباشند. کاندید های دیگر گود و سایمون - انداز زیاد به عقب قرار دارند.

چهل و یکمین رئیس جمهور آمریکا و اداره وی چگونه سیاست را به پیش خواهد گرفت؟ ۲-۳ سال قبل من در آمریکا از سیاستمداران برجسته و شخصیتهای اجتماعی بارها این ارزیابی را شنیدم: هر کسی که در سال ۱۹۸۸ به قدرت برسد خواه جمهوری خواه باشد و یا دموکرات، مجبور خواهد بود تا مشی براتب معتدل را نسبت به رئیس جمهور کنونی در پیش گیرد. مسابقه تبلیغاتی طولانی اقتصاد آمریکا را شدیداً خساره مند نموده، که این امر به تضعیف مواضع آمریکا در بازارهای جهانی منتج گردیده است. آمریکایی ها مجبور خواهند بود تا بخاطر تغییر

وضع نه تنها بودجه نظامی راهب انداز زیاد کاهش دهند، بلکه از راه تنزیل قابل ملاحظه سطح زنده گی مردم عمل نمایند، اینک به معرفی جوج بوش مس بردازم که در لحظه انتخابات عمومی در ماه نوامبر پایه شصت و پنج سالگی میگذارد، وی از شهر میلتون ایالت ماساچوستس می باشد. در سال ۱۹۴۲ اکادمی نظامی راه پایان رسانید. طی سالهای جنگ جهانی دوم در قوای هوایی بحری ایفای وظیفه مینمود. در سالهای ۱۹۶۶-۱۹۷۰ عضو مجلس نماینده گان کنگره ایالات متحده - آمریکا از تکرار بود. بعداً به حیث نماینده ایالات متحده آمریکا در سازمان ملل متحد، رئیس کمیته ملی حزب جمهوری خواه و مسئول گروه ارتباط ایالات متحده آمریکا در پکن ایفای وظیفه مینمود. موصوف تا انتخاب بحیث معاون رئیس جمهور آمریکا در سال ۱۹۸۰ رئیس سی. آی. سی. بود.

الیک اختصاصی برای سیاوون از آمریکا گزارش داد ما است

ملاقات عالی ستوکهولم

بقیه از صفحه ۷

ارگان عمده بین المللی که بخاطر تعالی بشریت و امحای سلاح هسته میزند

۲- شرکت رهبران شش کشور فوق الذکر در جلسه ویژه اسامبله عمومی ملل متحد پیرامون خلع سلاح و ارائه پیشنهاد در مورد تاسیس سیستم کامل و چند جانبه به خاطر نظارت بر اجرای موافقات خلع سلاح.

۳- اعاده شان و حیثیت سازمان ملل متحد به حیث یک

ارگان عمده بین المللی که بخاطر تعالی بشریت و امحای سلاح هسته میزند

۱- احترام و استقبال از معا - هده (INF)، (معا هده نیروهای اتمی میانبرد) و تقاضا از سران شوروی و آمریکا به خاطر امضای معاهده پنجاه فیصد کاهش در سلاح هسته ای - ستراتیژیک در نیمه سال جاری عیسوی در ماسکو.

۵- اظهار تشویش بخاطر تولید انواع جدید سلاح و پیشنهاد بخاطر محو کامل تمام انواع سلاح های هسته ای

۶- مخالفت بانظامی شدن کیهان و جابجاشدن سلاح هسته ای در کیهان اعلامیه تصریح میدارد که کیهان به تمام بشریت تعلق دارد و باید مورد استفاده صلح آمیز قرار گیرد.

ع شادان

یادداشت میرمول

بقیه از صفحه ۷

که ادامه جنگ به عنوان طریق حل اختلافات مفهم خود را از دست می دهد. موافقتنامه های ژنیو برای همگان اهمیت عظیم دارد و اما اینکه کی ها اهمیت موافقتنامه را چگونه و در چه زمانی درک خواهند کرد، این امر متعلق است به زمان و تجارب عملی سیاسی آنها. موافقتنامه ها در صلح را گشودند و این انعامها اندک باید موانع را از راه خود بردارند.

جامعه بی که مخالف افکار راست است اگر چنین نوشته بی بود با مخالفت صریح مردم مواجه گردیده است.

گورکی که در ۱۸۶۸ شهر نژنی نوگورود به دنیا آمده بود پس از زنده گی پررنج و پراز کار سازنده پس از برداختن به دهه پیشه در روزگاران پیروی بیخاری سختی را پشت سر گذاشت و در صبحگاه سال ۱۹۲۶ قلب او

ایستاد همان شام نماینده معروف بنام مادر در تئاتر مسکو نمایش داده میشود. در میان نمایش کسی درستیز آمد و خبر داد: ((گورکی مرده است)) همه حاضران به پا خاستند و دسته موسیقی از دور آهنگه عزرا را نواخت و سپس نمایش را دنبال کردند زیرا که اثر او زنده و جاوید است.

الکسی ماکسیمویچ پیشکوف که در جهان ادب بنام جاودان ماکسیم گورکی معروف است اینک همان کوهی است که ادامه می یابد و سلسله این کوه بر سر زمین بسیار دوزنه تنها ادامه می یابد که در اعماق جامعه هان نیز نفوذ می کند. گورکی نویسنده روزنامه نگار سیاسی را در استان یکصد و بیست و هفت سالگرد تولد ادب دوستان تجلیل مینمایند همه از فراز کوه سهمگین به افق دور -

می نگرند از فراز دریاها از میان پوته زارها و جنگل هابه افق دور به آنجا که گورکی سالها قبل تصویر داده میگردند اما آیا گورکی راهم می بینند؟ آری با عظمت تروصد بار بزرگتر از دوران حیات.

کتابی در آینه

بقیه از صفحه (۲۷)

خوب کابلی جانم (بگو ببینم در کورچین ات چی آوردی؟) و او بالعجه محلی که مخصوص مردم کوه نشین است جواب میداد:

— امروزه خورجهایم یک فیصل آوردیم.

ومن از اینکه دختر کوچکم با یک مرد موافقت و من تالان اندازه دست شده لذت میبرد و احساس میکردم که در این دوستی صمیمانه آنها چیزد لفریب نرفته‌ام هست.

و آنوقت نوبت سؤال به کابلی می‌رسید و بالحن محبت آمیزی می‌پرسید:

— خوب دخترجان چه وقت سرور می‌کنی؟

با آنکه با دخترهای بنگالی خیلی زود درباره خسرو خانه او حرف می‌زنند اما من وزن از این رسم زیاد خوشام نمی‌آید و سعی داشتم حتی المقدور دختری را از این حرفها دور نگه دارم، باین علت منی بدو آنکه بفهمد خسرو چه معنی میدهد به صدای بلند میخندید و جواب میداد:

— آه خسرو خوب است پس چرا خودت خانه خسرت نمی‌زنی؟

اما در میان مردم هم طبقه آن مرد کابلی خانه خسرو دو معنی میدهد: یکی همان معنی اصلی و دیگری زندان، یعنی همان جایی که بدون گرفتن پولی به انسان غذا میدهند و از او مواظبت میکنند. مرد کابلی هم خانه خسرو را به همین معنی می‌گرفت و بعد از شنیدن این سؤال مشت هایش را گره میکرد و بطرف پلیس

خیالی تکان میداد و فریاد میزد: — من خسرو را با مشت خرد و خمیر خواهم کرد.

و حرکت دستهای او همراه با جمله باعث خنده شدید دختر من میشد و از حالت صورتش پیدا بود که فرقی در لذت و مسرت است.

آنروزها پائیز بود، یعنی فصل پیروزی پادشاهان قهلم، و من هم به آنکه از جای خودم در کلکته نمانم بخرم، از همان گوشه دور افتاده با کمک اندیشه و فکر همه جا را میدیدم. از درون دنیای خیال به سرزمینهای دیگر میرفتم و با قلبم بتناشای زیباییهای آن مردمی که در شهرها رفت و آمد میکردند میبرد و اختور در رویاهای دور و داری فرقی نمی‌شدم: کوهها، دشتها، درهها و جنگل‌های وحشی آن سرزمینها را با کلبه‌های کوچک روستایی و زندگی آزاد و بی قید کسانی که در آنها زندگی میکردند میدیدم. صحنه‌های مسافرت کاروان‌هایی که به آرامی در حرکت بودند در خاطر من که زندگی موجودات را مثل رشد گیاهان طبیعی میدانم چون طوفانی که همه چیز را با خود میبرد زنده و جاندار مجسم میشد.

با داشتن چنین قدرتی که در حسرت و احساس هر وقت هم در حضور آن مرد کابلی بودم گویی به درنگ دستی می‌زدی و گویی که سرفلک کشیده و کوره راه‌هایی که از میان صخره‌های عظیم آنها می‌بهرد و قله‌های بلند نشان میدهند و در آن حال کاروان‌های شتر را میدیدم که با مال‌التجاره‌های سنگین و تجاری که سلاح‌های گرم خود را در دست گرفته‌اند بسوی دشتها سرازیر شده‌اند، ولی غالباً هنگامیکه در چنین رویاهای شیرینی فرو می‌رفتم صدای مادر مینی مرا از آن عالم بیرون می‌آورد که بالحن مشروطی میگفت:

— به بین چند بار است که می‌گویم مواظب این مرد افغانی باش!

بد بختانه مادر (مینی) زن چشم و گوش بسته و سبب محجوبیست، باین معنی که هر وقت صدایی از کوچه میشنود یا کسی را می‌بیند که بطرف خانه ما می‌آید، بلافاصله با وحشت از جا میپرد و فکر میکند که دزدها

یا مستها، یا بپرها و مارهای جنگل بسوی خانه ما هجوم آورده‌اند، و به همین جهت هم بود که نسبت به مرد کابلی آنهمه سوء ظن و ترس دید داشت و هر روز بمن تاکید میکرد که مواظب او باشم.

اما اگر من سعی میکردم که این ترس و وحشت او را با روی خوش و لب‌های خندان بر طرف کسم عصبانی تر میشد و با صورت جدی و استغمام آمیزی می‌پرسید:

— آیا نمی‌بینی چقدر بچه میدزدند؟ آیا باور نمیکنی که هنوز هم در کابل اصول برده‌گی برقرار است؟ آیا بنظرت بعید می‌آید که این مرد عظیم الجثه بکروز بتواند به آسانی بچه کوچولو و لاقرما را بدزدد؟

ومن همیشه در جوابش میگفتم: — البته آنچه تو می‌گویی غیر ممکن نیست، ولی خیلی بعید است.

ولی این کافی نبود و هیچ‌جوجه او را راضی نمی‌کرد و همچنان با لجباجت و سرسختی در عقیده خود شایقی بود. با اینهمه و با آنکه او تا این حد در عقیده موهوم خودش پافشاری میکرد نمیتوانست مانع آمدن آن مرد کابلی بخانه ما بشود و دوستی ما با این مرد باگرمی و صمیمیت روز افزونی ادامه داشت.

رحمن کابلی سالی یکبار در اواسط جون به سلکت خودش میرفت و هنگامیکه تاریخ این سفرت نزدیک میشد خیلی گرفتار و مشغول بود، هر روز از خانه بی‌بخانه دیگر میرفت تا قروضش را بپردازد و حسابهايش را تصفیه کند، اما اینهمه باز هم فرصتی بدست می‌آورد که بدیدن من و مینی بیاید.

مرد در باره او حرف‌ها می‌زدند و میگفتند که پیشک نقشه‌ی در کارش است که اگر بکروز صبح نتواند بدیدن مینی بیاید عصر همانروز هر طور شده خودش را بنزل ما می‌رساند.

حتی برای خود من هم کسی تعجب آور بود و گاهگاهی دچار سوء ظن میشدم از اینکه میدیدم این مرد بلند قد با آن هیكل درشت و کپسه‌هایی که روی شانه داشت فقط برای دیدن دختر کسی چک من به آنجا می‌آمد و در گوشه‌ای اتفاق تاریک به کسی می‌خیزد، اما بعضی‌ها آنکه مینی

خنده‌کنان بداخل اتاق میدوید و با خوشحالی فریاد میزد: — (کابلی جانم، کابلی جانم، آخر آمدی؟) و خودش رامیا پازوان او می‌انداخت احساس آرامش و اطمینان خاطر میکردم.

چند روز قبل از آنکه تصمیم به رفتن بگیرد من در اتاق مشغول تصحیح مسوده‌ی یکی از نوشته‌هایم بودم. هوا پر طوب و خنک بود و شمع مطبوع آفتاب از پنجره بروی زانوها و با هام می‌تابید.

نزدیک ساعت ۸ بود و مردم دسته دسته بخانه‌هایشان بر میگشتند که ناگهان صدای جنجال و فریاد‌های بلندی در خیابانها مقابل شنیدم، وقتی به پائین نگاه کردم دیدم دو نفر پلیس رحمن کابلی را در میان گرفته‌اند و با خود می‌برند و دنبال آنها سیلی از بچه‌های کوچک و مردم بی‌کار در حرکتند.

لباسهای او خون‌آلود بود و یکی از پلیسها هم کارد خون‌آلودی در دست داشت. با عجله بیرون دویدم و یکی از تماشاگران را نگه داشتم و ماجرا را از او پرسیدم. هر کس چیزی میگفت تا عاقبت از مجموعه حرفهای آنها باین نتیجه رسیدم که یکی از دخترهای کابلی شالی از او خریده و پولش را نداده است. بعد از چند روز که کابلی برای گرفتن پولش رفته آن مرد خریدن شالی را از او انکار کرده و در نتیجه نزاع سختی میان آنها رخ داده و رحمن کابلی او را با کارد مجروح کرده است. در همین موقع ناگهان مینی کوچکی من بروی ایوان دوید و با اشتیاق و حسرت فریاد زد:

— ای کابلی جانم ای کابلی جانم! به محض آنکه رحمن برگشت و چشمش به مینی افتاد صورتش فضاخاک و خسته‌انرا نور امید و مسرتی روشن کرد. اما در آن حال دیگر خورجینی بسوی خودش نداشت تا بتواند درباره فیلی که در آن بنهان کرده است با دخترم حرفی بزند، و وقتی دخترم با سانه‌ی وی نگاهش پرسید:

— کابلی جانم: گویا خانه خسرت می‌روی.

اولی بختند هم انگیزی زد و جواب داد:

— بلی دخترجان. درست به همانجایی می‌روم که گفتی.

اما چون فهمید که جوابش بچه

راقاع نکرده است دست های
دستبند زده اش را بلند کرد و در
هوا تکان داد و فریاد زد :

— آخ که جقدر دلم میخواست
خسرم را نابود کنم . امسوس
که دستهای بسته است .
باین ترتیب رحمن کابلی بجرم
آغاز به جنایت محکم به چندین
سال زندان شد .

ماه ها گذشت و ماهه او را —
فراموش کردیم . زندگی همیشگی
ما در همان خانه همیشگی ادامه
داشت و دیگر فکر آن کوه نشین
آزاده که سال های عمرش را در
پشت میله های زندان میگذرانید
کمتر بسرمای آمد ، و —
خجالت میکشیم بگویم که حتی مینی
خوشقلب و مهربان من هم دوست
قدیمی و صمیمی خودش را کاملاً
از یاد برده بود . دوستان تازه
زندگی او را بر کرده و اطرافش را
گرفته بودند . هرچه بزرگتر میشد
دختران بیشتری با او دوست
میشدند و چنان سرگرم آنها بود
که دیگر حتی با تاقی منم نمی آمد
تا جاشیکه بندرت فرصتی بدست
می آورد که او را به بینم .
سالها گذشت و یکبار دیگر با هم
فراریدیم . ما مشغول تعمیر —
مقدسات ازدواج مینی بودیم ، قرقر
بود ازدواج او در روز جشن
((پوجا)) انجام بگیرد . با رفتن
مینی عزیز بخانه شوهر پدر و مادر
او در تاریکی مطلق فـسـرق
میشدند و روشنایی خانه ما را
ترک میکرد .

صبح درخشانی بود ، بعد از
باران مفصلی که باریده بود بنظر
میرسید هوا را شسته و جلاداده
اند . نور خورشید مثل طلای
مذاب بر همه جا جریان داشت و
چنان شفاف بود که حتی آجرهای
عمارت ما در زیر نور آن میدرخشید .
از سپیده صبح ارضون های —
مخصوص ازدواج بعداً درآید
بود و همراه با ناله شهرن آنها
قلب من هم می طپید و از جا
کند میشد ، گویی زیرم این
آهنگی که مینواختند و ((بهاراوی))
ناب داشت در جدایی نزدیک
دخترم را در قلب من افزون میکرد .
آنشب عروسی مینی خوشگل من بود .
از صبح زود رفت و آمد و سرو
صدا در خانه آغاز شده بود . —
دیگهای غذا را بار میگذاشتند .
قد پلهای و شمعدان های طلا سی
را در اتاقها و ایوان آن زنان سی

کردند . همه با شتاب و هیجان
با اینطرف و آنطرف میدویدند . من
در دفتر کار نشسته بودم و مشغول
تماشای فعالیت و دوندگی اهلی
خانه بودم که ناگهان یکفـر
وارد شد و با احترام زیاد سلام
داد و مقابل ایستاد . وقتی سرم
را برگرداندم رحمن کابلی را در
برابر خود دیدم (اولد او را —
نشناختم . چون نه خورجی —
بروی دوش داشت و نه جمبه سی
در دست ، بعلاوه موهای بلندش
را هم کوتاه کرده بود . تصویر
قد همیشه کاملاً عوض شده بود . اما
به محض اینکه لبخند زد او را —
شناختم و با خوشحالی فریاد زدم :
— رحمن ! کی آمدی ؟
جواب داد :

— دیشب از زندان آزاد شدم .
شنیدن کلمه زندان مرا —
به شدت تکان داد . قبل از آن
من هرگز با کسی که رفیقش را با
کارد مجروح کرده باشد حرف
نزده بودم . قلبم از دیدن او به
سختی لرزید چون احساس
کردم که اگر او نمی آمد عروسی
پر تنجمل تری را برگزار میکردیم .
و حلت همین احساس با نا راحتی
باو گفتم :

— کابلی ، امروز مراسم —
در اینجا برگزار خواهد شد و من
خیلی گرفتارم ، بهتر است تو روز
دیگری بیایی .

بید رنگ برگشت که بروم ، اما
وقتی بدر رسید مکث کرد و گفت :
— آقا ، آیا ممکن نیست مینی
کوچک را فقط یک لحظه به بینم ؟
هنوز هم همان کوچکی است و به
نظرس میرسد حالا هم به محض
دیدن او بطرفش خواهد دوید
و فریاد خواهد زد :

((کابلی جانم ! ای کابلی
جانم !)) همچنین تصور
میکردم حالا هم خواهد توانست مثل
سالهای پیش همانطور بی خیال
و بی دغدغه خاطر بنشیند و ساعتها
با او حرف بزند و بخندد ، و بیاه
خاطرات از دست رفته همان ایام
مقداری هم کشمرو چارمنز برای
دخترم خرید و شاید هم نسبه
گرفته و آورده بود ، چون میدانستم
که پولی نداشته تا بتواند چیزی
بخرد .

من در جواب او بار دیگر گفتم :
— امروز مراسم در اینجا
برگزار خواهد شد و ممکن نیست تو

بتوانی کسی را به بینم .
سرش را به زیر انداخت ، بعد
مدتی باقم ننوید و بصورت من
خیره شد و آنوقت با لحن ملایم
و محزون گفت :

— بسیار خوب ، حالا که اینطور
است پس منم میروم ، خدا حافظ !
و بید رنگ خارج شد .
وقتی رفت خیلی ناراحت شدم ،
احساس کردم که میل دارم او را —
صدا بزنم ، اما بی آنکه من —
دنبالش بروم خودش برگشت
و بعد از آنکه کاملاً به من نزدیک
شد دستمال خورد نهایی را کنه
آورده بود بطرفم دراز کرد و گفت :
— من اینجا را برای مینی
آورده ام ، ارزشی ندارد . ممکن
است خواهش کنم باوید هید :
دستمال گره زده را از او گرفتم
و خواستم پولش را بپردازم ، ولی
او دست را عقب زد و گفت :
— آقا ، شما خیلی مهربانید ،
مرا بخاطر داشته باشید ، بمن
پول ندهید (چون شما یک خسر
کوچک دارید ، منم دختری مثل
او در وطن دارم ، من این هدایا
را بپای دخترم برای دختر شما
می آورم نه برای آنکه نفیسی بپردازم
یا پولی بگیرم .

ضمن گفتن این کلمات دستش
را به جیب دهن گشاد و بلندش
برد و یک صفحه کاغذ کتیف بیرون
آورد و با احترام زیاد روی میز
مقابل من گذاشت . روی این
کاغذ نقش یک دست
کوچک دیده میشد ، عکس نبود ،
نقاشی هم نبود . فقط نقش
یک دست جوهری بود که روی
کاغذ پخش شده بود او این
تصویر دست کوچک دخترش را در
تمام سالهایی که به کلکته می آمد
تا خشکبارش را در کوچه هاپنوشد
در جیب خود و روی قلبش سی
گذاشت .

اشک در چشمان من پر شد و کاملاً
فراموش کردم که او یک میوه فروش
فقیر کابلی است ، در حالیکه
من . . . اما نه ، مگر من چه چیزم
بیشتر از او بود ؟ مگر نه اینک
من او هر دو پدر بودم ؟
دیدن نقش دست دختر کوچک
او که در دانه کوهستان های
دور افتاده یک سرزمین دیگر
زندگی می کرد مرا به یاد دخترم
مینی انداخت و بید رنگ دنباله او
فرستادم تا بپاید . البته این کار
مشکلات زیادی ایجاد میکرد اما من

همه آنها را نادیده گرفتم . چمه
لحظه بعد مینی که لباس سرخ
رنگ عروسی خود را پوشیده و —
خال بزرگی هم بروی پیشانیش —
گذاشته بود ، درست مثل یک
عروسی زبا و آراسته وارد شد و سا
شوم و حجب وصف ناپدید بری مقابل
من ایستاد .

کابلی از دیدن این منظره یک
خورد و مدتی با چشمهای از حدقه
در آمده بدخترم خیره شد و آنوقت
نگاه در دلاکش نشان داد که به
خوبی احساس کرده است که دیگر
زندگی کرد و خطرات و دوستی
بی آرایش گذشته غیر ممکن است .
عاقبت لبخندی زد و در حالیکه
لبهایش میلرزید و چشمش برآزاده
شده بود با صدای مرتعش و نفس
آلودی گفت :
— دختر جان ! آیا میخواهی
بخانه خسرت بروی ؟
اما مینی بدتر منی خسرت
را خیلی خوب میدانست و منی
توانست مثل گذشته ها با جواب
بدهد ، بعضی شنیدن این
سوالی گونه هایش از شرم سرخ
شد ، صورت زبا و فرشته مانند
را در برابر او خم کرد و سرش را
به زیر انداخت .

آنوقت من بی اختیار به یاد
نخستین ملاقات پیر مرد کابلی
بادخترم افتادم و قلبم را اندوه
درد ناکی پرکرد . وقتی مینی بیرون
رفت رحمن کابلی آه مینی کشید ،
در قطره اشک بروی ریش جوگند میشد
چکید ، سراپا لرزید و روی کف
اتاق نشست ، احساس کردم این
فکر در او پیدا شده که بدو شک
دختر خودش هم در این مد
درازی که از وطن دور بوده بزرگ
شده و هنگامیکه او را به بیند دیگر
مثل گذشته نخواهد بود . بعلاوه
چه پلهای که ممکن است در دست
این دهسال پسرش نیارود . —
باشند .

صدای ناله ارضونها و شیور
های عروسی شنیده میشد ، تصور
ملایم آفتاب پائیزی در اطراف
ما جریان داشت و رحمن کابلی
در خانه کوچک من در کلکته
نشسته بود و تصویر کوهستان
های افغانستان را در برابر
خود میدید .
دست به جیب برد و پول کاغذی
درشتی را که کلیه مخارج عروسی
بقیه در صفحه (Vi)



باسکتبال موفق

در میان چهره های ورزشی کشوری هم طویا (مولائی) کیتان تیم ملی باسکتبال دختران است. وی صفت دهم مکتب بود که با علاقه به باسکتبال روی آورد. نخست شامل تیم تعلیم و تربیه شد شش ماه بعد از طرف ریاست المپیک شامل تیم ملی گردید که بعد از سه سال بحیث کیتان تیم ملی انتخاب شد.

وی میگوید: برای اجرای تمرینات جایی و جمنازیم اختصاصی برای دختران وجود ندارد و هرگاهی که ما به جمنازیم های دیگر عرض تمرین میرفتیم ما را اجازه نمیدادند. روی این ملحوظ مدت سه ماه میشود که من هم از بازی باسکتبال کناره گرفته ام. از ریاست المپیک یگانه خواهش ما اینست تا جایی مناسبی برای مشق و تمرین باسکتبال دختران تدارک بینند.



سیار تکیاد

اولین سیار تکیاد در کشور بمناسبت دهمین سالگرد انقلاب نور که شامل ۱۰ نوع ورزش میباشد: تنیس، فوتبال، والیبال، باسکتبال، هندبال، هاکی، شطرنج، بنگه بانک، بدمنتون، وزنه برداری، بکسنگه، باسکل رانی، اتلتیک خفیفه، جمناستیک، پهلوانی و تنیس. بتاريخ ۲۲ حمل ۱۳۶۲ در ستیدم ورزشی



ملی کابل افتتاح شد. که در آن علاوه بر تیم های ورزشی موسسات و کلب ها، تیم های فوتبال، والیبال و شطرنج ولایات بلخ، ننگرهار، کند هار و جوزجان نیز شرکت

اواخر ماه حوت در کلب مرکزی شطرنج به راه انداخته شد که در نتیجه محمد اسلم (پاسپار) - کاندید ماستر سیورت و سیمیا حکیمی قهرمانان سال شناخته شدند.



شطرنج

همچنین عبدالله فقیرزاده کاندید ماستر سیورت که در مسابقات قهرمانی ۱۳۶۰ جام قهرمانی را بدست آورده بود در مقام دوم قرار گرفت. عبدالله رحمانی باید ست آوردن نهم کاندید ماستری به مقام کاندید ماستر سیورت ارتقا کرد.

طبق بیان کمیته دولتی تربیت بدنی و سیورت مسابقات قهرمانی شطرنج سال ۱۳۶۶ - زیر نظر فدراسیون ملی شطرنج در



بزرگترین

سومین جام دورانی مسابقات بزرگترین میله گل سرخ مزارکاز صوف کمیته دولتی تربیت بدنی سیورت در دشت شادیان مزار بتاریخ دوم حمل دایر گردیده بود. آخرین پایان یافت. درین مسابقات تیم های بزرگترین قوماندانسی خارندوی شهر کابل، نقره بلخ، ولایت بغلان و ولایت جوزجان شرکت داشتند. مسابقات شانرا به سیستم لیک انجام دادند که در نتیجه تیم بزرگترین نقره بلخ باید ست آوردن ۱۸ امتیاز قهرمان و برنده سومین جام دورانی میله گل سرخ مزار شریف و بیروق افتخاری شناخته شد.

تیم قوماندانسی خارندوی شهر کابل باید ست آوردن ۱۰ امتیاز مقام دوم و تیم بزرگترین ولایت جوزجان باید ست آوردن ۱۳ امتیاز مقام سوم را حایز گردیدند. در ختم مسابقات برای چاپ اندازان ممتاز مدال های طلا، نقره و برنز و تحایف و جوایز نقدی و همچنان برای بهترین اسپل مدال های طلا، نقره و برنز توزیع شد.

باورزشکاران

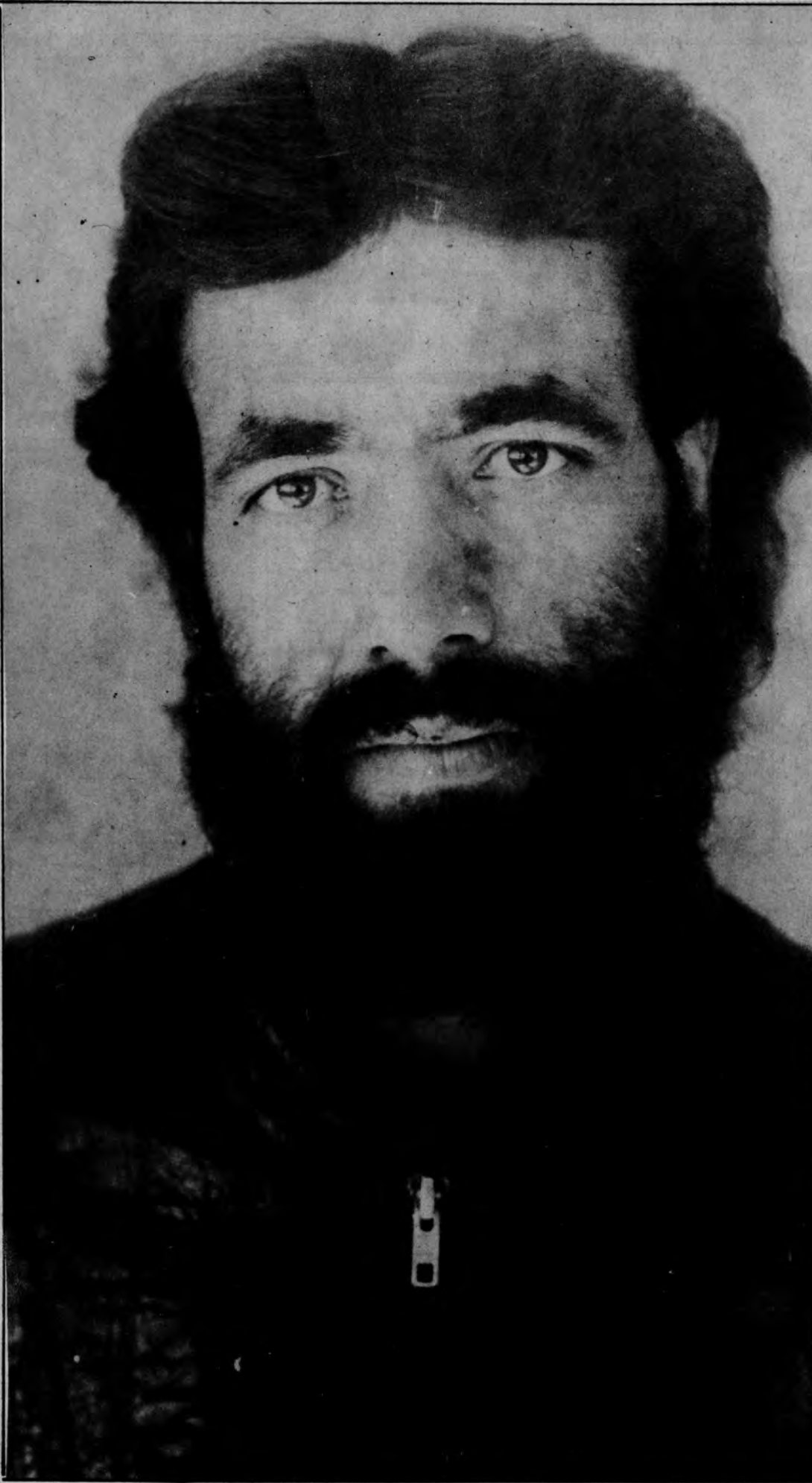
تیم ملی آستانه

آید

محمد عظیم افغانزاده یکتا از ورزشکاران خوب و فعال تیم ملی باسکتبال کشور بود. از مدت ۱۳ سال به این رشته مصروف است فعلاً بحیث کپتان تیم بوهندتون کابل و عضو تیم ملی کشور در مسابقات داخلی و خارجی شرکت مینماید. این ورزشکار خوب همیشه موفق در باره سفرهای ورزشی است میگوید:

پنج باره خارج از کشور برای اجرای مسابقات ورزشی سفر نموده ام که از جمله اتحاد شوروی، بلغاریا و هنگری را نام گرفته می توانم ولی جالب ترین مسابقات ما مسابقات بود با ورزشکاران اتحاد شوروی که از آن خائرات فراموش ناشدنی دارم. وی در مورد موفقیت های که در زمینه ورزش مورد علاقه اش نصیب شده گفت: تا بحال پنج مدال قهرمانی که یکی در سال ۱۳۶۲ در مسابقات جام دور شهر کابل، در سال ۱۳۶۳ و ۱۳۶۴ در مسابقات جام قهرمانی خاوندی، در سال ۱۳۶۵ در مسابقات جام اردو در سال ۱۳۶۶ در مسابقات جام قهرمانی محصلین بوهندتون کابل بدست آورد. ام ۵۰ همچنان شش پیلوم قهرمانی و هشت کپ قهرمانی را توانستم کسب نمایم.

محمد عظیم فعلاً مصروف مسابقات فاینل بهاری است که تاکنون برد با او بوده است دیده شود نتیجه نهائی چه خواهد بود.





پیش از عملیات



بعد از عملیات

سپهر اهدا جوان شوید

باید عملیات کوچک ۲۰ ساله ها ۵۰ ساله و ۵۰

ترجمه از: دکتور عبد القدیر هاشم

چگونه می توان بازمیان برداشتن چین چروک جوان شده تنها یک عملیه ساده جراحی امکان می دهد تا ۲۰ ساله ها ۵۰ ساله و ۵۰ ساله ها ۳۰ ساله جلوه کنند این میتود از گذشته هاراچ شده ولی طریقه جدیدی که بدون هیچگونه خطر بعدی شمارادرمدت کوتاهی جوان می سازد، مزید استفاده قرار می گیرد . دوباره بدوران انداختن شحم (چربی) موفقیت و گام بزرگی در تخنیک جراحی زیبایی نظریه تخنیک های مروج قبلی بود زیرا سوزن های که برای گرفتن شحم (چربی) استعمال میگردد نظریه عملیه جراحی منفذ ویا انترسیار جزئی از خود جدا میکند .

دکتور بوسترگروپ دکتور ورن در جراحی یک شفاخانه در فلاد - لیا ی امریکاد دکتور جولیس نوم - سر جراح و رئیس انجمن سر ویس جراحی کاستیک امریکا به دکتور ورن جراح مر سوط خود (FATRECYCLING)

باتریق دوباره شحم را نمایس دادند . دکتور نیومن در حالیکه یک شخص ۴۹ ساله راتحت پیهوشی عمومی قرارداد شحم را بطریقه (LIPOSUCTION) از شحم تحت الجلدی بطن اخذ و آنرا در دوران رفرورتنگی و چمکی های مورد نظر زرق نمود طرفداران این تخنیک ادعا دارند که (FATRECYCLING) برتری قابل ملاحظه نظریه عملیات های جراحی قبلی دارند

زیراد اخیرالذکر شحم جلدی اجرا گردیده واز مواد (silicone) ویا کولاجن که از پوست گاو است می آید استفاده صورت میگردد در ریه (FATRECYCLING) مواد شحمی چون از خود شخم گرفته میسود خاصیت تولید حساسیت را نداشته در حالیکه در بعضی و انفات تطبیق نسج کولاجن و سلیمان حساسیت مشاهده میسود ۱۰ ینکه کدام تخنیک یعنی تخنیک فورتیزویس یا نیومن موثرتر است تا هنوز مورد مطالعه است .

از سوزن های گچی ۳۰-۲۵ باید استفاده شود . علاوه چون نسج شحمی حامله حاوی مند ارزیا د نسج فیبروتیک و خون میانستد بناه نباید مستقیما غرس گردد او چند مرتبسی را که عملیه بالای آنها اجرا شده بسود به اشتراك کننده گان سیمینار جهت ثبوت قیسه نشان داد . در این طریق نسج شحمی را توسط یک کسول (CANULE) خارج نموده و آنرا در یک ظرف جمع مینماید و بعدا این نسج توسط سیرم نمکی در نین و انسولین شسته شود تا از انساج د پیکرو خون پاک گردد انسولین به حیاتیات نسج مذکور کمک مینماید گرچه میخانیک آن معلوم نیست اما ر لیتسراتور چنین ذکر بعمل آمده است . سپس نسج شحمی جمع شده توسط یک آله که بنام (LIPOJET) یاد میگردد و توسط دکتور نیومن د یزاین گردیده است و جریان شحم مایع را کنترل نیز مینماید زرن میگرد و بروسه جابجا نمودن شحم از نقطه الف به نقطه ب در ظرف کمتراز ۱۵ دقیقه اجرا میشود قرارگفته دکتور نیومن آله

که سیستم اوتوسطان اجرا میگردد در ظرف چند ماه تولید و به بازار عرضه خواهد شد . عملیه د یگراستحصان نسج شحمی از بین دهن است که توسط یک کنول از رخسار و گونه اخذ و دوباره در رفرورتنگی های رخسار فعلی بازان استفاده میشود . در تخنیک فورتیزویس نسج شحمی توسط سرنج گرفته میشود بناه ایجاب ماشین سکنش فشار منفسی را نمیکند اما (LIPOSUCTION) که توسط ماشین سکنش فشار منفی اخذ میگردد شحم بصورت میخانیک جدا و حاصل میگردد . نسج کولاجن نباید در رفرورتنگی های عمیق استعمال گردد زیرا این نسج سخت و غیر طبیعی بوده و دام آن عرضبرای چند ماه محدود میباشد . همچنان این طریقه غیر اقتصادی نیز میباشد . این طریقه تدای و جاهد یازینا شدن دوباره صرف برای یکسان ایجاب ۲۵۰-۲۰۰ دلار مینماید ولی نثر به انواع دیگر تدای و جاهدتی مصرف آن زیاد میباشد و ر کسانیکه جلد نسبتا نرم نداشته باشند خویتر نتیجه میدهد ، دام آن تقریبا یکسال میباشد ولی مطالعه در بارمان ادامه دارد .

بقیه از صفحه (۵۵)

از اهل منزل راباز کرد میرایش دستور داد که به دروازه رفته به سر بازار خارندوی بگردد که خیریه است و علاوه نمود که اگر کوچکترین حرکتی علیه مانعای باعث تباهی و مرگ کسانی خواهد شد که در دست ما اسیراند . وی به دروازه رفته سر بازار خارندوی از اوس پرسند که لحظه قبل چند نفر حین داخل شدن بداخل خانه شام دیده شده اند . آیا در خانه تان خیریه است ؟

محن اینکه خطر مو ظمین امنیتی رفع شد نقد و جنس وزوزیومنز راجمع کردیم . ساعت ۳ بجه شب بود که قربان و داود با آنچه که بدست آورده بودیم بگوه کارته سخی بالا رفتند و چند لحظه بعد مانیز آنجا راترك گفته همه در خانه مسلم پسر خاله داود واقع کارته سخی جمع شدیم . تقسیم پول زینورات بیسن سارقین : در خانه مسلم یک عدد خشت طلا و مبلغ ۱۰ هزار افغانسی مفقود شد و از جمله اشیا مسروقه ۴ حلقه انگشتر و یک مقدار پول رابه مسلم دادیم متیاتی رابین هم تقسیم کردیم و آنچه بمن رسید

عبارت بود از یک عدد طوق کلان یک عدد طوق خورد ، چهار دانه انگشتر و یک عدد جسیک ، چوری و کره و مبلغ یک لك و هفتاد هزار افغانسی پول نقد بود . افشای يك واقعه دیگر : شاه محمود در جریان تحقیق و بازجویی علاوه ازین سرقه به ماجرای سرقه د یگزین اعتراف نموده اظهار داشت ساعت ۷ شام اوایل ماه دلو من و عباس رو داود مشهور بجه ستاره کارته پروان رفته بودیم در آنجاسه نفر اهل هندو را دیدیم که یکی از آنها نهایت نشه بود عقب شان براه افتادیم حییکه میخواستند داخل منزل خود گردند آنها را توقف داده در حا-

لیکه سخت سراسیمه شده بودند به آنها طوری وانمود کردیم که درباره آنها قصد بدی نداریم و گفتیم صرف میخواستیم که با شما قدری چای صرف نمائیم اما طوری که دیده میشد آنها به این گفتار ما باورند اشتند بناه با تهدید و ادا در به سکوت و اطاعت شان کردیم . بعدا باهم یکجا وارد منزل شان شده دست و پای همه را بستیم از انجا مبلغ پنجاه هزار افغانسی و یک پایه رادیو کسیت را گرفتیم . گرفتاری سایر متهمین : به اساس اعترافات شاه محمود سارق ، متیاتی شرکای جرمی اش نیز گرفتار و به بای میز تحقیق کشانیده شدند و آنها نیز به جرمشان اعتراف نموده

خلم کارتن های ادویه رابه همکاری اوتار سنگ ، امیر حیت سنگ و نندرسنگ به دفعات دزدیده بالایی حاجی خیر محمد مالک انور دملتون میفرختند . به قول مستن قزیه حاجی خیر محمد مالخورمیدا - نست که ادویه جات مذکور مال مسروقه بوده و آنرا به قیمت خیلی نازل از آنهای خرید چنانچه بار اول د و کارتن ادویه رابه قیمت ۲۴۰۰ افغانسی و بار دیگر د و کارتن رابه مبلغ ۲۸۰۰ افغانسی روز د یگرمند ارز یادی ادویه مسروقه رابه قیمت ۸۰۰ افغانسی از سارقین خرید اری نموده بود . اوتار سنگ باشند نارته پروان که در میرویس میدان دکان

علاوی دارد آخرین فرد این باند بوده که بجرم مشارکت درین سرتها جهت تحقیق احضار گردید وی در اعترافاتش که درج د وسیه نسبتی اش میباشد علاوه سرقه ادویه که همدستی خود را در آن وانمود کرد اظهار داشته است که بیشتر اوقات ادویه همکاری نندرسنگ و جگاسنگ از د رسال های شهر بوتهای کسانی را که برای اجرای مراسم مذهبی می آمدند دزدیده و در بازار سرچوک به فروش می رسانیدند . منبع انزود که د وسیه متعین به خارنوالی مربوط محول گردیده است و انهاد رحال توقیف انتظار سرنوشت شانوارند .

مبلغ بیخبر افغانی

بوتهارا

زنگ تلفون بعد آمد من
از سرتبریدم و در تاریکی در صدد
یافتن سوچ چراغ خواب شدم
چون نه بایسترونه با اتقاق
باهیچکدام، در آن جا بلد
نیوم، مع هذا بساده کی مونیق
به بید کردن سوچ نشدم فقط
تا پ ساعت چراغدار، وقت رانشان
میداد، عقربه های ساعت درست
روی ساعت پنج بود. تیلیفون
همچنان بیهم زنگ میزد.
زیلی صدای زنگ تیلیفون
رانسی شنید، وقت من خودم رابا
لایش خم کردم، او همچنان آرام و
یکنواخت نفس میکشید. ماهرد و
در یک بستر خوابید بودیم، کاملاً
نزد یک هم. او سرش را روی
بازوم نهاده بود.
درست راست من که بیخوده
در جستجوی سوچ بود، تعداد فاه
به تیلیفون تماس نمود.
سینه ام راضف نموده و در
حالی که اندکی دستپاچه شده
بودم، گفتم: هلو... ۱۰۰
صدای یک زن بود، صدای
زن جوانی که از طنینش طراوت
و خورسندی بید بود. وی پرسید:
- شماره تیلیفون ۸۷۱۲۴۸ -
است؟
گفتم: بلی.
درین میان زیلی از جایش
جنبید. آهسته، نفس همیقی
کشید.
- شما آقای با ول هولند
هستید؟
برای بار دوم جواب دادم:
بلی.
آن زن با صدای جذابش
گفت:
- من حیثیت یک بیدارکننده
رابرایتان دادم، چونکه اکنون
ساعت درست پنج بجه است.
صبح خوشی برای تان آرزو میکنم
- تشکر!
گوشی را محتاطانه در جایش
گذاشته و از نو تخته به پشت
بسی بستر غلتیدم.

ازدورد ست هاسرودای -
موتورهای طیاره شنیده میشده
من کاملاً ساکت افتیده و وانتظار
روشن شدن هوارامبردم ۱۰ ز-
بیرون صدای هیاهو گوش می آمد.
این سرودها ما را بیشتر ناراحت
ساخت. اول صبح بود و همه جا
خلوت. ازینرو وقتی طیاره های
سنگین چارموتوره از فرزانخانه غرش
کنان میگذاشت، شیشه های
پنجره به صدای آمدند.
بتدریج صدای غرش طیارها
اندکی خفیف تر شده بود، در هر
شبانه روز اینهمه پرواز طیاره را
بخاطر آن بود که آنجا، کمی بطرف
جنوب میدان هوایی موعیت
داشت. طیاره ها بطور ثابت
پرواز میکردند. اغلباً زیاد در-
ارتفاعات پایین می بودند.
ناخود آگاه برای لحظاتی
به چرت رفته بعداً خواستم
بایستم... اکنون صدای طیاره
آرامتر شده معرفت. باز هم سکوت
حکفر ما کردید.
یک طیاره نوبرالای ابرها
به پرواز آمد، در اولین رگه های
سرخ صبحگاهان روزستانی،
نزدیک و نزدیکتر شد. صدای -
طیاره بعدی بلند بود که گویی
هوارامیلرزاند.
زیلی گفت:
- پاول؟
- بلی عزیزم.
بدون آنکه حرفی بر زبان
بیاورد رخسار گلگون و گرمش را
روی سینه من گذاشت. او جسماً
کوچکتر از من بود اما نهایت
لطیف و مطلق. کمروشانه باریکی
داشت، پستان هایش کوچک
و سخت بودند. زیاد جوان بود.
انگاشتم حتی مردانیکه چندان
مایل به زنان نیستند با دست
کامل به زیلی میگویند: محاسن
و خوشگلی اش معجزه میکند.
لاکن من او را چنانیکه است، درک
کردم. من میدانم که او چه تپه
جالب زنانه دارد و چه جذاب
و نیروبخش است. دیگران تا آنم
بس نمی بردند که مابعضاً برهنه

می خوابیدیم. زیلی خوش داشت
تن بلورینش را به پشت بچسباند.
نمیدانستم چرا وقتی من و او یکجا
می بودیم آندوه بزرگی مرا محصور
مینمود.
زیلی آرام و آهسته گفت:
- باید از جا بلند شویم، وقت
تحرك و کار است...
زیلی در ستانش را برگردنم
حلقه کرد. در ستانش سرد و بیخون
بودند، برخلاف دستان من ملام
و متشنج و تا اندازهای ضعیف
بودند.
پوهانس مارو سیل در سال ۱۹۲۴ در وین متولد گردید.
وی با انتشار اولین رومانش زیر نام ((از خرسندی خویش به حیثرت
هستم)) برسکوی شهرت یا نهاد. نمایشنامه ((دوست مکتب))
و رومان ((نان مخفی)) بر شهرتش افزودند.
سپس از روی رومان های ((تاتامیلات ناخوشایند))، ((عشق
مخفی یک کلمه نیست))، ((خدا با عاشقان است))، ((سرزمین
بدری من، آرام بزی))، ((همه انسان ها با هم برادرانند))، ((و-
جیبی بسوی تو سفر رفت))، ((جواب راتنه اشمال میدانند))
و ((روپاهای وطن)) فلم تهیه گردید.

تو تا چند لحظه دیگر پرواز -
میکتی، اما من دوباره به منزل -
می آمی، پس ازین در بستری که بوی
توازن برومیخیزد خوابم خفته
آمدم. در اتاقی که همه چیز ترا
بخاطر من زنده نگه میدارد. میدانم
و وقتی روی بالشتی که تو زیر بالینت
گذاشته ای بخوابم، بوی موهایی
را استشمام میکنم، وقتی طیاره ای
از هوا عبور میکند تکرار میکنم:
دوست دادم، پاول.
زیلی گفت: فراموش نکن
که تو قلب من هستی.
گفتم: تا هنوز را در خود راندم

ما او را خوب می شناختیم. من
و زیلی اکثر آن نزدش می رفتیم.
او آدم ظریف و بذله گویی بود.
زیلی جواب داد:
- من آرزو دارم، نزد روبرت بروم
و تو هم عادت را دقیق میدانم.
- عشق من... و انعام چنین
است.
تصور میکردم سکوت به درازا -
خواهد کشید، اما زیلی پرسید:
- طیاره چه وقت بر خواهد
گشت و ترا خواهد آورد.
گفتم: هنگامیکه دوباره برگشتم
ما او را خوب می شناختیم. من
و زیلی اکثر آن نزدش می رفتیم.
او آدم ظریف و بذله گویی بود.
زیلی جواب داد:
- من آرزو دارم، نزد روبرت بروم
و تو هم عادت را دقیق میدانم.
- عشق من... و انعام چنین
است.
تصور میکردم سکوت به درازا -
خواهد کشید، اما زیلی پرسید:
- طیاره چه وقت بر خواهد
گشت و ترا خواهد آورد.
گفتم: هنگامیکه دوباره برگشتم
در تمامی این آثار، مخصوصاً رومان های بعدی وی: ((هیچ
کس در یک جزیره نیست))، ((ماه نوزدهم زنده هستیم))، به تابه
داستان هایی که ارزش آثار طلایی را حایزاند، طرف توجه
منتقدین قرار گرفت و انعکاس روحیه هومانیزم واقع در آثارش
منتج به شهره بیشترش گردید.
سلسله داستان هایش برای کودکان شورع جیبی در اطفال
ایجاد کرد. از سلسله کتابهای جیبی وی ((یک اتوبوس کلان مثل
دنیا))، ((مادر اجازه نداشت بفهمد)) و ((گریه خدا منسوع
است)) وی دوستداران زیادی پیدا کرد.
چشمان سیاه نافذش را در سر
کشیده است.
و انعام چنین بود، زیلی بیلی
بخاطر دوری من احساس غمی
مینمود. ناراحتی اش بقدر
مشهور بود که میشد حالتش را
نیمه مالیخولیایی خوانند.
من با سوسه ای که از لحظاتی
جدایی داشتم گفتم:
- شام های بیرون برو و هوای آزاد -
تنفس کن!
- نه من نمیخواهم...
- پس تیا تبرو، یاهم نزد روبرت
(روبرت صاحب یک ((بار)) در -
نزدیک یکی از درمانگاه ها بود.

خدا با عاشقان است

من به تو سوگند میخورم
زیلی تکرار کرد:
چند روزی، تو طی این
مدت زمان هیچ نامه نمی نویسی؟
گفتم: نه، دوستی فقط درنو-
شتن چند سطر نیست. کانیست ترا
عمیقاً دوست دارم. این گرانها
ترین نامه است: ((علاقه قلبی
داشتن))
من ترا قبل از صرف صبحانه
دوست دارم و همیشه بیاد میدا-
شته باشم، قلم باتوست و بس
از صبحانه نیز پیش از غذا ای چاشت
و بعد از غذا ای چاشت نیز، محبت
ترا صرف میکنم و همینسان ازین
غذای مطبوع قبل از صرف شام
و بعد آن.
زیلی گفت:
- از زمانی که ترا می شناسم
به بارگاه خدا نیایش و دعا میکنم.
من سالهاست که دست به نیا-
پش نزنده بودم، اما اکنون این
کار را میکنم. من از خداوند میخواهم
که ما را با هم همیشه یکجا سازد
و کلیه خوشبختی هارا انان و تو
سازد، هان من از خداوند
همین را میخواهم.
زیلی از جا بلند شد و سرش
را بایک دستش محکم گرفت.
نگاه های چشمان مضطرب و
معوجش مرا آرامش بخشید.
وقتی صحبت میکرد، دندان
های صدفگون زیبایش از میان
دهان قشنگش برق میزدند.
- اما توبه نیایشت ادامه داده
زیلی با صدای آهنگدار
و آهنگش جواب داد:
- ما همدیگر را دوست داریم.
اینرا خداوند نیز همیشه میگوید
که همدیگر را دوست داریم،
خداوند ایما نظر داشته باش، ما
برای همدیگر روغ نمیگویم و در
تکاپوی دریافت خوشبختی برای
یکدیگر خود هستیم. تو به دکن
که این علاقه همیشه چنین
مستحکم بماند و چنین دلگدانی
با اینهمه عشق، همدیگر را تا سرحد
پرستش دوست بدارند.



ادامه دارد

تقدیم به امام الدین بولوی

قسمت اول

لوبی یوازی د ماشومانو لیاره نه بلکی لویان هم ورته اړتیا لري

د عیس لیکه



د لوبو روانی تحلیل

زموږ د نتيجې مطابق د شطرنج د لوبې نمونه - د آسيا او جنګياليو د آريائيانو د خوښنده ژوند نمونه ده. مخکې چې له يوې خوا د شطرنج د لوبې نه بېخلاکيدونکي مخالفتونه او تضادونه د آريائيانو د ژوند په ټولو برخوکو موجود دي. دوي د آسيا د قهرجن طبيعت او ګاونډيو قومونو سره تل په جنګ اخته ولېدې. امله د تضاد او مخالفت سره - عادت شوي وو.

په دوه سترګو کې هرڅه وليدل او تره يې د دوه قوتونو يعنې - (هر يمن او ارامندا) تورتم او رڼا نيکي او بدې ډګر والې له بلې خوا اس چې په شطرنج کې زيات خوښنده رول لري د آريائيانو په ټولنه کې مهم وو. آريائيان چې د سفر، تيري او يرغل سره پليک وو د نورو قومونو په نسبت يې آسونه ژر اهلي کړل او د سواره نظام ټولګي يې جوړ کړل. د رڼم دا چې د شطرنج شاه چې د شطرنج ډير مهم عامل دي. او د ((شاه ماتيدل)) او بايلل سره يوشان دي نو د آريائيانو مندر

که د آريانا باد شاه ووياد غنډ راجه، ډير لږ مقام يې درلود او د ټولني د قدرت سمبول ګڼل کېده. ويل کيږي چې د شطرنج لوبې د جنګي صنايعو د تکامل او د لښکر کشي د فنونو سره موازي بدلون موندلی. لکه چې په وروستيو وختونو کې په امريکا کې داسې شطرنج اختراع شوي چې نوي مهره لري او د ((اټميک بمب)) په نوم ياد کيږي.

خوندونه اخلي. له يوې خوا د پير قهرجن او ترخس غوښتنې چې د وړانې زيرنده دي څرګندوي او ځان ژغوري. له بلې خوا په ناڅيره توګه د اروپا عقده يعنې د بېلار وژني شعوت آراموي. مخکې چې د شطرنج د لوبې څخه هدف د شاه ماتول ياد شاه له منعه وړل دي او شاه هم لکه څنګه چې پوهيږي په بېلار سمبول دي له همدې امله وه چې زياترو شاهانو او د اقتدار خاوندانو - ياد بېلار بخاي نيو نکسو په عين حال کې چې د لوبه يې کوله. د دي لوبې رواجول يې نه غوښتل.

سره له دي چې د شطرنج د لوبې د موضوع او منشا په باب اختلافات موجود دي. بيا هم ويل شو چې شطرنج د جنګ د ميدان نمونه ده. ويليم جونز د يوه هندي روايت يادونه کوي چې د سراند پېپ ياد شاه له ډيري مودي راهيسې په جنګ مشغول وو. ملکی د هغه د پام اړ ولوله پاره نمونه سر بازار جوړ کړل او د شطرنج لوبه يې منع ته راوړه. (وان در لينده) ليکي چې د هند بودا ايمان له دي امله چې جنګ او ويني تويونه ستره ګناه بولي د شطرنج لوبه يې جوړه کړه چې هغوي د جنګ او جګړې څخه وژغوري.

لوبې اولوبې کول يوازي د ماشومانو سات تيريوله پاره نه دي بلکې لویان هم ورته په روانس لحاظ اړتيا لري. مخکې له يوې خوا د بند يتوب له امله زياتره د کوچنيوالي څرپونه ساتي. اوله بلې خوا د واقعي ژوند جريان يې هيڅکله په خپل سر نه دي. او ناچاره د خپلې نارامې د جبران په خاطر لوبونه پناه وړي. د لویانو لوبې د کوچنيانو - په خپرو ځيول شوو غوښتنو د ارضاء په خاطر ترسره کيږي. په اوسني دوران کې، په (قطعو باندې) لوبې کول، که د ګټې او قمار مساله په کې نه وي مطرح په واقعيت ناڅيره ډول جنګ او مبارزه ده. او د وګړو د يرغل او تيري تايل ارضاء کوي. شطرنج هم د غير لازمي غوښتنو د څرګندولو يوه مجازي وسيله ده. چالونه، غضبونه او قهرونه چې په معمولي ژوند کې د عامو د تنفر سبب دي په دغه لوبوکې روا ګڼل کيږي. ارنست جونز د شطرنج لوبه په ډير غور تحليل او تجزيه کړې ده. او دا يې جوته کړې ده چې دغه لوبه په خاصو وسايلو لکه سر بازار، وزير او شاه او اس په وسيله ترسره کيږي. او د جنګ او جګړې بڼه يې بشپړ تمثيل دي. د شطرنج لوبغاړي دوه ډوله



علل روماتیسم

چرا درد روماتیسم مفصلی در موسم زمستان نسبت به ایام دیگر سال زیاد می‌باشد ؟ در زمینه یکن از دکتران متذکره بر پاسخ گفته‌اند که به شرح می‌رسد .

روماتیسم مفصلی یک مرض مزمن و التهابی بوده که هنوز اسباب و فکتور های محیطی و عوامل مهبیا کننده آن معلوم نیست . مرض معمولاً در سن ۲۰-۴۰ سالگی تصادف نموده این مریضان در مرحله اول از خشکی و باختم زدن و بعداً علامت التهابی مفصلی (مانند درد سرخی ، بندیده گی) در مفاصل کوچک دست و پا شروع شده و بالاخره تمام مفاصل را در بر میگیرد . کف پا درد و وشخی مفصل همراه بوده که بخصوص در وقت برخاستن از بستر در جریان روز بیشتر میشود . البته سردی و گرمی و حرارت در بلنسد رفتن درد یا کاهش مریض تانیس دارد از همین سبب است که در تداوی چنین مریضان از چراغ های حرارتی استفاده مینمایند . حرارت بنا بر کم ساختن درد و وشخی مفاصل زمینه خویتر را برای اجرای حرکات مفاصل مهیا میسازد . اما بخاطر داشت که شرایط مساعد موسمی اعراض روماتیسم مفصلی مزمن را تخیر میدهد نه سیر آنرا .

ویتامین سرطان

ویتامین که از بعضی انواع سرطان جلوگیری میکند . جلد را در مقابل سوختگی آفتاب وحتس چین و چروک محافظت مینماید . برای نخستین بار شکل کپسول در بریتانیا عرضه شده است . ویتامین بی تا کاروتین در زردک و سایر انواع سبزیجات پیدا میشود و اکنون بشکل تجارتي بمقادیر زیادی مورد استفاده قرار گرفته است . بی تا کاروتین در بدن به ویتامین (آ) تبدیل می شود که برای نمو و تشکل فشا های مرطوب در بدن مثلاً دهن و شش ها خیلی ها اهمیت دارد . این ویتامین از پدیدایش سرطان درد دهن ، شش و سیستم هاضمه جلوگیری مینماید .

متخصصین

پاسخ میگویند

راه های جلوگیری از تیزابیت معده

افراز اسید معده تحت شرایط یک تعداد میکانیزم های مختلف عصی ، خلطی کیبایوی تنظیم میگردد . شخصی که تحت فشار های روحی و دامدار قرار دارد ، افراز تیزاب معده نزد آن زیاد است که به خصوص نوشیدن الکل - قهوه و غذای سرخ شده و چرب و کشیدن نکوتین و دامدار افراز های روکلوریک اسید را تنبه مینماید بنا به توسعه استراحت و برطرف نمودن فشار های روحی در کنترل و کم ساختن اسید معده رول مهم وارزنده را دارا میباشند . البته لازم است در زمینه از موجودیت آفات مرضی چه در سیستم های مختلف خارج از جهاز هضمی و چه در جهاز هضمی نیز یاد آوری شود که با مشوره متخصصین مربوطه به رفع آن کوشش بعمل آید .

میلاد نام از هلاک ۱۰۴ مکروریان ضمن نامه از ما تقاضا کرده اند یاد رمورد تیزابیت معده و راه های جلوگیری از آن در این شماره مطلبی داشته باشیم . د وکتور سید نعمت فخری در پاسخ برادر عزیز ما اینطور اظهار داشتند : شخص سالم به صورت دوامدار عصاره معده وی را افراز نموده که مقدار و حجم افراز آن تحت شرایط مختلف در شب و روز از یک شخص به شخص دیگر فرق میکند حتی اسید پتی یک قسمت معده از ناحیه دیگری آن فرق پیدا داشته باشد . عناصر اساسی افرازات معده وی را مخاط ، هایدروکلوریک اسید ، پروتئین ها ، انزایم ها و غیره تشکیل میدهند .



آیا مایعات

چاق کننده هستند

آنانیکه به خاصیت آب عقیده نداشته و معتقد بود ند که هر کس آب زیاد بخورد به بیماری خطرناکی دچار خواهد شد و شکمش آب خواهد آورد اما این عقیده باطل است چون آب ، چلی ، قهوه اگر بدون شکر خورده شوند و همچنان شیر آب میوه نه تنها چاق کننده نیستند ، بلکه خواص فراوان هم دارند . معتبرین خاصیت شان آن است که گردها را بکار می اندازند و مانع آن میشوند که جرم های پیتابسی در رگده ها رسوب کند . اما نوشابه های الکلوی و نوشابه های غیر الکلوی کالوری بیشتری دارند و چاق میسازد .

بپز است بدانند

می نماید .
- ده مراتبه بیشتر خطر ابتلاي سرطان شش نزد آنها موجود است .
- چندین مراتبه بیشتر خطر سرطان دهن ، گلو ، مری ، پانقره - اص ، کرده ، مثانه و هتق رحم نزد آنها دیده می شود .
- دو تا سه مراتبه بیشتر شیوع زخم های معده نزد سگرت کس ها موجود بوده و نیز زخم های مذکور نسبت به زخم افرادی که سگرت دود نمی کنند کمتر التیام می یابد .
- دو تا چهار مراتبه زیاد تر به خطر شکستگی استخوان های

در باره ضرر های سگرت یکن از دوستان ما پرسشی را مطرح نموده بودند که اینک د وکتور محمد نادر عالی در زمینه پاسخ گفته اند :
- سگرت کس ها پنج تا هشت سال پیشتر از افرادیکه سگرت دود نمی کنند می میرند .
- دو مراتبه بیشتر خطر آفات کشنده قلبی آنها را تهدید

حوصله ، بند دست و فقرات مواجه اند .
- اطفال والدین سگرت کش از وزن کمتر در هنگام ولادت - برخوردار بوده بیشتر حادثات میکروبی طوق تنفسی دارند .
- شش های آنها نظریه اطفال - افرادیکه از سگرت استفاده نمی نمایند کمتر فعالیت موثر می نماید .
- اطفال والدین سگرت کش زیاد تر به آفات مکرری گوش نظریه سایر اطفال مبتلامسی گردند و بالاخره خطر اینکسه اطفال شان به سگرت رو آورند زیاد تر می باشد .

در شماره گذشته خواندید که:

راد و جان دخترش اداب و فصیح زبان نرنجن
داس است. او روزهای میله مردم را بدو و خود جمع
می کند. او احداث دارد که گاه گاه لباس مردانه
بپوشد و به شکار برود ازین لحاظ مورد توجه
امیر حبیب الله قرار گرفت. راد و دره اسالکی نامزد
یکی از همزاده گانش شد. راد و یاد ختران در سار
رابطه قائم می کند. راد و یاد ختر در روزی که به
دربار پایش کشانده شده آشنا میشود. دختر ک
تصه زندگی را میگوید و ادامه میدهد:

سریال مجله



نوشته
غیرالذکر
نوشته

ماد میسیر. بعد و خواهر بعد از مرگش هر روز
بیشتر از روز دیگر به صدها مصیبت جانگناه مبتلا
می شدیم. چراندن حیوانات، تدارک هینم از کوه،
آوردن آب از چشمه ویا دریا، تحمل کار شاقه
در گرما و سرما، مخصوصاً گرمای سوزان کوهستانها
اینهمه کار بدوش دود ختر خورد. سال از هرگرانی
گران تر بود.

کنک زنی ویدگویی های مادران دران، پیش آمد
ظالمانه پدر، شامت دوست و دشمن بیچاره
خواهرم را هم بدنیال مادرم روان کرد. او کمبنج
سال بزرگتر از من بود، در عین جوانی و شباب زهر
نامرادی را چشید.

من مانندم و جهانی از آلم روحی و جسمی روزگار
اینهمه بد بختی ها را پهنده ندانسته به بلای
دیگری هم مبتلا نمرد.

من که در آغاز بلوغ و شباب بودم خداوند در هلهوی
رنج و محنت روز افزون زندگی، با گذشت هر روز
خوشگلی مرا خیره کننده تر ساخته میرفت. نمیدانم
آب و هوای شادایی بخش و وطن یادست تقدیر
نقش معنی درین امر داشت من در قشلاق بیلاق
دختری بی نظیر از آب بدر آمدم.

عموزاده گان پدر بمن چشم دوختند، مادر
اندران مرا برای برادران، برادرزاده ها و
خواهرزاده گان خود زیر نظر گرفتند.

آری من همان قدر که حسن و جمال داشتم
با ارب فراوان پدری که بلندترین معیار دارای
منطقه بود، بخانه شوهر میرفتم. پدرم صاحب گله
اسیان و روم گوسفند ان بود و حتی چند رأس بزگا
هم داشت.

بهر تقدیر من به سنینی رسیدم که بایست
سرنوشت عوضی شد. عموزاده گان هرکدام به
رسته خود دست و آستین بالا زدند و رقابت های
شان بجایی رسید که خوف ترس از همدیگر
نزدیکی بمن را برای هرکدام شاه مشکل و سرنوشت
مرا ناگشودنی می ساخت.

رقیبان بجان هم افتادند و علیه همدیگر به
توطئه سازی دست یازیدند. من با داشتن این
همه خواستگاران منفور و مهجور شده بحکم پدر
زندانی چار دیواری خانه شدم. حق استفاده از
هوا و فضای پاک کوهستان را از دست دادم.

در بیلاق ها و قشلاقی وطن ما زنان
یکانه آزاد بیکه دارند. همانا گشت و گذار آزاد و بی
قید و شرط است این آزادی را چرا به زنها
داده اند؟ زنها همه کاره زندگی بودند:
آوردن هینم از کوه، کشت و درو، مالدار، تهیه
آب و آذوقه و جیبیه زنان بود.

ولی مرا ازین آزادی هم محروم نمودند. مرا
در یک سیاه خانه انداختند حق بیرون رفتن را از
من گرفتند. نمیدانم در وجود من چه اسراری نهفته
بود؟ زیرا هر قدر به رنج و عذاب من می افزود
به همان اندازه جسم من متناسب تر و حسن من
چشمگیر تر میگردد.

به این ترتیب من شاید شانزده یا هفده ساله بودم
که ناگهان زندگی من رنگ دیگر گرفت. یکی از
عموزاده گان پدرم که در حق وراثت قرب بیشتر
داشت ولی سن و سالش بیشتر از رقیبان بود طرح
نوی در کار من ریخت.

با دریافت اینکه رقیبان من از هر حیث از من برتری دارند
جا خالی نکرد زیرا او در یک امر از دیگران تفوق
داشت. او ملک بود، و در خانه حکومت راه داشت.
با کارکنان حکومتی شامل زد و بند های زیادی بود.
از تصرف من و گرفتن من بزرگی خود را امیدوار ساخت
بفکر دور کردن ویا سر به نیست ساختن من افتاد.

نوی در کار من ریخت

چه با ازین رفتن من او وارث پدرم بود .
 روزگار هم باوی همدست شد ، گماشته کان امیر
 برای دربار و ختران برگزیده میخواستند . پای شان
 تا به قشلاق ما هم رسید . چون سگان شکاری سو
 میکشیدند و چون موشهای دیوار همه گوش شده
 بودند . از دهنها حرف میکشیدند و عنکبوت و ار
 دام مینهادند . عمو زاده پدرم از طریق حکومتی
 با آنها راه پیدا کرده امین ، از جوانی من و از
 حسن و جمال به آنها حرفها زده و یکی از آنها را
 با نمایندگی حکومت محل به قشلاق ما آورده بود .
 او دسیسه ای ساخت تا مرا از نظر آنها گذشتاند
 مورد پسند و قبول واقع شدم . بلی من از هر حیث
 مورد قبول و پسند گماشته امیر گردیدم .
 از طرف دیگری پدرم پسر عموئی دیگری داشت ، که
 جوانی با جوانمردی و دارای اخلاق حمیده مگر
 نادار و ناتوان . او هم بمن علاقه مند بود مگر علاقه
 مندی او ناشی از عشق و دلدادگی شخص من
 نبود . من هم او را دوست داشتم او ممکن
 پنج شش سال از من بزرگ تر بود . پدرم اگرچه از
 سبب ناداری او به او حسن نظر نداشت مگر از
 دیگران او را ترجیح میداد علاوه او برادر یکی از
 مادران دران من بود .
 خواهرش (مادراندم) رضایت پدرم را حاصل
 نموده و دو روز بعد نامزدی رسمی ما باید صورت
 میگرفت . اما در روزیکه باید فردای آن من با
 (خسرو) یعنی پسر عموئی پدرم دست بدست هم
 داده شوم جمشید (ملک) از پدرم دیدن نمود و
 او را با گماشته امیر معرفی کرد . این دیدارها
 با پدرم سرنوشت مرا کاملاً تغییر داد . پدرم از
 ترس و تطمیع زور زور راضی شد تا مرا بگماشته امیر
 بسپارد . خسرو بیچاره که از قضیه از طریق خواهر
 خود آگاهی یافت توانست مرا ببیند . ما قسراً
 گذاشتیم که باهم از قشلاق مخفیانه فرار کنیم و بدی
 را در یکی از قشلاقهای آنطرف سرحد متواری شویم
 متأسفانه غماز در پی برده بود مادراندم و من
 که بامن و باخواهر (خسرو) عناد و کینه داشت
 قضیه را به جمشید اطلاع داد . جمشید به یاری
 مرد دربار و کوتوالیان حکومتی در کمین نشستند .
 شب هنگام که همه در خواب بودند من به علامت
 خاص (خسرو) بایسته ای از لباس نوو کهنه از خانه
 برآمدم . (خسرو) بسته لباس را گرفته او از پیش
 و من از دنبالش براه افتادم . در اخیر قشلاق یکی از
 جوانان قره که رفیق خسرو بود با اسبی منتظر
 ما بود .
 ما دو نفره اسب سوار شده به راه افتادم . هنوز
 تازه وارد دره یکه بسوی ماورای مرز میرفت گردیده
 بودیم که ناگهان اشخاصی جلو ما سبز شدند .
 اخطار دادند که حرکت نکنیم و اسب ما باشا ره
 قمعین (خسرو) که جوانی توانا بود به یک جهش

از میان گروه مانع چهارنعل گذشت . اما از بخت
 بد من اسب حین جهش روی سنگی سکندری خورد
 و ما هردو از پشت آن روییم افتادیم .
 تا به پا خواستیم کار از کار گذشته و دشمن رسیده
 بود . دستگیر شدیم . در مرکز حکومتی توقیف
 گردیدیم بیچاره (خسرو) بجرم فریب کاری و -
 گریختاندن دختر مردم محکم به ده سال حبس
 شد و او را به فیض آباد و از آنجا به خان آباد
 نقل دادند . هیچکس به گفته ها وزاری های من
 گوش نداد .
 پولهاییکه پدرم از مدرک فروش من گرفته بود از او پس
 گرفتند . من سه ماه در خانه جمشید همان عامل
 بدبختی خود زندانی ماندم .
 هنوز در وطن بودم ، شنیدم پدرم فوت شده مرابا
 جنازه او اجازه دیدار ندادند . تا اینکه جمشید
 توانست جای داد پدرم را تصاحب کند و مرا در بدل
 آن بدست گماشته امیر سپرد . و جمشید بنام یکی
 از بزرگان درواز با عریضه بر تعلق من بدبخت را
 تحفه گویا بدربار امیر پیشکش کرد .
 بی آن حضور امیر مفتخر با اعزاز و اکرام و بخشش و عطا
 مرخص گردید . من در ارگ شاهی تحویل دوسه
 نفر از معتدین (دلاله های امیر) که مرئی و -
 آرایشگران دربار بودند داده شدم .
 سه روز بعد از رسیدن بکابل امیر را دیدم . سرری
 به اطام زده ، مثلیکه مورد پسند واقع شدم به
 مریمان هدایاتی داده و رفت .
 در حدود ده روز از ورودم به ارگ گذشته بود که
 شبی مریمان مرا آرایش کرده آماده پذیرایی امیر
 نمودند .
 من از عدالت پسندی و دادگری امیر داستانهای
 شنیده بودم باخود قصد نمودم که در اولین دیدار
 با امیر در تنهایی - دود و داستان خودم ، پدرم
 و خسرو را بحضورش بیان کنم و احساس میداد گریه او را
 با هر ناله و هدی که میسر شود تحریک ناممواز او
 داد خواهی کنم . پاسی از شب گذشته بود که پا
 امیر تنها شدم .
 بجز دست دادن این فرصت از جا جستم و خود
 را بیای امیر انداختم هردو پای او را به آغوش گرفتم
 و اشک زانوان او را ترکرد . قصه قصه خود را بگوشش
 فرو خواندم .
 او تا پایان گوش داد من در دل ذوق زده موامده وار
 شدم که گویا ناله من امیر را زیر تاثر گرفته است
 ولی بعد از ختم حکایت و قتیکه دست مرا گرفت و از
 زمین بالا کرد بدون گفت و شنیدی روی بستم سر
 گذشت آنچه گذشت .
 بامداد که از نزدم بیرون رفت وعده داد که (خسرو)
 را از بند رها کرده و مرا به او بخشد ، یکی دو ماه
 گذشته بود که روزی (خسرو) را نزد من آورده و پا
 بعبارت دیگر من و (خسرو) را بخلوت بدربار امیر
 لطفاً ورق بزنید

بخاطر زیبای و سلامت پای

پادشاه را بود

انسان به طور متوسط روز
 اقدام راه میبرد ، اما شاید
 یکبار هم بفکر راحتی و سلامت
 پاهای خود نباشد . شما در باره
 این عضو فعال بدن تان چه
 میدانید ؟ آیا میدانید که هر یک
 از پاهای تان ۱۶ استخوان دارد و
 این تعداد یک چهارم استخوان
 های تمام بدن است ؟ آیا میدانید
 که پاها را دیرتر از بقیه اعضای
 بدن میتوان گرم کرد . زیرا
 پاها از قلب دور هستند و گردش
 خون در آن ها ضعیف است ؟
 اگر پاهای زیبا و سالم دارید
 باید از مادر تشکر کنید زیرا
 پوشاندن پا پوش و بوت های
 به اندازه پای شما ، سلامت
 و زیبای پاهایتان را سبب شده
 است .
 روزی چند ساعت بدون بوت
 و جوراب در خانه راه بروید و بنشینید
 عصرها پاهای تان را با آب سرد
 ماساژ دهید و بشوئید تا خون
 در پاهای سرحتر بگردد و درآید
 و به کف پاهایتان برسند .
 برای زیبای پاهای ناخون
 هایتان را مرتب کنید
 مساله مهم دیگر سلامت پاهای
 بخصوص در تابستان است . زیرا
 بوی هرق پا برای بسیاری ایجاد
 ناراحتی میکند . برای رهایی
 از این مشکل باید هر روز پاهای
 تان را بشوئید و جوراب های تان را
 عوض کنید . در غیر آن به دکتر
 مراجعه نمائید .

امیر به خسرو پیشنهاد کرد - امر داد - که مرا به همسری خود در آورد ولی تا وقتی که امیر خواسته باشد من باید در رحم سرا و به اختیار امیر باقی بمانم *

(خسرو) با شنیدن پیشنهاد امیر با وجود دیدنی ها و مدتها شگجه و پنهان زدن آنها نه تنها پیشنهاد امیر را رد کرد بلکه امیر را مخاطب قرار داده گفت آنچه که در خورد آن پیشنهاد کتیف بود او امیر را دزد ناموس مردم خواند ، دشمن دین و مذہب خطاب کرد و گفت بهتر است او را خود بزنی بگیری و برابری خود قرار دهی *

امیر از گفتار رفتار (خسرو) بحدی برانروخته و غضبناک شد که در همان جا بجان (خسرو) افتاد و به لت و کوبش شروع کرد *

خسرو خواست که از خود دفاع کند ، به صدای امیر هده* وارد شد نه به اشاره پادشاه بیچاره خسرو را لگد مال کافی نموده از یک پای کشید ، به سرش برد -

منهم به امر امیر به اطام زندانی شدم ، چند بار امیر بر سر آمد و بنور غضب از من کام گرفت اینک از آن وقتها شش هفت ماه میگذرد که دیگر نتاهستم و کسی بکام کاری ندارد *

هر قدر کوشیدم از خسرو بیچاره خبری نیافتم تا اینکه روزی یکی از اهل دربار بادلسوزی مرا از جریان آنچه بر سر آن بیچاره آمده بود اطلاع داد *

او گفت (خسرو) را از نعمت دو چشم محروم ساخته اند و به یکی از ایالات تبعید زنده انسی نموده اند ، شاید تاحال زنده نباشد *

بیچاره دختر اینها را میگفت و اشک میریخت و - (رادوجان) هم در گریه* او سهم شده اشک با اشکش آمیخته بود *

از آن روز گم جوشی این دو دختر فزونی یافت ، این دختر که نامشرا عاگه (بود در حرم سرا به (بدرالسرائی) ملقب بود با مجالس و انجمنهای زنان درباری و درین هایشان بیگانه و تنها بود او را عده بی محتاب زمستان میخواندند ، سرد مهری - وحشی اش میگفتند ، او تنها و تنهایی عالم خود بود یک شبی قضا و قدر با (رادوجان) تصادفا پای گفت و شنیدش نشاند *

آنها بهم نزدیک شده و طرح دوستی و خواهر - خواندگی ریختند نمونه دوستی هند و مسلمان در آن مجالس گردیدند * (رادوجان) در دعوتهای دربار با او میبود ، در جشن ها و میله های خود او را همراه میبرد * (رادوجان) دختر هند و بیود اما تعصب مذہبی نداشت از خوبی (چنانچه ضرب المثل است) هندوی بری بود و انسان بود و با هر کسی که انسانیت داشت خو میگردید *

در مجالس و دعوتهای با آنکه هند و دختران زیبا و هم زمانش می آمدند و مجالس او از خوبان تناسو نظیر رویان همکیش او آراسته میشد و با دختران مسلمان کم جوشی بیشتر داشت ، رادوجان اکثر به سواری اسب و گاه ذریعه* گادی چهار عرابی و گاهی هم توسط تخت روان وارد (شکر دره) میشد - در طول راه رادوجان بیگانه نبود همه او را میشناختند و بوی احترام خاصی قابل بودند *

رادوجان (شکر دره) را در شکر و شکر میساخت

دره* شکر از اینکه در میله ها و دعوتهای (رادوجان) در هقان دختران و باغداران با صد ها خمره ماست ، شیر و قیاق شریک میشدند و سید های میوه میآوردند از خوان نعمت گسترده* میله گیان برخوردار شکر گذار میگردد *

این دره دره* شکر میگردد زیرا هر کامی در آنجا از شهد و شکر بساط گم کم (رادوجان) مثل شکر شیرین میشد و همانا باغ و دره* شکر و شکر میگردد باغ هند و مخصوصا* برای دختران جوان ام از سلما و هند و دروازه* باز داشت ، این باغ با داشتن - صد ها وسیله* تفریح و وسعت تری کعبه مقصود شان بشمار می آمد ، گازها ، میدانهای رقص و آتسن ، جست و خیز ، محل معرکه گیری ها و قسه خوانی ها ، صحنه های نمایشات توپ دنده - با طرز خماطر خواه زنانه - آب بازی با سرود های دف ، چنگ و چغانسه دسته های سازبان خرابات و کولیان دوره گرد در آنجا هنگامه برپا میگردد *

سخاوت میزبان در خورد و نوش حساب و کتابی نداشت ، میله گیان هم بقدر توان در تهیه و تدارک لوازم میله سهم میگرفتند ، این میله ها مخصوصا* در بهار ، تابستان و خزان سه چهار بار گرفته میشد *

(رادوجان) از بد روزگاری بی خبر بز سمند ناز و غرور میساخت و داد معمان نوازی میداد و از عسرو جوانی بهره میگرفت ، بی آنقدر در صلح و صفا غرق رویای خوش زندگی بوده که به وی وفای رانسی شناخت ، شرفقاوت را وهم و خیال مینداخت ، او آنقدر خوب بود ، خوبی کرده بود و خوبی دیده بود که حتی خواب روزید راه نمیدید ، رفتارش چنان با هند و مسلمان بی الیش بود که این فرد در آن وقت با گفته و کرده* او مطابقت بهم میرساند *

چنان با نیک و بد خوکن که بعد مرد نتا عرفی (مسلمانان بزمسنم شوید و هند و سوزانند خیرند اشت و حتی بزهنش خظور نمیکرد که :

امیر و پادشاه اسلام بعد از آنکه دانست (رادو) دختر نرنجن د ابراست بدام و سوسه نفس افتاده در صدد آن بر آمد که این دختر سر مغرور را از سمند نازش پایان بیارد *

او پادشاه مسلمان بود رسیدنش بوصل (رادوجان) نه از راه نکاح و نه از راه زور و زور میسر بود ، تنها راه اطفای نایره* نفس شهورانی - حیوانی - وی حیل بود و سیمه که آنرا بکار بست ، جاسوسان برای بدست آوردن فرصت مناسب در تلاش افتادند (گل بانورا - همان هالم آرای جلریزی بود که در مجالس به این نام خوانده میشد) همراز (رادو) یافتند او را تطمیع نموده بطمع زو زور بخیانست بدوستش وادار کردند *

به اغوای گل بانو (رادوجان) میله* تازه را در یکی از روزهای آغاز تیز در شکر دره برپا کرد ، این میله از هر میله* دیگر ممتاز تر بود از عده بی از سسر شناسان حرم امیر ، دعوت بعمل آمده بود ، تعداد زیادی از سرداران امیر ، شاید به استشاره خودش این دعوت را رنگ و رونق دیگری داده بودند *

میله برای یک هفته* مکمل پیشبینی شده بود ، در این میله داد عشرت در کمال صفای و پاکی داده شد ، در این جشن بانوانی از حرم شاه ، از -

خاندانهای اشرافی کابل و نخبگان اهل هندوس دعوت شده بودند *

باغ آرایشی نظیر یافته بود ، خیمه ها ، خرگاهها تجیرها در کنار و حواشی کرد های گل در صفحه ها در و در حوض آب زلال ، در سایه های بید ها و چنار ها و چوپترو ها انجمن های از مهریسان زمین از دختران جوان برپا شده بود ، شب هنگام صد ها چراغ و فانوس لو پخته از شاخه های درختان آنجا را چراغان کرده هزاران چه که صد ها هزار پروانه را خاک و خاکستر کرده بود *

دختران جوان روستازاده با جامه های نرغ الوان اینجا و آنجا گاه با رقص و آتن و زمبانی با آواز خوانی بسازد و چنگه رونق میله را دو بالا میساختند ، هوای خوش گوار و مضای فرحت بار باغ آگنده ، از و دایع رنگین از میوه های فراوان ، آبهای روان چمنزارهای زردین ، شرشره ها با ترنم روح پرور جای نقص و ایرادی در این میله باقی نمیکد اشتند ، و کم و کسری موجود نبود *

دخترکی ۱۰ - ۱۶ ساله در این بزم پایکوبی کرد ، غزل خواند بدله سنجی و لطیفه گوئی نمود و دل و هوس از حاضران مجلس پر بود ، او مثل ساقه* تازه و نورسته گل در رهگذر نسیم چم میزد و خم میشد ، نرمن اعضایش ریش انبوه زلفانش که در رشته های بارک بافته شده بود روی دوش و شان هایش رقص او را جلوه* باشکوه میداد و همه را شید او شیفته میساخت *

در گوشه بی از باغ دسته بی از دوشیزگان نا صری از آتن ملی و رقصهای محلی محشری بپا نمود ، بودند *

سوی همانسانیکه هر آغازی را آنجای است این میله هم پایان یافت ، مدعوین همه راه منازل خود در پیش گرفتند و ذریعه* وسایل نقلیه موجود رهسپار کابل شدند *

(رادوجان) (بدرالسرائی) و گل بانو آخرین کسانی بودند که باید با غر از ترک مینمودند ، گادی آماده* حرکت بود که خبر رسید دختر دروازی را امیر به پنهان خواسته و گادی خاص برایش آماده است ، به تمهیل امر امیرالمومنین دختر ها با هم وداع کردند و از هم جدا شدند ، بیچاره عاگه با دیده* گریان با مصاحبان خود خدا حافظی نمود *

گل بانو (رادوجان) هم از باغ بدر شدند ، وقتیکه سوار گادی میشدند گل بانو رادوجان را که نیزتا* نبود اع از بدرالسرائی ، نمکین بود با دلسوزی به آغوش کشید و گفت :

او دختر ساده و دهاتی است توجه امیر را باید ماه* فخر و خوشنودی خود بداند و توهم نباید غم بخوری او را که چیزی نمیشود *

باگفتن این جمله قدری از حلوایات را که با خود داشت برایش تعارف نمود که هر دو با خوردن آن تنگ ، در آغوش هم قرار گرفتند *

در طول راه رادوجان احساس اغما مینمود ولی آنرا به خسته گی میله* چند شبانه روزی حمل نمود ، گادی چهار اسبه* فتن (رادوجان) (فتن) نوبی گادی چهار عرابه بی ولکس* نوبت را میگفتند) با

اسبهای تازه دمش خوششان بسوی کابل روان بود که درین راه حسین کوت و قلعه* مراد بیگه از طرف اشخاص ناشناس مجبور به توقف شدند *

(رادوجان) که در این وقت باثر معجون مخصر و مخلوط به حلویات کاملاً بخواب عمیق رفته و تقریباً بیخود شده توسط گل بانورا شخص مجهول الهویه از گادی به تخت روانی انتقال داده شد .

او را از راه میان بر به یخمان بردند - در یکی از کوتی های یخمان بود که د ختوک بهوش آمد هنگامی که رادی غافل بیخوش آمد خود را با دوزن ناشناس رویرو یافت . او آنها را در عمر خود ندیده بود و نگاه حیرانند در چهره آنها اثری نکرد .

آنها چنان وانمود میکردند که اصلاً کرونگگ همته و حتی کورم میباشند او از آنها پرسید کجاست و آنها چه کاره استند ؟ جوابی نگرفت هر چه کسود

از آن دوزن عکس العملی مشهود نشد . بیچاره به خوف جان افتاد ، بیحکم مبارزه برای زنده گسی داد و پیدا کرد صدایش بجایی نرسید ، خواست

از اطاق بیرون برود چهار دست قوی مانعش شدند با آنها دست و گریبان شد اما بی نایده ، عذرو زاری کرد بی حاصل و بعد به وحیدش جایی را نگرفت

سرور کارش باد یوارها بوده دروازه قفل شده و در فترال و کراسلی ویا ساختگی بی حرف و صدا در مقابلش مانند دو کرگه گرسنه ایستاده بودند .

سلطنتی باین کار دست و گریبان شدن ، گریه و زاری کردن سیری شد . آخر قوای او به تحلیل سل رفت و بار دیگر به بیخوشی و اغما رفت .

در بین خواب و بیداری بیخوشی و هوشیاری سایه روشن اطاقی و اشباح زنان را میدید . یکی از آنها بیالمی او آمد و به اشاره او را تشویق بنوشیدن

شرقی نمود که در جام داشت .

چشمش سایه رفت و از خود بی خبر شد . هر گاهی که کسی بخود می آمد هر دو زن را کنار میزد کوچک میدید که روی آن صراحی بلورینی با چند کیلاس و بیاله قرار داشت .

همینکه نسبتاً بهوش آمد با تلاش بجای نشست سپس بیا خواست نزد یک میز رفت و بیالمی از مایع صراحی برگرد . مایع زرد رنگی بود . جام را روی

میز گذاشته خواست بجای خود برگردد . ولی آنقدر ضعف بر او غلبه نمود که پارای برداشتن گام

دیگرش نبود . درد لث هر چه باد اباد گفته جام را بسوداشت و تاته سرگشید . بانوشیدن شریکست

قوای از دست رفته اش شروع به برگشتن نمود . توانست به بستر برگردد . خواست بازم از زنها

پرسویال کند و علت آمدن خود را با آنها بداند ولی بیاد آورد که آنها نه سخن میگویند و نه حرفی

میشنوند و حتی بین خود هم اشاره بازی دارند . روی بستر نشست چند لحظه نگذشته بود که بر مژگان

نش سنگینی خواب را احساس نمود ، هر چه کسود کوشید تا مژگان بهم نگذارد میسر نشد ، بی اراده بر بستر افتاد و بخواب عمیقی فرو رفت . خواب

میدید که در سبزه زار غریب افتاده و بیواسوش را گل و لاله فرا گرفته هر سوابهای روان بدیدار است . احساس تشنگی نمود مگر هر قدر مینوشید عطش او دفع نمیشد . نخست با یک کد دست و

سپهرها دو کد دست نوشید ولی تشنگی وی نرسد نشست . حلقش خشکی میکرد . ناچار کنار جیوی پروانند و دهان برآب گذاشته نوشید ، نوشید تا اینکه احساس نمود که رنگ های بستر نهر گلوش

را تخریش میکند .

خواست از کنار جوی برخیزد توانش یاری نکرد . حیوانی بر روی جعبه او راه پشت انداخته و روی سینه اش قرار گرفت فریاد میزد - فریاد دلخراش

اما صدایش از جنبره بدرنگ نمیتوانست . کتر و گویی او را از خواب بیدار میسازد و در عالم

حقیقت و به چشم سران چیزی را می بیند که در رویا دیده بود . پلی غولی وحشی ، حیوان درنده و

صفت روی سینه اش افتاده ناموش را دستخوش تجاوز خلاف شرع ، عرف ، اخلاق نه تنها

مسلمانی بلکه جهان بشریت و کرامت انسانی - قرار داده است .

خواست از زیر آن جسد کثیف که با (غرغوری) نفرت او را زیر گرفته بود بیرون شود ممکن نشد و

دوباره از هوش برفت . رادی بیچاره که بر آست بیچاره شده بود - مثل

نمشی روی آن بستر قرار داشت . دلالت ها او را به حاملان تخت روانی تحویل دادند تا او را از راهی که آورده بودند برگردانند .

او به گادی خودش که منتظر نگه داشته شده بود منتقل گردیده از آنجا به خانه اش رسانیده شد .

چاووشان در برابر پسرشهای پدرش اظهار داشتند که حالش به نگاه بهم خورده است .

نعش پلی نعش اما نعش بیروح مگر زنده (رادوجان) (رادوجان) حساس ، (رادوجان) جوان زنده

دل و بیروحولان ، رادوجان پشامتر بخندان را بحال فلاکتیاری به اطاقش بردند و در بسترش خوابانده

طبیعی خانواده بر بالینش آمد ، معاینه اش کردند عامل بیخوشی او را شراب مخلوط بادوای مخصر و تشخیص کرد .

طبیعی بعد از معاینه اش از بستر بیرون خواست و به دیوان نونجن داس گوشه بی رفته باهنگی بسا

صدای لرزانی که تنها اند و میشنیدند بیلم تا اثر آوری را در گوشش فروخواند :

(دخترت از این حال جان بدر میبرد سلامتی اش اعاده میشود ولی گوهر سفته اش بحال ناسفتگی اولی

بر میگردد چه در زمان ناموس گوهر سفته او را به یخما برده اند .

دلهای حساس میتوانست حال پدر بیچاره را بسا شنیدن این خبر درک نماید . نونجن داس مرد ،

زنده شد ، باز مرد و باز زنده شد . میگویند مرگ یکبار می آید ولی پدر بیچاره در آن ساعت چندین بار مرد و زنده شد ، از پا درآمد . ولی طبیعی حاد قی توانست او را از آن حال بیرون سازد .

نونجن داس زود تر از دخترش و (رادوجان) کسی بعد تر از پدر با صمی و تلاش و تدابیر طبیعی بحال آمدند . در حالیکه پدر و دختر خواستار مرگ بودند مرگ از آنها کنار میگرفت . آنها نمیتوانستند چشم بجشم شوند نگاه شان از هم

میبویید تا اینکه آخر طاقت نیارنده (رادوجان) خود را به آقوش پدر انداخته و با اشکهای سوزان دست و دامن او را خیس نمود .

پدر کی بعد از تسلی یابی - مگر تسلی کجا بود - دختر را آرام و خانه را خلوت نمود . پدر و دختر و طبیعی تنها شدند .

(رادوجان) با سر انگدگی آنچه را در خواب دید اری پسرش آمده بود به پدر حکایت کرد . از

حیوانی که چراغ بدید و دلش میخواندند . او - مگافوزرا تشخیص داده بود که امیر حبیب اللطیف پادشاه کشور سلیمان و حامی راه پای سرزمین و همسایه ادیان شان بود .

(رادو) بی بیچاره در آتش افتاد ، سوخت پلیسی در آتش حرص و از شهوانی انسانی زشت تر از حیوان

در آتش که برای هفتاد سال نغم زده زده وجود و هستی او را سوخت . به قول شعری که گفته است :

دوشینه بی گلاب میگردیدم در صحن چمن پلورده گلی کنار گلشن دیدم میسخت چمن

گفتم که چه کردی ای گیسوزنگ با حسرت و آه گفتاکه در این چمن دمی خندیدم پسر دای بن

(رادو) پدر و هستی خود را ، جوانی و خوشی های آنرا ، نامزد و عهد و پیمان او را از دست داد .

خنزیری شد ، ترک همه گفتم ، به تنهایی سوخت و به تنهایی ساخت تا اینکه به عمر هفتاد سالگی سخت

جانی دست از سرش برداشت . در فرجام جسدش را خروارهای جوب سوخت و از سوختن آنند و خاکسترش را به امواج خروشان دریای مقدس گنگ (رختند

و به آنهم سوختنهایش پایان دادند .

از (رادو) حتی غباری بجا نماند ولی یک فاجعه ابدی ، لکه جاویدی در دامن کرامت شری از وصل

نتگین یک تنگه بشریت - که او خود هم فانی نبود و نماند - ثبت تاریخ ، تاریخ مردم از راهها ، بیفتی ها و شقاوتها گردید .

پلی زمانه موجهایی باد ها باد کارها ، چرخهایی ادوار (رادو) جان و فاجعه او را ، سبب حاصل

آن فاجعه را هرگز فراموش نکرد و نخواهد کرد . شاد باد روح سوخته در آتش مستعا ، و روح -

(رادوجان) و نفرین بر آتشین هستی و روان (رادوجان) .

باز هنده این حکایت : سلطان محمد خان مشهور به (کاکر) مرد اسلامی (هند و مسلمان)

مرد آزادی خواه و ترقی طلب که در اوایل سلطنت نادرخان باخته بگردن او یخته پایی همسایه ه تحت الحفظ گشته اند . او ۱۶ سال در زندان

های سرای موتی ، توقیف خانه زهر کینه کوتوالی بسر برد و بعد از آنهم سالهای رنج به پلخسری

تعمید و در همانجا وفات یافت .

کابلی والا

بقیه از صفحه (۲۷)

دختر بود بیرون آوردم و باو دادم و در حالیکه بعضی گلیم را میفروشد گفتم :

- رحمن ، نزد دخترت برگرد ، شاید خوشحالی تو از پدر آمد دود دخترت را هم سعادت منسد و خوشبخت کند .

البته من با دادن این پول باو بیرون بودم قسمت اعظم جشن عروسی دخترم را از بر نامه حذف کردم . دیگر نمیتوانستم برقی را که برای انشباع بود از

شهر داری بخرم بادسته ارکستر نظامی رادعوت کنم و خانمهای نامیل هم از این بخرم بادعصمانی و ناراحت

شده بودند . اما از نظرون جشن عروسی دخترم منی خیلی باشکوه ترمیجلت تر شده بود . چون آنجا در یک سرزمین دور دست پدر گمشده بی دختر خود را پس از سالها جادایی در افوش میگرفت]

بخرید اما با تضمین!

کوچه بی از کوچه های شهر ماست، کوچه بازارگونه ولی نه چون هر کوچه و بازار دیگر. کوچه ایست با مزایای چند، نه شمارش نمی و نه توصیف شدن. یکی از مزایای آن که در هر موسمی سال وجود دارد گل ولای همیشه و انبار انواع اجناس از قبیل هر نوع راد یوکیته، راد یو، آبگری ها انواع قتل های پیچی، نمره دار و غیره، اتوهای برقی و اتشی و سبک، کتونی، پتوس، سما و آرشاق، کتگیر، ملاقه و آبگردان مس، چاپیک، بشقاب و پیاله های فوری، بوت های مردانه و چکانه و غیره و غیره، می باشد که به قیافه این کوچه شکوه خاصی و مقام خاصی بخشیده است. یکی از تفریحات (مفید و سالم) این کوچه که منحصر به فرد نبوده و میتوان ساعت لذت بخشی را برای تازه واردین فراهم آورد بخصوص آنانی که بعد از فروش قالی و باوایش باجیب های پسر وارد این محل میشوند انتقال محتویات جیب آنان به جیب دیگران است.

بچه ها و قهوه ها

زنی چاق و چله بر سر دخیل حمام نشسته و هراتازه وارد راکه به حمام داخل میگردد و در آن از میکند. سپس با دقت کامل مینگرد که کسی بدون پرداخت پول از حمام خارج نگردد. گاهی هم غرضش میزند که بچه ات کلان است اجازه نیست که او به حمام بیی (بچگان وقت حرف ها مود بانه نه بلکه شکل یک دشنام تلخ را به خود میگیرد. آنسو وقتی دروازه نناک اتا قی دیگر را باز میکنی بوی گرم و تفتیده سرمای بیرون را از بدن میزداید در اینجا صدای سطل ها و طاس ها و گریه اطفال و المغان بالا است. روی دراز چوکی ها بچه ها و میندگی های بسته شده چیده شده اند. من به جستجوی (کیسه مال) هستم و او را در کجا باید پیدا

درکج و کجا

شعبه

چشم دیدهای خبرنگاران ما



بازاراشنا!



... ویک از حمام ها



لوچه های که خوانند بنی است



بازهم لو جمع از لوچه ها

چادری لالا پهلوان

هر ماهی بطری جان و همینطور اینستون و اج میگرد و قتی بنیستون ازین دکان بجای دیگری نقل مکان کرد بجای آن سرورجان آمد سرورجان حیض آمد که نام بنیستون رایاک کند در بایشین ان نوشت سرورجان ساعت سازی

و یاد رجای دیگوشعبه عطیم در هلوون (سلانی محمد انور هر نوع آشپزی بد یفته میشود) دیدن این لوحه های خوب و خنده اور مارا به یاد (چادری پهلوان) اندازد. یک وقتی در شهر چاریکار شخص دکان ماهی پزی باز کرده بالایش نوشت (رماهی پزی لالا پهلوان) بعد ماهی پزی چندان رونق نگرفت. ماهی پزی به ترکیاری فروش عوض شد ولی ترکیاری فروش هم چندان انتادی نداشته بعد از چندی کسی دیگری دکان را گرفت و آنرا به چادری فروش تبدیل کرد ولی مثلیکه به لالا پهلوان قیاد ازادت داشت که نام لالا پهلوان را از بالای لوحه پاک نکرد فقط نوشت چادری فروش و درین صرف یک کاهه گذشت بعد برف پاران کاهه را باشین انداخت انوقت شد دکان چادری فروش لالا پهلوان ولی گذشت ماه ها کله فروش را ضمیمه برف پاران ساخت انوقت شد (چادری لالا پهلوان)

کلمه حبیب

اگر وساعت وقت خود را در تصرف دیدن و خواندن تابلو های رنگارنگ و لوحه های طویل و درود راز دکانها، رستورانها و کانه هانائیم وانعا که هم تفریح خوبی میکنم وهم نکات جالب، ظریف و خنده دار را مطالعه خواهیم کرد

تابلوهای تعداد از دکانها که جا بجایکی در حرف ان افتاده بود برای ما حالب انتاد میگویند عاقلان بی نقطه نروند و لسی درینجا حرف ها افتاده بوندند و ما خواهی نخواهی بی حرف هارقتیم. مثلاً (صنای مرادی) (فارتوی ورکشا) (لهارسنان درملتون)، (کوکاکولا وفانما) (اسلمی رن) (شیرملکو) رستوران های هم هستند که اعلان درود درازی بالای شیشه دکان مینویسند: قابلسی، بلو، جلو خوشمزه و لذیذ منتوی اهل و کباب گوشت گوسفند و اما در داخل رستوران غنذا های بد مزه، فاسد، بد بوی کباب گوشت شتر و منتوی بیباز خالص و خمیر

در لوحه یکی از ایس کریم فروش ها میخوانیم: (بامیان ایس کریم ترکیب یافته از عصاره سیب، بادام، لیمو، سیب، انار هیل و گلاب) ولی خود ایس کریم عصاره همه چیز را دارد جز آنچه که در لوحه نوشته شده است. بعضی لوحه ها هم به خوانند تنی ازین، مثلاً (متخصص بوت دوزی) از کارهای عاجل معدرت میخواهم!

این صفورا مرد با خود خوانده

جرایم جنسی

جرایم جنسی از جمله مسایلی است که در نتیجه تمایلات جنسی بوجود می آید و ریشه تمام این خواهشات را میتوان از همان دوران طفولیت در اشخاص و افراد جستجو کرد.

انحرافات و جرایم جنسی در اجتماعی بوجود می آید که نفوس در آنجا بیشتر باشد. در چنین اجتماعات روابط با همسر مرد پیچیده و تر و فاضل تر و کنترل کرد ارواح آنها مشکل تر می باشد. البته جرایم جنسی در برگیرنده سادیسیم یا لذت دیگران، شهوت خود ازاری، انحراف خود نمایی، عشق بهم جنس انحراف چشم چرانی، عشق و شهوت نسبت به اطفال، حیوانات، عشق به حریق و عشق و شهوت به اجساد مردگان است.

این امراض چگونه بوجود می آیند؟ محیط نامساعد پرورش خانواده، یکی از عوامل موثر ایجاد کننده های روانی و انحرافات جنسی اطفال محسوب می شوند. و به همین علت است که قبل از همه باید در سار تربیت والدین سخن گفت. همچنین مسلم است که هیچ طفلی با انحرافات جنسی از بطن مادر متولد نشده است. هر چند خصایص موروثی در وضع غفلت تاثیرات زیادی دارد ولی تاثیر محیط نامناسب پرورش طفل به نوبه خود در ایجاد عقده های روانی و انحرافات جنسی کمتر از عوامل و خصایص موروثی او نخواهد بود.

پس هرگاه طفلی که معلومات او نسبت به این امور سطحی و ناقص است از والدین خود طالب اطلاعات میشود، نه تنها او را نباید سرزنش نمود، بلکه باید کمکش کرد تا اموری مسایل جنسی را مانند سایر موضوع های عادی زنده گی تلقی کرده و در هر موردی که گرفتار آنها میشود بلافاصله موضوع را با والدین خود در میان نگذارد و یقین میتوان ادا نمود که اگر والدین امور مسایل اطفال شان را با برنامه صحیح و شایسته بی رهبری کنند اطفال هیچگاه به ناراحتی های جنسی و جرایم جنسی گرفتار نخواهند شد. زیرا تاثیر محیط خانواده و تربیت خانوادگی در ساختار تار و پود شخصیت اطفال تاثیرات فراوان دارد. و از نظر روانی میتوان گفت که محیط خانوادگی یکی از عناصر تشکیل دهنده شخصیت آینده او خواهد بود.

مادران حامله توجه کنند

تکاتی را که باید مادران حامله در نظر بگیرند:

- مادران حامله دارای فشار بلند دایی که کم و بیش تکلیف قلبی نیز دارند، در هنگام حمل و هم در وقت ولادت برای مادر و طفل خطرناک بوده و مراقبت جدی و تدابیر عاجل را در زمان ولادت ایجاب می کند. لذا ولادت آنان باید در شفاخانه صورت بگیرد.
- مادران حامله که مریض قلبی دارند و اکثر مریض قلبی آنان مزمن بوده و بعضاً نزد آنها عدم کفایت قلبی نیز محسوس میگردد این مریضان اکثر نزد اکثر قلبی مراجعه نمی کنند که در وقت ولادت از یک طرف تکلیف قلبی و از جانبی درد های ولادی مریض او را وخیم ساخته که با وجود احتمالات لازمه در وقت ولادت شرایط خاص، ادویه قلبی، اوکسیژن و دیگر داروهای لازم و مراقبت جدی در دستور ایجاب می نماید.

دو نوع، دوگانگی

رحم، وجود یکی از این تخم ها ضروریست. عادت ماهانه درد خزان الزاماً دلیل بر هائی تخم از تخمدان نیست، ولی در زنان سالم این عمل پس از رهایی تخم از تخمدان صورت می گیرد. تخم ها بعد از جدا شدن در تخمدان از لوله نسبتاً دراز که پوشیده از موهای بسیار نازک است عبور می کند. این موها و حرکات عضلات لوله به حرکت سپرم به سوی تخم کمک می کنند. و عبور آن را آسان می سازند. بعد از ورود سپرم به داخل تخم، که آنرا بارداری تخم می نامند، تخم بارد را در رحم می شود. زنان معمولاً یک جنین را در داخل رحم خود حمل می کنند، ولی هستند زنانیکه بیس از زنان دیگر دوگانگی می یابند. وجود دو جنین در یک زمان در رحم مادریه دو دلیل انجام میشود. اول دو-سپرم مرد وارد یک تخم میشوند که در این حالت

همه ما با کلمه دوگانه گی آشنا هستیم، ولی شاید ندانیم که در همه جهان دو نوع دوگانگی وجود دارد. یکی دوگانه گی های استند که کاملاً بهم شبیه اند که در این صورت هر دو نوزاد دختر یا پسر میباشند. نوع دیگر دوگانگی های استند که چند ان شباهتی با هم ندارند و درین صورت یا هر دو از یک جنس خواهند بود و یا یکی پسر و یکی دختر.

بوجود آمدن دوگانگی مربوط به پیرویش جنین در بدن مادری باشد. در بدن زوجه دو تخمدان به شکل بادام، که هر ۲ سانتی متر طول و ۳ سانتی متر عرض دارند، قرار دارد. در هر یکی از تخمدان های زن جوان در حدود ۷۰۰ هزار تخم وجود دارد که با بالا رفتن سن از تعداد آنها کاسته میشود. هر ماه تخم از تخمدان جدا شده و خارج میشود برای تشکیل جنین در

دو-گانگی ها کاملاً شبیه هم هستند. دو دوسپرم وارد و تخم جداگانگی میشوند که درین صورت دوگانگی هاشما هتی با هم ندارند. ممکن است یکی در دختر و یکی پسر باشد. لیلیا میثاق



گزارشهای گزارشگران



تهیه کننده: پرویند

از سر اسر جهان

نهمین باغ و شرکای شیر معبد

نایجریا:

در یک باغ وحش واقع در نایجریا که درست در ۴۰۰ کیلومتری (لاگوس) قرار دارد، نگهبان باریک حیوانات توسط یکی از شیرهای آنجا از یاد راورد شدند. حیوان درنده در ظرف دو مینیم در قیفه، جوان را سربال معبد بود.

پهلوان مستبدرین توپ

بریتانیا:

در منطقه دارموتون محلی در جنوب غرب بریتانیا، توپان مد هشت درخت تنومندی را از ریشه بیرون آورد که اتفاقاً چند پهن رهگذر و وسایل ترانسپورتی را از پایاد آورده و جابجا هلاک ساخته. سرعت باد (۱۲۰) کیلومتری ثانیه تثبیت کرده که از فراز جزایر بریتانیا در حال وزش بود.

گویی لنگ نامه بر

اسپانیا:

دانشمندان اسپانیا امسال باید دست گرفتن ابتکار جدید در کشور، تند پروازترین کیبوتران نامه پراتر تهیه کرده اند، بگونه اینکه کیبوتران بجزایب زود تر از طریق پست نامه هارا تا فواصل دور انتقال میدهند، و اینکار اقتصادی ترین میتود ارزیابی شده است.



چین:

پریل های طویل جهان پل دیگری افزوده شد. درها- رین (بایتخت ایالت ایلونینا) چین پل جدیدی تکمیل و در معرض استفاده قرار گرفته است. این پل ۱۶۶ متر طول و ۲۴ متر عرض داشته و بر فراز دریای (زوتگا) احداث گردیده است.

بیرترین زن جهان درگذشت

فاطمه سیف سی، که از نگاه مردم محل بیرترین زن جهان بود روز ۲۵ فوروی ۱۹۸۸ پس از یک بیماری طولانی در سن ۱۲۹ سالگی درگذشت. خبورد رگدشت اورا آژانس نیمه رسمی اناتولی بخش کرد.

فاطمه کندیك شفاخانه در شهر (ارزوم) در ترکیه شرقی وفات کرد، به اساس برخی از گزارش هادر سال ۱۸۵۹ در نزد یکی ولایت (کارز) بدنی آمده بود. او بیشترین سالهای زنده گی اش را در دهکده هسک و میس سپری کرد.

بحری میشت، برق درخشش الماسی جشمانش را خیره ساخت، به عجله انرا بدست آورد. جالب بود چیزی نمانده بود که ویلسون فلیپ سکه کد: ۱۶۴ قیرات الماس ویلسون اکنون به

امارک از راه یافت

خاطر اینهمه هزینه قیستی لقب ((پرئسمن کوچک)) را (کارمو) و ارا تا بیا)) در میناس کراپس برانزیل را بدست آورده است. یک منبع خبررسانی آنکشور مدعی گردید که این سومین پارچه الماس بزرگ است که در برانزیل کشف گردیده است و صاحبان آن این همه دارایی مفت وی زحمت را بر اساس یک شانس طلایی از راه می یابند.

یکی از میتود های کشف و دسترس سی به طلا، همانا شستن ریگ های دریا های بخصوص، تشخیص و استخراج آن بدست کاوشگران این رشته است و با هم شیوه های دیگری. اما ویلسون فلیپ برخلاف، بدون هیچگونه زحمت، مفت و رایگان، هنگامیکه ظروفش را کنار

موزه لاس بر موزه های جهان

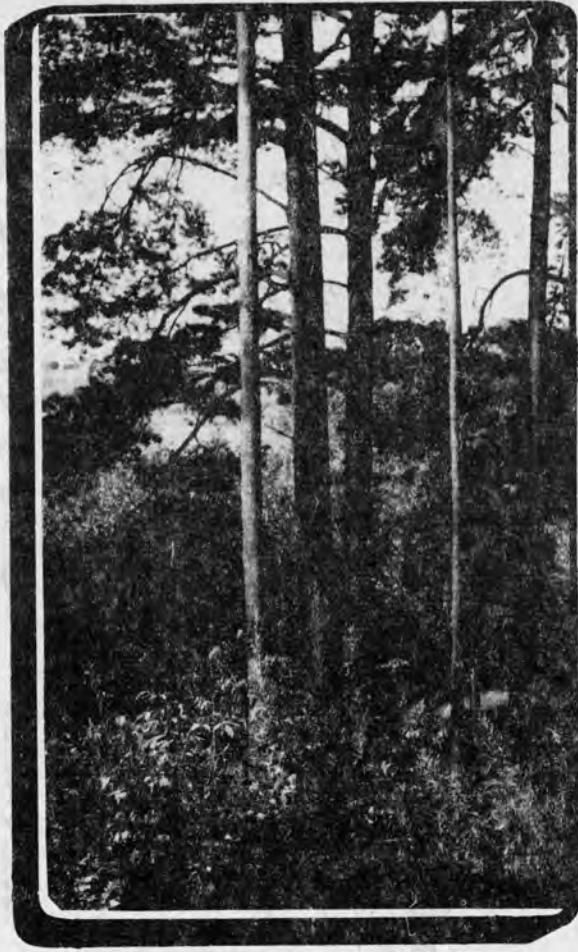
جمهوری المان دموکراتیک

در جمهوری دموکراتیک المان مدرنترین موزه ای که، آتاری از دوران قبل از مسیحیت در آن جاگرد آورده شده و با موزولوژی عصری و پرئسپ های خاص مجهز میباشد، افتتاح گردید. این موزه که یکبار، در ۱۸۳۰ افتتاح شده بود، کامل نبود و مورد استفاده قرار نگرفت. اما اینک موزه به ترتیب صحنه ها آراسته شده که هر یک ازمنه های مختلف را با در نظر داشت خصوصیات و هنرهای وسایل و ابزاران در برابر دیده گان تماشاگر قرار میدهد که از موزه های معتبر دیکور شده، ب شکل اصلی آن پنداشته میشود. بطور مثال یکی از صحنه ها، روی یک صفحه فلزی که ۲۳۰ متر طول دارد، اشکال و فیگورهای مختلف روی آن گذاشته شده که مثل یکی از صحنه ها درازمنه های گذشته میباشد.



دایوکسین

دشريت لپاره دسترگو اېښي



دایوکسین له اصطلاحی بلوه د زینویوتیکونو یوه خطرناکه کړۍ اینه طبیعت کی برد یسو اجساموته ویل کیږي . دایوکسین هغه وژونکی زهر دی چی پر ټولو ژوندیو شیانواغیزه نوي او د هغه کوا بر له امله چی د هغه له خوا انسانانوته متوجه دي ، کیدای شي له اتنی وسلی سره برته شي د روانی بېرې د دیرشموکلونو په لومړیو وختوکی د (دو) په نامه د امریکی یوه کیمیاوي شرکت له بولی کلورفینول هخه په کسار اخستلو سره د لرگیود ساتنی لپاره نوي لاري چاري رامنځ ته کړي . بولی کلورفینولونه هغه لومړنی مواد وېس دایوکسین یی لرل . په ۱۹۲۶ کال هغه کارگران چی د امریکی د متحد وایالتونو د مسی یی په ایالت کی له دې مراد د هغه په کار اخستلو سره د لرگیو د پروسس په چارولکیاوه ، په بیلا بیلو او په تیره بیا د پوستکی په ناروغیو اخته شول او په راتلونکو کلونوکی د ایبیس لابس زیاتسی شوي .

اواره شوه . دې کار د متحدو ایالاتو د یوخی صنایعوپولو ته د اوس ورکړ چی په ټولوي ظرفیت سره کارخانې جوړې کړي او ور سره په ناروغیو باندې د هغو کارگرانو داخه کید و پېښی چی په دې کارخانوکی ی کار کاوه . رامنځ ته شوې .

د دایوکسین فون العاده زهریت په تعدادنی توگه په ۱۹۵۲ کال د فدرال المان د یوې ټلی ماهرانو اویوه امریکایی یوه د پتریش له خواکشف شو . خود احقیقت د دې له باره چی د امریکی دارد و لهخوا پرې خیم نه کیده له خلکو څخه پټ وساتل شو .

له ۱۹۵۲ کال راهیس دایوکسین د زیات شمیر کیمیاوي مرکباتو د یوې برخې په توگه کرنی ، د نساجی او کاغذ ، د رمل او حیوانی د رملسود جوړولو صنایعوته لاره وپوندله او په ۱۹۶۰ کال د دې مواد یی په زرگونو تنه تولید شول .

کولای شو وواچی دایوکسین زموږ د سیارې په خورا پراخو ساحو ، وجواو ایوکی خپاره

باندې ناپه اغیزه کوي . دایوکسین پرنفسی باندې تباه کونکی تاثیر غورځوي او ترزیزید و وروسته هم د موریه شیدوکی د تولید په وجه د ماښم له منځه وړلوته دوام ورکوي .

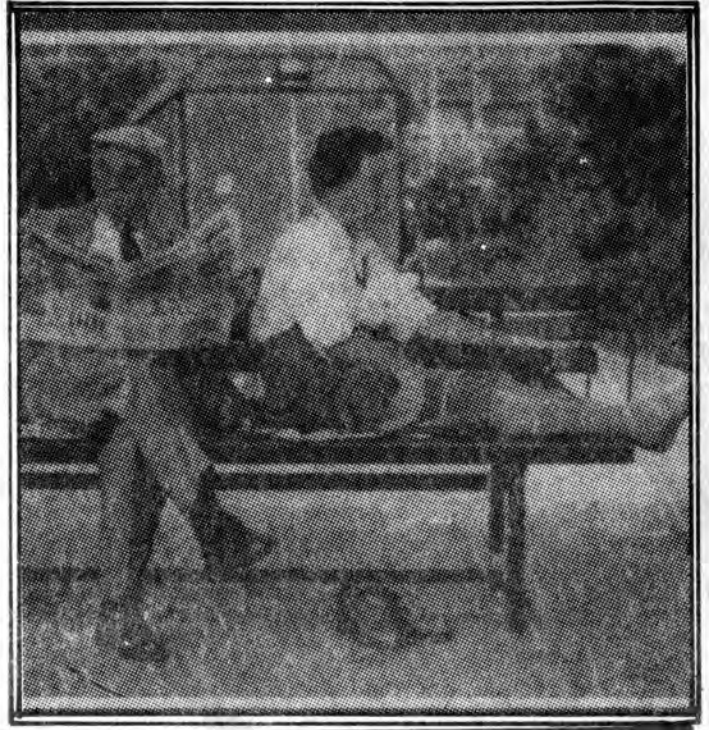
دایوکسین د ژنیتیک بدلونونو د منځ ته راتلواودغه شان د سرطان د منځ ته راوړنکو اغیزو سبب گرځی . سرسیره پردې له دې مادې څخه منځ ته راغلی فرد یی اختلالونه کولی شی په یوې ارسی مسالی هم بدل شی .

دایوکسین پر هغه انزایم چی د انسان په بدن کی ټیره ستره ونډه لري اود سمیتوکوزم په ۴۰۰ په نامه یاد یږي اوکولی شی بیلا بیل پارازیتونه په مخان کی وساتی اود بحیرکه پاره د ساتونکی رول لري . متقابله نارینه اغیزه لري .

د انزایم پردې مواد په داسی مرکباتو بدلوي چی په اسانی سره له ارگانیم څخه ووخی . په پوستکی سره پښتورگو او هغی جهازکی د انزایم بدن د اړتیاو مواد په کیمیاوي استحالی کی برخه اخلی .

شودې دایوکسین ، راد یواکیف ترلسوکلونو پوري ساتی . څا وده او د ژوندانه د چا بیوال نور عناصر د دایوکسین له باره د بانه کید و ټاټه ، بحایونه دي . دایوکسین د خون کرمو ژویو په وازدې لرونکو برخوکی مخای نیسی او له اوکالو زیات یکی بانه کیدای شی . بیلا څېر یی یوه بحیرک اود طبیوس په غدې کی سره تولیدی . د دې مادې یوه ټیره لږه اندازه د سختو جلدی ناروغیو سبب کیږي . په وینه ، د معافیت په سیستم او مغزو

دایوکسین هغه وژونکی زهر دی
چی په ټولو هیوادو کی پی ستونزې
رامنځ ته کړي دي .



- از زنان ساده و کم عقل
خوشت میاید ؟
- نه خیر .
- زنانیکه سگرت می کشند ؟
- نه خیر .
- زنانیکه نمیتوانند چیزی بیزنند ؟
- البته که نه .
- بیسمن نمیدانم که چه را
چنین باشله کی پشت زن مراگرتی .

نوشته : محمد ظاهرایزی

سوالها و جوابهای سینجی

- جاوید رادوست داشتید
وازشیرسیار بدتان می آمد ،
چطور شد که بالاخر با بشیر
ازدواج کردید ؟
- ج : اصل گپ الله ایطوراس
هس موتری راکه بشیرجان
نوخرد از موتراجاوید کده
لوکس تر بود .
- س : محترم پروفیسور صاحب ،
مدت ؟ امروز متواتراس
که به وظیفه تشریف نیاورد
وازکارهای بزرگ علمی عقب
مانده اید ، خیریت خوبود ؟
- ج : بلی خیریت بود ، به خاطر
گرفتن آرد و روغن به مغازه
کویون رفته بودم .
- س : آیا امیتا بچن رامی شناسید ؟
- ج : توهم زورلوده استسی ،
امیتا بچن راجطورنی شناسم
حتی می دانم که در فلسم
(تسین وهدی) شیرسرنج
راخوش داشت .
- س : ودر باره ابوعلی بن سینا ی
بلخی چه میدانید ؟
- ج : ولله در باره خارجی ها
معلومات ندانم .

- داده اند ؟
- ج : به خاطری که سرنوشت
کشور به دست آنهاست .
- س : محمود شاه (بروتی) رانسبت
نالایقی از وظیفه استادی
فاکولته برطرف کردند ، او-
حالا چه کاری کند ؟
- ج : حالا ، مدیروعلی فاکولته
شده .
- س : توکه مریمت شدید است
چرانس روی به یک شفاخانه
و خود را تداوی نمی کنی ؟
- ج : به خاطری که می خواهم
زنده بمانم .
- س : درد اخل پارک شهر نوکوه
تفریحگاه مردم است فانتجه
خانه زنانه موقعیت دار د ،
ایا این عجیب نیست ؟
- ج : نخیر .
- س : چرا ؟
- ج : به خاطری که مسئولین پارک
هامعتقد اند که مرده داری
هم یک نوع تفریح است .
- س : در کجا خواهم بود که بشنم
معاش ، لکن هاز یاد شده ؟
- ج : در خواب .
- س : خوب بی جان ، شماکه

- س : خوب ، انجنیر صاحب محترم ،
لطفاً بگوئید که این تعمیر
جدید را برای چه اباد
می کنید ؟
- ج : اول می سازم باز می بینیم
برای چه خوب است .
- س : در شهر ما چه چیز فراوان
یافت می شود ؟
- ج : میکروب .
- س : شما بچیت یک محصل بگوئید
که سید جمال الدین افغان
کی بود ؟
- ج : ولانامش را نمی شنوم ، اما فکر
می کنم شاید از چه های
فلم های ترکی باشد ، زیرا
در فلم های هندی و ایرانی
اینطور نام رانشیده ام .
- س : اگر تلویزیون نمی بود چه میشد ؟
- ج : خسته گی مردم رفع می شد .
- س : آب در کجا یافت نمی شود ؟
- ج : در شیر فروشی ها .
- س : روزنامه ها و مجلات برای
چه چاپ می شود ؟
- ج : برای پاکت ساختن .
- س : در امتحانات کانکور ،
کمترین نمرات را چرا برای
دارالمعلمین ها اختصاص

تقویم مسابقات ورزشی در عسل غرق

سخنابانی نیش و نیشدار از بالکان



موقع تزارشدهی

توتکونا پدیند و سلفاریا

یکی دو ماه قبل با چند تن از یاشنده گان بلاک، کار د اوطلبانه راسازمان دادیم. اعتراضات ده نهال رانیم کردیم و رفتیم تا کم بیرونشیم. بقیه کار هارا برای بچه ها گذاشتیم زیرا آنها به یقین بهتر از ما از معدده آن برمیامند.

مدتی گذشت و ما کار د اوطلبانه را فراموش کردیم، تا این که زمان ارایه گذارشات سالیانه فرارسید. و کار د اوطلبانه ما در گزارشات مراجع اتی درج گردید:

- جلسه شورای بلاک محصل زنده گی ما.
- فابریکاتی که کار می کنیم.
- شورای محل زیست جبهه.
- جلسه هیات کتابخانه

محل که یکی از مادران - عضویت دارد.

- در انجمن کلکسیونرهای تکت های پستی که یکی از اشتراک کننده گان کار د اوطلبانه در ان عضویت دارد.
- در جلسه انجمن توریستی که بعضا از خدمات آن برای سازماندهی مسافرت های تفریحی استفاده می کنیم.
- در آرکستری آماتوری که من اواز میخوانم.
- در مکاتی که اطفال مدارس میخوانند.
- و اما تا جای که به نهال های مورد نظرات باط میگوید بعد از کار د اوطلبانه ما هرده تایی آنها خشک شدند ...

میا توره سے طلایے

وارکوستان - یوگوسلاوی



- زمانی که باد میوزد نخست سرهای خالی را برمیگرداند.
- باد هان پر به سواری میتوان اعتراض کرد
- بسیار آسان تراست تا کتاب راهنا را ساخت تا خود ره را.
- هر آغاز د شواراست. بخصوص آخرین آغاز.
- خرد و تعقل حد معین دارد
- تنها حماقت است که سرز نمیشناسد.
- بروجد انتر انگشت کوبیدم.
- ولی برام اجازه دخول نداد.

از نیش و نیشدار

از عمر من جزوی - البانی

- باید ارزش خود را دانست، امانه برای آن که خود را فروخت.
- کتاب رفیق شفیقش بود، به همین جهت ناراحتش میساخت.
- انتظار داشت که در هیئت رئیس دهوتش کنند، به همین امید چون نا ابراهم از دست داد.



عز خوراک مکشائیت

از خرسنتولینیب - بلغاریا

- نقد ان شخصیت معمولاً با نقد ان مدافعت و راستگویی همراه است.
- نمیخواست که فرد گرایانند لذا حتی یک بار هم از نگر خود استفاده نمی کرد.
- مشتری رستوران به ناحق دعوامی کرد که کار د ناپساک است. همین چند لحظه قبل بی آن صابون را بریده بودند.
- انسان میتواند در یک کیلاس هم غرق شود، اگر کیلاس پر از شراب باشد.
- بایک گل بهار نمیشود اما یک بهار هم بایک گل نمیشود.

باری یک خرس دید که مکشهای زیادی در یک کشتوی عمل غرق شده اند.

- مثلیکه عمل آنها را تحمل کرده نمیتواند! خرس از این اندیشه به تعجب شد و عمل را تماماً سرکشید و اما در عمل غرق نشد، چون خرس در عمل غرق نمیشود.

تنها مکشها اند که در عمل غرق میشوند چون چیزی مثل ل خوراک مکس بوده نمیتواند

دلیپ

است

دلیپ

نوشتہ :
ویکتور دراتونسکی

ترجمہ : نورانی

باری نشستہ بودم ، فکر میکردم و فکر میکردم . ناگهان چیزی به خاطر گشت کہ خودم ہم تعجب کردم . فکر کردم کہ چی خوب بود اگر تمام کار های دنیا سرچہ میشد . بہ طور مثال کود کان مثل بزرگسالان امروزہی میکردند و بزرگسالان اطاعت مینمودند . یعنی کود کان مثل کلانہا و کلانہا مثل کود کان میشدند . درین صورت چی واقع میشد . واقعاً دلچسپ می بود .

بہ خانہ می درایم ، می بینم مادرم نشستہ و نان میخورد بالای پیش زرمیزم :

دست ہایت راستی کہ نان میخوری زود شک را رهاکن واہ واہ ازچہ وقت بہہ اینطرف مود شدہ کہ آدم توریہ را باقاشق رسدون نان خشک پخورد . چرکی و چتلی راببین یکبار خود را در آئینہ ببین بہ چہ شباهت پیدا کردی کلان زن . خوب بجو این چہ قسم نان خوردن است با دهن بازنان - میخورہ گتم در وقت نان خوردن گپ نزن گپ را نمی فہمی . ہوس کن روی میز را کیسف نکنی زود زود بخور .

مادرم سرش را تابی اندازد . آرام نان میخورد بعد ازجا بلند میشود کہ بہ اتاق دیگر برود . بازمن غرزدن را شروع میکنم :

ہوشپرک جان کجا بخیر آدم دست اہای خود را می شوید . دندان شستن یادت - نرود زود مبادا کہ کرم دندان رابخوری قیماق خونست کرم است . باز نصف شب وای دلکم ، وای دلکم

وی بینم کہ پدرم از کار بہ خانہ بر میگردد .

پفلک هنوز لباس خود را نکشیدہ کہ من زرمیزم :

او ہو پیدا شد بخیر روز کم شب پیدا . آدم کہ در خانہ میدراید اول دست های خود را می شوید . زود بہ تشناب اما باصابون بشوی توبہ ، سرسری دست شستن تو وحشتناک است اگر آدم بہ دستیاک نگاه کند خوب بشوی صابون گریہ نمیکند چرا بینی را کش میکنی مثل دخترک ہا ، برو برو دست ہایت را پاک شستی آفرین حالا پشت میز بنشین کہ برای تان بد ہم .

پدرم آرام می شنید و بہ نان خوردن شروع میکند . او آہستہ بہ مادرم می نگرد و می پرسد :

چہ حال داری ؟
مادرم :
تشکر خوب ہستم .

ومن :
پرگوئیک ہا سرنان آدم پرمسک نمیکند گوش برام نماندید او ہو باز روزنامہ را گرفته کہ بخواند نان بخور این چہ مسود است سرنان روزنامہ خواند ن .

ویدم آہستہ روزنامہ را میگردد . درینوقت مادری کلانم از دروازہ وارد میشود بہ دستش سٹک ہاکی روی پیچ است ومن باز شروع میکنم بہ زر زدن .

اینہ برای ما پیدا شد قیافہ راببین

کلانہ را ببین صبرکن صبرکن آریخ ہایش ہم تراست . حتماً تا حال روی پیچ سکی بازی میکردی

باز بگوش دیگر کار ندارد تمام روز شوخی و تفریح این چوب چتل چیست کہ برف پر ولای پریا خود بہ خانہ آوردہ بی ہہ سٹک ہاکی

بند از بیرون باخود نکات میارید توبہ کومہ ہایش راپیخ زدہ باز نصف شب از سرفہاش بیای خواب کن بوت ہایت رابکش مارش بہ طرف تشناب دست شستن را ہر بار فراموش میکنم .

پدر ، مادرم و مادر کلان ہرسہ می نشینند ، ومن باز شروع میکنم :

ہرسہ آرام درس های تانرا بخوانید . من رفتہ سینما . می بینم کہ لب و روی ہرسہ شان کشال میشود غم میکنند :

ما را ہم با خود بہ سینما ببر . ماہم میخواستیم بہ سینما بروم .

بالای شان غم میزنم :

حاجت نیست حاجت نیست سہ روز پیس بہ سالگرہ تولدی رفتہ بودید . روز جمعہ ہم شما را بہ سرکس بردہ بودم . آموختہ شدہ اید

ہر روز باید شما راجای بیہم بہ خانہ باشید و درس تانرا بخوانید . این سی کوئیک را ہم بگیریہد فردا برایتان آیس کرم بخرید .

می بینم کہ مادر کلان حق حق میکند :

اتلا مرا خواہم رایت ببر این فلم را خوش دام . خواہش میکنم آخر درسیما ہر طفل میتواند یک کلان رابا خود ببرد بدون تکت مرامیگد آرند .

میکویم :

نخیر در این فلم بالاتراز سن شصت را اجازہ نمید ہند . در فلم چیزہای است کہ دیدن آن برای تو خوب نیست بہ خانہ بنشین و درس بخوان .

من لباس می پوشم . روزہی آئینہ دیر خود را نگاه میکنم . بدن اینکہ بہ چشمان اشک الود آنها نگاه کنم آہنگی را زمزمہ میکنم . ہیچ توجہ نمیکم

ازین حرکات من ناراحتی آنها بیشتر میشود .

و در این وقت بلی مادرم وارد میشود . بلی ،

مادر حقیقی ام و مرا از خیالاتم بدر می آورد .

چہ چوت میزنی ؟ نانت رابخور ببین

بہ چی شباهت پیدا کردہ ای دست و رویت رابشو .

از ما پرسیدید کس بشنود!

عبد السلام سرباز خارتد و ری
از بلخ پرسیده اند ؟
- آیا احمد غوث زلی در مزار -
شریف وظیفه دارد یا در کابل ،
اگر در کابل وظیفه داشته باشد
چرا زیاد تردد و اطراف روضه دید
میشود اما تقریباً چند مدتی است
لا درک شده ما سخفه به تشویش
همتم ؟
- خودش میگردد : ((نه))
بیهوده گرد گوئی آن دلدار
میگردد)) تشویش نکنید همسایه
روزها او را زهم در مزارش بسف
خواهد بود .

فروغ و فرح از کارته پرسیده
اند ؟
- سیماجان ترانه چرا ((ترانه))
تخلص می کند ؟
- به نظر شما چینی تخلص کند ؟
- آیا بر سر سلام سنگی اصلی
است یا نقلی ؟
- احتیاج نکرده ایم ولی فقط
میدانیم ریش هنرمند سینه
از خود تراست اما اختیار آن از
دایر کتر .
- آیا حقیقت دارد که غوث زلی
میخواهد هیروی قلم شود ؟
- شاید وقتی که به هند سفر
داشته دلش بیخ زده باشد اما
اکتوب نه .
- چرا محترم ف عبادی از نشاش
کردن نام خود می هراسد ؟
- جواب شانرا وقتی با او مصاحبه
انجام دادیم از خودش می پرسیم
- چرا مجله سیاورن میخواهد
مصاحبه چند هنرمند محبوب
را در یک شماره نشر کند ؟
- یگان د نفعه بعضی چیزها
از پیش مجله هم خطای خورد .

عاده انور زلی پرسیده اند .
- آیا نظر شامل آهنگهایش
را با خاطر خانش می خواند یا اینکه
بارد عاشق شده ؟
- میگویند و آه پرسوز از دلی
پرسوزی خیزد !
- چرا اسد بد یخ فروستی
نمیکند ؟
- دلش با سنگش !
- رحم مهر با چرا در چند ماه
بعد یک موتری خورد ، آیا عاشق
کس شده ؟
- عشق را به موتری چسی
- سلام سنگی چرا سنگی
تخلص می کند ؟
- دلش آن است که خفتگی
تخلص کند ، سنگی بخاطری که
از سنگانه پنجشیر است .
- چرا غوث زلی همیشه
خندان و ظاهر هوید اجگر خور
به نظری رسند ؟
- چهره شان را که دیده ایم
در امور شخصی شان چه غرض
دارند .
- آیا فیض کابری هروسی کرده
و چند طفل دارد چرا در تلویزیون
دیده نمیشود ؟
- هروسی خورده ، در مورد طفل
داشته شان هم شکی نداریم
اما اینکه در تلویزیون چرا اورا نمی
بینید گناه خودتان است .
- فرهاد در یاد ریوهنتون با تلم
لایلاها شناسایی دارد یا تنها
لایلاي خودش را میخواهد ؟
- اشتباه نکنید یک دل یک
دلبر میخواهد .
- ولی تلاش با سلام سنگی چه
ارتباط دارد و چرا تلاش تخلص
می کند در جستجو و تلاش کیسه
تخلص شخص به معنی آن نیست
که همانا میخواهد .



پرده فروشی حاجی هاشم
پرده فروشی حاجی هاشم
پرده فروشی حاجی هاشم

کدیس : در خیر جا میزند
پرده فروشی حاجی هاشم

فروشگاه برادران

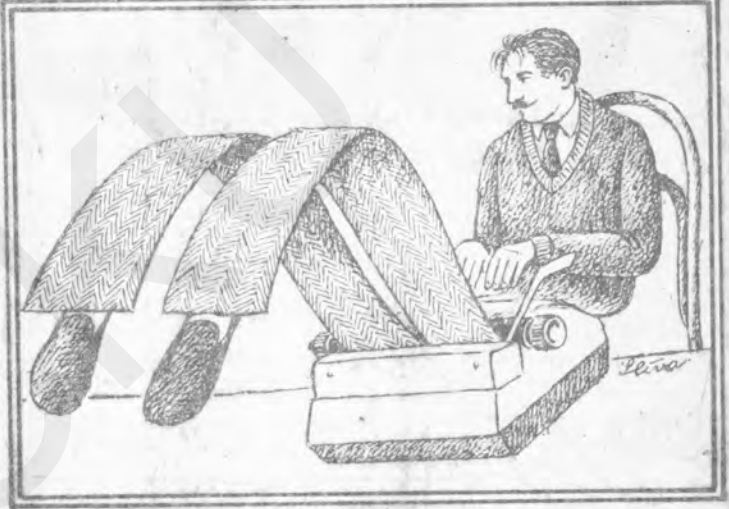
فروشگاه برادران که جدیداً به فعالیت آغاز نموده
تازه ترین لوازم آرایش ، خوشبو ترین عطریات و بهترین
لباسهای بهاری . مود روز را بدسترس مشتریان محترم با قیمت
های مناسب قرار میدهد .
همچنان فروشگاه برادران محافل خوشی و سرور شما را
نلسپرد اری مینماید و عکسهای رنگه بر میسر دارد .
فروشگاه برادران همیشه در خدمت شماست .

کدیس : خوشی رفین
مقابر لیله پیچ کله



دستخاډ فغښتی

پاڅون ليکنه



فسوارته ولي فسوار وايي؟

فسوارد نم له وارښخه اغستل شوې . مگر فسواره نم کي نه چول کيزي بلکي فسواريان هغه په خوله کي اجوي اويا هم د فسوار و پوښ لول چي مرغزي فسوار ورته وايي زمونږ نميني بخواني سيزايان اويا د غو فسوارومينه وال يې په بزه کي اجوي او ورياندي پرغښتي چي په دي حساب که هغه د ول ته چي په خوله کي اجول کيزي (خوله وار) او هغه ته چي په بزه کي اجول کيزي (بزه وار) ويل کيد اي نوماسبه خبره وه . خو پيسا هم د دي ليار چي د خولي او زبي د واروه لار يه نرسده . نو د قسه خبره به د ويره تينگه نه پيسو مگر د فسوارو د گټي په هکله بايد ووايو چي فسوار ي شميره گټي لري او هغه عبارت دي له :
۱- فسوار د فابولياندي يني برخي ته د پرکک کانکي د پيالونه جوړ وي . لکه چي د چونسسي اندازه يې له تمباکو خښه زياته ده .
۲- په خوله کي بند پرايغا پوسه

مخکي له دي چي د زير بست مرحلي ته ورسيږي . د خولسي له پنجرې څخه باسي او په دغه ازاد يدي کي وريره مرسته کوي .
۳- د پيسوله باطله کاغذ ونوڅخه د سر ي جيوړنه پاکوي .
۴- اوله دي ټولو زيات د خولسي د مشکود د کان د خوشبو يسي په زياتوالي کي ترټولو مؤثره طريقه اوله ده .

کاغذ پيراني

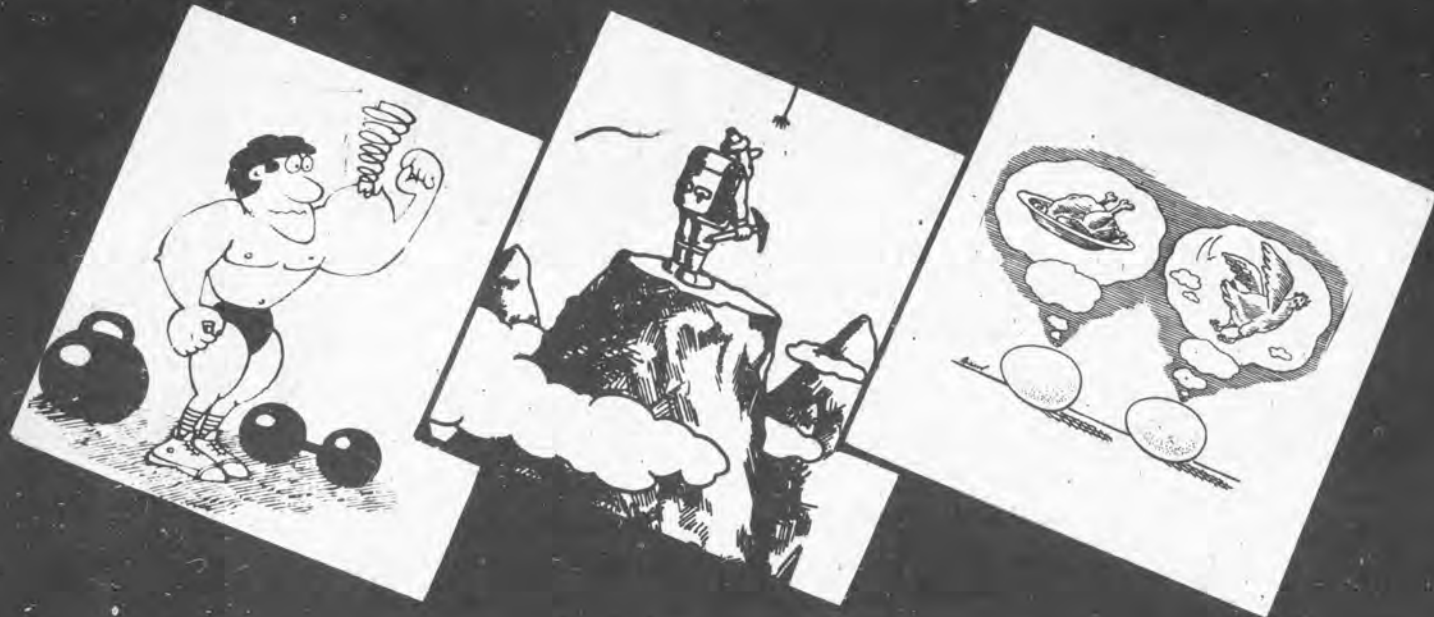
کاغذ براني کاغذ الوزولو عمه وايي او په دوه ډوله ده : لومړي ډول يي کاغذ پيراني يا ((گوني پيراني)) ده چي الوزونکي يې په کوشو ، پس کوشو د کور په انگر وني او د پاموسو په سرو پوهانه الوزوي .
او دوهم ډول يي رسي او اد اري کاغذ پيراني ده چي الوزونکي يي د دفتر په انگر وني او اد اري ميزونو د پامونولياسه الوزوي .
دغه د مکي پونو او اسکلا موصو کاغذ پيرانيه تکره او پسرلا يي کاغذ پيراني بازار د ويره د پوميز له سرڅخه بل ميزه اوله پود نغري .
څخه بل دفتر چي الوزوي چي له سترگو پناه شي .
د دغه ډول کاغذ پيراني لايمن نم چي د ليو په فرهنگ کي ثبت او راجسټريوي عبارت له پيروکراسي څخه دي .

احکام

نوټوي پيشنهاده د پيرواد توليد د فابريکي د اساسنامي خلاف رحيه لري . لطفاً دي د ضراحي د حمام ترخ د چسره د پيروا په د پک پسي وسپزل شي .
(...)

پيشنهاده

داسي څوک به د پيرلز پيدائس چه په بناړکي اوسيزي او د حمامونو ترخ يي د چرگه د پيرواد د پک د پاسه څوک نه وي ليد لاي . دغه چرگه هغه ساده چرگه نه دي چي د سپيد چاود په مهال زمونږ د پيدار هيواد وال د سهار لمانعه ته را پاتوي . بلکي د پيروا توليد ولو جوړه فابريکي ده . لکه چي د بناړ د هر حمام په مخ کي دغه ډول خارق العاده چرگان دوه دري مياشتي پسه پوله پسي ډول د پيروا په د پک کي ويشول کيزي او توليد شوي پيروا يي له سر او مسالي سره زمونږ د هغو هيواد والو کولس تودوي ، چي د ساره حمام له سر و او پوڅخه نوي راوتلي وي .
که څه هم د دغه چرگه له پيروا څخه زمونږ په زرگونو ته بناړيان د توليد په دغو دوه دري مياشتي کي ټه اخلي ، خود دي لياره چي له دي گټوري پيروا څخه څوک محرم پاتي نه شي نو سوسط مقام ته پيشنهاده کيزي چي دغه د پيروا توليد روڼکي چرگان دي د بناړ د څښاک د او په ليدو څه گانو کي واچول شي . خو محتمم بناړيان د هغو سره پيروا د نلونو له لاري اخلي او په خپلو کورونو کي يي له ويشولو او د سر او مسالي له اچولو وروسته دغه خوندي وړه او مزه داره پيروا تپول کال نوش جان کسري .
(په درناوي)
(...)



خوړی خوړی خبری

سوال او جواب

يو تن :- له هغه وخته چې زما په ياد نيزي د هر کال په ياي اود راتلونکي کال په پيل کې د شينوالي اوسمورتيا په خاطر يوزيات شمير لول لول ميوه لرونکي اوس ميوه ونې د بناړيه واټونو پارکونو اوټپو کې کرل کيږي .خود بناړ سپيره او خاورين مخ کال په کال لايسی خر او سپيره کيږي . اياويلی شې چې هلت پې څه دي ؟

بل تن :- بې مخايه تشوېش مه کوڼه پروانه لري که د بناړ پارکونه اوسې نه شته کيږي . ځکه په عوض کې د کابل بناړوالی د تنظيم او سرسبزې په رياست کې کال په کال لسو اونيوي بڼونه راشنه کيږي .

يو تن :- ترټولو زيات چاي څښونکي څوک اوڼه کم مخاي کي دي ؟

بل تن :- پان اگه شوي ده چې ترټولو زيات چاي څښونکي د ولتي اد اورو سي کارکوونکي دي او هم د ياد ولور د چور د چاي له لگنت سره جوخت د برېښنا د نړوي لگنت هم

په دغو اد اړوکي تر مرکزيانو زيات دي . ځکه چې چاي پې له (اب گرس) اود برېښنا له منقل څخه نشي تياريدې .

يو تن :- اياويلی شې چې هنري له څه نه وايي ؟

بل تن :- هنري له لې هغه فالمنالی له لې چې د هنريه خاطر نه بلکې د پيسود تر لاسه کولو په خاطر د بناړيه هوتلونوکي د غز لوړ وونکو د ستگا ووله لاري په خپلو کورونو وروايس هنره غز ونوسره د خلکو د غوږونو پردي خپروي اوماغزه پې د سر په اوڼگ کې ورته اړه اړه کوي .

يو تن :- هغه کار چې په نقش او پلان برابره دي خوتول کال دوام لري کم کار دي ؟

بل تن :- د اکاره هماغه ناحيه او کوڅه کې دي چې ته اوسيزي اوهره ورځ پې د سره سترگو ونسي .

يو تن :- ونه پوهيدم .

بل تن :- چې نه پوهيزي نو بعد رته دوام چې د اد برېښنا د کيبل د تيلفون د مزو نه اوبود نلوسو او نورو کيښدنې دي چې تول کال ميله نقشي او ټاکلي پلان څخه د بناړيه کوڅوکي دوام لري

افخاري نگران

افخاري نگران هغه څوک دي چې په بناړي سرويس کې د روازي تر خواڅوکو باندې کيږي ځکه مجبور دي د هر چا د پوښتنې په جواب کې روايې چې سرويس پلانکې مخاي ته شي .

خواران ملامت به دي

مئل دي چې وايي : په پوه باندې چې دوه شې زياروخ بري توره شپه شې .خود بناړوالی کار کوونکي د نيمگړ تيا ووله کبله د يو او دوه انتقاد وتولاندې نه بلکې د انتقاد ونواو پيشهاد ونوتر ايسار لاندې سه ساه نه شي ايستلاي نو په دې باندې به پې نه ملاعتو چې ولی د بناړنرخونه نه کشفوليزي .

څڼه اوڅڼه وهل

اوريدلی شې دي چې په نورو ملکونوکي د بازار په ټولو مټا سر باندې د هغه ټاکلي او ټاټبه بيه ليکل شوي وي . او چاته د دې ضرورت نه پيدا کيږي چې د يو جنس

په اخستلو کې جنې ووهي . خو په څڼه اوڅڼه وهل زمونږ د خلکو د ژوند له نيمای زياته برخه - تشکيلوي . دغه لغت امکان لري چې د نورو زياتو هيوادونو په قاموس کې نه وي . او هدا علت دي چې زمونږ د جنې وهلو د لغت په درلودلو سره د څڼې والی ژبې د لغوي قاموس د فني والی او پراختيا د هوه کړلی شو .

د دغه لغت د استعمال او فعاليت ساحه د ويره پراخه ده چې که څوک غواړي يود سته پياوړ واخلي نولس د قېمې بايد له ترکاري پلورونکي سره چي ووهي . زمونږ له جنو وهلو سره د ويره عادت شوي يوچي حتی د کړونې مغازو څخه د د ولتي ټاکلي بيه په مقابل کې د جنس اخستلو لپاره هم چي ووهو . او ملامت هم نشي ځکه چې په بناړ کې له هر پوه پلورونکي څخه چې څوک کم شې اخلي نو د لسو افغانيو شې په سلو افغانيو بيه کوي . چې د جنې وهلو له برکته اخستونکي هغه په نيمه بيه يانې پنځوس افغانی او پلورونکي پنځه چنده لوړه گټه تر لاسه کوي .

خوسره له دې چې په جنو وهلو کې بې ساري يو لکه د رملتونو څخه د دارو د رمل اخستلو په وخت کې هيڅکله چي نه ووهو . او د رملتون د خاوند له خوا چې هر ډول له وخت څخه تير درمل په هر خوږه لوړه بيه را کړل شي پسې له مخنده يي اخلو .

برای کودکان بزرگتر پنداره ایتم

ملکه برفها

در شهری بزرگ بچه بی که
(کی) نام داشت و دختری که
اورا (گردا) می گفتند زنده کسی
میکردند. آنان در تابستان با هم
در کشتزارها بازی میکردند. وقتی
که برف بارید آنان هنوز هم
شان را گرفته برای لغزیدن به
پاشین تپه ها شتافتند.
یک روز (کی) با سورتهاش
به میدان عمومی رفت که با بچه
های دیگر بازی کند. در آنجا
متوجه یکی بزرگی شد که به رنگ
سفید نفاش شده بود کسی که
سرو صورتش را در چوشتش سفید
پشمی پیچیده بود و کلاهی به

ترجمه: نظری آریانا



سرد داشت در آن نشسته بود.
یکی ده باره دور میدان گشت
(کی) سورتها اش را به آن پیوسته
و تیز تیز حرکت کرد. سرانجام به
یکی از جاده های پیچیده که
از میدان میآید. برف سنگینی -
شروع به باریدن کرد و (کی) اند -
پشید که اگر خانه باز کرد بهتر
خواهد بود. او کوشید که سورتها
اش را باز کند، اما دید که رهایی
یافته نمیتواند.

آنان هر چه تند تر مانند باد
پرواز کردند، از زمین جدا شدند
روی حصارهای باقی بلند شدند
سرانجام یکی بزرگ ایستاد و کسی
که آن را میزند بر خاسته در این
دم (کی) دید که خانسی است
بلند بالا، باریک اندام و به گونه بی
خیره کننده سفید.

او گفت:
- من (ملکه برفها) استم؛
نمیخواهی بیایی ببینی کدر چه
جای قشنگی زنده گی میکنم؟
بچه کوچک آنقدر خنک خورد.

بود که نتوانست جواب بدهد.
بنابر این زن پیش آمد و او را از -
سورتها اش کشید و به لپوش خود
نشاند و بوستین فراخ را به دورش
پیچید. آنان با هم به پیش
تاختند.

زمستان برای (گردا) که همبازی
خود را از دست داده بود و راز و
دلتنگی کننده بود روزی در بهار
او در جنگل میگشت. بیزنی به
نزدش آمد و گفت:

- طفلک من، بیا که زیباترین
باغ جهان را برایت نشان بدهم.

(گردا) که عاشق گلهای بود،
بیزنی را دنبال کرد و او (گردا)
را از گذرگاههای بادگونی پالاخره
به باغ یاد شده رساند. (آخ) بقدرد
خوب و مقبول (گردا) در آنجا تمام
انواع گلهای هر فصل گرد آمده
بود و (گردا) روزهای زیبا دی
در هوای گرم و آفتابی آن بازی می
کرد.

بیش از آن که وی بداند،
زمستان بازم فرار سپید بود، روزی
کلاهی سیاه به آنجا آمد و به جست
و خیز روی برفها پرداخت.
کلاغ گفت:

- کلاغ! کلاغ! اگر بدانی که من
چی میدانم، خوشحال خواهی شد.

(گردا) پرسید:
- چرا، توجه میدانی؟
کلاغ گفت:

- من میدانم که (کی) کجاست.
دل (گردا) یک بار چله
هیجان شد.

- آه! آیا او هنوز زنده است؟
تو به من میگویی که چگونه میتوانم
بقیه صفحه (۹۱)

محتی بر چگونگی ادبیات کودکان

بیاناریایی

بقیه از شماره گذشته

نویسنده گان و مترجمان ما بر محور گرایشهای
متحجر اخلاقی و اندرزدهی چرخیده است. بنابراین
این و با نظر داشت اصول و معاییری که در مقیاس
جهانی شکل پذیرفته اند. ناگزیریم به شاخصها
و موقعیتهایی توجه نماییم که در سالهای اخیر
پدید آمده اند.

اما نخست به صراحت باید گفت که موقعیت
کلی کنونی ادبیات ویژه کودکان و نوجوانان در کشور
ما هنوز هم آنگونه از ابعاد و نارساییهاست
محدود و بی تعالی نزاران در کار سرایش و اثر پند
و داستان و نمایشنامه ویژه کودکان و نوجوانان وجود
دارد، دیدگاه های دست اندرکاران ادبی
ادبیات نامشخص و سطحیست. کوشش در آفرینش
بامسولیت، رنگ و روغن ندارد. دروغ و تقلب
در ژرفای بسیاری از برداخته های شعری و -
داستانی سایه آنگونه است و سرانجام نمونه های
کم ارزش و بی ارزش، که گاهی از راه رادیو و
تلویزیون و نالی از طریق برخی از نشریه ها
به خورد کودکان و نوجوانان داده میشوند، از -
خصلت و ماهیت ادبیات بیرونند. بیدارگزاران
بی بهره اند. از سوی دیگر، اگرچه اقدامات عملی
سالهای بسین نظیر گشایش بخش ادبیات
کودک در انجمن نویسندگان افغانستان، تجدید
نظر بر نصاب تعلیمی مکاتب دوره ابتدایی،
تاسیس کانونهای ادبی در برخی از مکاتیب
شهر کابل، کوششهای اختصاصی رساننده های
بقیه در شمار آید.

یا:
نصیحت بشنوای فرزانه فرزند
که پادا یارت از عربد خداوند
زهر بندت بود این بهره مندی
که در وقت ضرورت کار بندی
اگر خواهی سعادت دانش آموز
شوی تا بر مراد خوشبخت
هوای عیش و نوش از سر به درکن
به سن کودکی کسب هنر کن
به خوشبوشی و خوشخواری مکن خوی
به تحصیل کمال نفس کن روی
اگر باشد شب تاریک اگر روز
قبول رنج فرما دانش آموز
(جامسی)

و یا:
(مال یاریوفا و محبوب نباید ار است، از و
حسابی نباید گرفت و به متاع فانی دنیا
فریفته نباید شد. من بسرخود راه حلیه ادب
بیاراسته ام و خزانه های مکان اخلاق برای اوند
نهاده ام، مال در معرض فنا و زوال است و ادب
ایمن از فقر و انتقال...)

از کتاب ((اخلاق حسنی))
باری چنین طرز پیش و نگرش تا آغاز دوره
معاصر دوام داشته یافته تمامت کوششهای شامران

مودهای سال ۱۹۵۸

آبس رنگ سال است

بازهم هیپنی ژوپ

بادگرگونی طبیعت و آغاز د و باره فصل رویش انگار در اعماق روح و احساس انسان هم یک چیزی در حال تحول و بازآفرینی است. دلش میخواهد با آواز نو، فصل تازه از آرزوها، خاطره ها و حتی عشق بروی وی گشود و شود و همراه با تغییر درونی ظاهر انسان هم دستخوش تحولی شگرف میگردد.

سال نورنگ آید و آثر را از گنبد شکوهند آسمانی و هاله آبی رنگ دریاها گرفته است و بدین ترتیب رنگ آبی آسمانی و گاهی تیره تر آن را بحیثیت رنگ سال انتخاب کرده اند.

در آرایش و تزیین موها تغییری زیادی نیامده است و به همان سبک سالهای ۸۶-۸۷ باقی مانده است. در سال ۱۹۸۶ - عیسوی بود که در عالم آرایش - گیسوان بلند و شاعرانه خانیمها و دوشیزگان تحول شگرفی آمد حالت زلفان بلند و شاعرانه ناگهان دچار تغییر شده و جایش را به یک نوع شیب نیمه مردانه و تا اندازه خشن سپرد که گاهی آنها به شکل خاص درمی آورند، یعنی از دو طرف بکلی کوتاه، به اندازه نیمی مردان و در قسمت وسط سر همچو تاج خروس باقی می ماند. در قسمت آرایش مو از تونیک، شکل دادن مو، که در کابل بنام تونس معروف شده استفاده میشود.

در قسمت آرایش روی و چشم ها، بیشتر توجه به عمل میاید تا سادگی و دخترانه بودن آرایش

حفظ شود و این درست مخالف شیب سالهای پیشین است. در آرایش صورت اسامال از رنگهای نارنجی گلابی و بنایی روشن - استفاده میشود و برای سایه چشمها بیشتر آسمانی سبزو فولادی روشن استعمال میشود.

در انتخاب لباس بهار اسامال ارمان آورنده، دوباره مد مینی است که از دهه بدینسو بکلی از خاطره ها محو شده بود و حالا دوباره جایش را در سالن های مد و زیبایی و محافل رسمی و خصوصی با آرایه مدل های پلیت در مورد انتخاب پلوز و جاکت از شمشیرهای بازر و گشاد تر برای بهار استفاده میشود که با بطون های نیمه و تاج با میخته میشود و استعمال فیلتر متناسب با رنگ و تنه لباس با آن در برازندگی آن می افزاید.

برای چشمگیر ساختن بیشتر از گوشواره های بلند و آویزان برای گیسوان نسبتا بلند و چسبک های پر رنگ برای موهای کوتاه تر استفاده میشود. بعضی مواقع انتخاب یک حلقه گوشواره بلند در یک طرف و در گوش دیگر صرف یک میخک کوچک برآزندگی به خصوص به چهره میدهد.

در مورد رواج مد مینی ژوپ باید گفت که آرایه این مد در کنار شیب های بلند، دامن های راست جاگه او و همچنان دامنهای بلند اورب قرار گرفته است و ابدا نمیتواند راه استفاده آن مد ها ی کلاسیک و بلند را سد کند.



با حوراک فروشی

مشتری آتری شوید

خوراک نورس مطبوعی که تازه به تعالیت الحار بوده، آلبام شیرینی های لذیذ، کیک و کلهبچه، بیسکویت های خوشمزه و غیره خوراک باب را برای مراجعین محترم عرضه میدارد.

کدرس: چارراه صبر یعقوب
رفیق دکا نهار یک متر

فروشگاه
حیات

هر نوع لباسهای زنانه، مردانه، طفلانه، وسایل آرایش و غیره لوازم مورد نیاز خانواده ها را مطابق به مورد روز با قیمت های مناسب خدمت مشتریان عرضه میدارد.

کادر: از قلم نگار خانم...



تخت و تاج

علا الدین غوری ((جهان سوز)) در سال ۱۱۴۸ میلادی شهر غزنه تصرف کرد و دستور داد تا عروس شهرها را به آتش بکشند و عزه زیبا هفت شبانه روز سوخت به قول مناج السراج جوزجانی: ((. . . درین هفت شبانه روز از کثرت مواد دود و چنان هرا مظلم گردید که شب رامانستی و شب از شعله های آتش که در شهر غزنین بسوخت ، هوا چنان روشن میبود که بروزمانستی و در این هفت روزه ست گشاد و غارت و کشتن مکار بود هر که از سرد ان یافتند بکشتند و زنان و اطفال را اسیر کردند و فرمان داد تا اجساد و سلاطین محمودی را از خاک بر آورند و بسوخت مگر سلطان محمود و مسعود و ابراهیم را ((. . .)) بعد از آن علا الدین یک هفته دیگر در کاخهای ویرانه سلاطین غزنین نشست و به شراب و عشرت پرداخت در همین روزها ابیات ذیل را در مدح خود سرود و مطربان را فرمان داد تا چنگ چغانه بگیرند و او را در جشن استایش و ثنای خودش همراهی کنند :

جهان داند که سلطان جهانم
 چراغ دود آفتابا سیانم
 علاء الدین حسین بن حسینم
 که باقی باد ملک جاودانم
 جویر کرد و نه دولت نشینم
 یکی باشد زمین و آسمانم
 امل مصر عن گرد سپاهم
 اجل بازیگر نوك ستانم
 همه عالم بگیرم چون سکنم
 به هر شهری شهری دیگر شانم
 بر آن بودم که از او باش غزینم
 چورده نیل جوی خون برانم
 ولیکن گنده پیرانند و طغان
 شفاعت میکنند بخت جوانم
 ببخشیدم به ایشان جان ایشان
 که بادا جان شان بیوند جانم

همه باجوا هر دانه نشان ، آویخته بود و چهار مجسمه انسانی در زمین از جهات اربعه تخت باد ستعا و عمود های یازید و تاج زرین را بر فراز تخت زرین انراشتند نگه میداشت تا سنگینی آن بر سر سلطان نباشد . سر و کلای سلطان هم در زیر این تاج بزرگ قرار میگرفت .

تخت و تاج
 سلطان مسعود غزنوی
 ۱۰۳۰ - ۱۰۴۰ م

بیهقی مورخ بزرگ آنروزگار که روز تاج پوشی مسعود را به چشم خویش دیده بود ، میگوید : ((هر کس تجمل و زینت آنروز دید ، پس از آن هر چه در نظرش میسج بود)) .
 و این همه تجمل و اسراف در شرایطی بود که اکثریت قاطع دهقانان و عوام الناس بیشتر از چند دهه در همی در راه عایدی دیگرند اشتند و بان درهم هابا بخور و نمیر زنده گی به سر می بردند .

تخت و تاج طلائی سلطان مسعود غزنوی در طول سه سال به مصرف میلیون ها درهم ساخته شد . تخت و تاج هر دو از طلائی سرخ و به جواهر گرانبها مرصع بود ، و بازنجیر زانودی از سقف کاخ آویخته بود . از تخت تمثالها و صورت هایی چون شاخ نبات ،

آخر آن دانشمندان ضمن جستجو در یک تپه کوچک در اندریا بجان شوروی ، جمجمه هفت هزار ساله را با یک بریده گی د فین بیضری شکل در یک طرف ان کشف کردند .
 بریده گی در جمجمه نشان دهنده آنست که هفت هزار سال قبل بالای آن جمجمه عملیات جراحی مغز صورت گرفته است .
 دانشمندان طب که جمجمه را مورد آزمایش قرار داده اند ، میگویند ، که این شکاف بیضوی شکل در واقع قدیمی ترین اثر و درک جمجمه شگافی در قریه ((آکادم)) در جمهوری اندریا بجان شوروی میباشد . آنها اذعان میکنند که این عملیه جراحی پیچیده و دشوار توسط یک تیغ چغاقی صورت گرفته است .

تپه شاد در جمهوری شوروی

ثروتمند ترین آنها بوده و ۳۴۰۰ میلیارد پوند استرلینگ معادل ۸۷ میلیارد دلار ارای دارد .
 مجله بول می نویسد که بریتانیا در ارای میزند .
 خانواده با بیشتر از ۲۰۰ میلیون پوند (۴۴۰ میلیون دلار) ارایسی و بیست هزار میلیون می باشد .
 با ساس کتاب ((ریکارد های جیمینس)) ثروتمند ترین مردم امریکاسام موریلتن است با ثروتی معادل ۴ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۷ .

نه تنها ملکه ، بلکه پولدار قرن زنی جهان
 الیزابت دوم ملکه انگلستان که ثروت و دارایی شخصی او محرم نگه داشته شده است ، ثروتمند ترین فرد بریتانیا میباشد با ساس لستی که در مورد او صد نفر ثروتمند ترین افراد انگلستان از طریق ((مجله بول)) انتشار یافته است ، ملکه الیزابت

در زمین دوستان

درین روز ما مردم پیران محمودی، سوسیالیستی هنگری از ۲۲ -
میه سالروز آزادی انکتور از یوغ تسلط فاشیسم تجلیل به مسلسل
آوردند. به این مناسبت، به مطلبی پیرامون جنبش باغداری در
مجارستان توجه کنید.

دومیلیون باغ کوچک

جنبش باغداری در هنگری
روزتاروزان میگردد. عدد زیادی
از باغداران آماتور، به پیشرو
میسو مهاوترکاری در باغهای
کوچک که در اطراف خانه مسا
ویا خانه های بیلاقی شان ساخته
اند، مشغول اند. بطور مجموعی
دومیلیون باغ کوچک در هنگری
موجود است. این رقم بیه آن
معناست که اگر اعضای خانوادہ
های باغداران را در نظر بگیریم،
تقریباً نیم نفوس هنگری به اینگونه
باغداری سروکار دارند. این
باغها تقریباً نیمی از سیووترکاری
و در سیم انگور کشور را تولید
میکند. ارزش مجموعی تولیدات
این باغها، سالانه به یک ملیارد



و پنجم و بیست و میلیون ریال است
فام های بزرگ کمک میشوند
فام های بزرگ، بذور، بذرافشان،
ادویه ضد آفات نباتی در اختیار
این باغها میگذارند. همچنان
ماشین و آلات صنعتی، را برای
باغداران به کرایه داده و خدمات
خرید و فروش را نیز انجام میدهند.
در سراسر هنگری کلب های
باغداران در فعالیت اند. این
کلب ها باغداران را گرد هم آورده
وزمینه تبادل تجربه و معلوما ت را
بین آنها فراهم میسازد.
باغهای کوچک از جانب

چست آن، چنین است

- پورش است که جامه گناه را می شوید ؟
- آن که امین شهد است که نباید ش تا آخر چشید ؟
- آن شهد محبت است که نباید ش تا آخر چشید .
- آن که امین بند است که نتوان از آن فرجست ؟
- آن بند وجود خود است که نتوان از آن فرجست . زیرا آدمی
زاده بند بی خامی ها و هوس های خود است .
- آن می گسار کدام است که خم های نوشد و همچنان خاموش
است ؟
- آن می گسار سافراست که خم های نوشد و همچنان خاموش
است .
- آن دو چیز کدامند که چون می نژایند می کاهند ؟
- آن دو چیز یکی ماه است و دیگری دوستی که چون صیفر آیند ،
می کاهند .
- آن دو چیز کدام اند که کهن شان بهتر از تازه شان ؟
- آن دو چیز یکی شراب است و دیگری دوست که کهن شان بهتر
تا تازه شان .
- آن برنیان کدام است که بی رنگیز کبود است ؟
- آن برنیان فلک است که بی رنگیز کبود است .
- آن پل رنگین کدام است که برد ریای نیلگون کشیده اند ؟
- آن پل شکوف ، رنگین کمان و آن دریای نیلگون آسمان است .
- آن گوشتخواره کدام است که ما جملگی طعمه اوئیم ؟
- آن گوشتخواره گور است که ما جملگی طعمه اوئیم .

- باکد امین چشمه است که نتوان سیویر ساخت ؟
- با چشمه سراب است که نتوان سیویر ساخت .
- باکد امین شعله است که نتوان آتش افروخت ؟
- با شعله شبتاب است که نتوان آتش افروخت .
- آن که امین شمع است که جهانی باد ش خاموش نتوان کرد ؟
- آن شمع آفتاب است که جهانی باد ش خاموش نتوان کرد .
- که امین بهار است که تنه ایک بار است ؟
- آن بهار جوانی است که تنه ایک بار است .
- آن کیست که هر پیرهنش به اندام است ؟
- آن برهنه است که هر پیرهنش به اندام است .
- آن خرمن کدام است که از بیمودن کاهش نمی پذیرد ؟
- آن خرمن آرزوست که از بیمودن کاهش نمی پذیرد .
- دید و خورد را چه چیزی بندد ؟
- شراب است که دید و خورد را می بندد .
- جامه گناه را چه چیزی می شوید ؟

مردم میگویند

فیل هم در کوه کلان است .
 آب میوه و سنگ بجایش سنگین می ماند .
 مرغ بشک - جشن موش است .
 معمان لوده صاحب خانه را صلاح می کند .
 فرص کیم گویند نادان ، شنونده حتماً باید
 عاقل باشد .
 سرکه زنده بود کلاه زیاد است .
 جنگ دود و دست رهگذر را نکوست .
 ماهی را همه چیزش در آب است .
 تحمل ، طلای خالص است .
 قبل از شروع کار تنبل هم لاف میزند .
 آدم خوب عیب مردم را افشا نمی کند .
 هر کجا خواهی برو ولی وطن را از یاد میر
 دوست آئینه دوست است .

طفل بی پدر - یتیم ولی طفل بی مادر برده است .
 به هر راهی که خواهی برو ولی مردم را فراموش مکن .
 شمشیر هر قدر تیز هم باشد ، غلاف خود را نمی درد .
 کفش که تنگ بود فراخی جهان بدرد نمی خورد .
 نیکی کن بد را ببند از ! اگر آب نفهمید ، ماهی می نهد
 سراپ که سوار شدی ، پشت زین بت نشو .
 برای نابینا هر قدم جفراست .
 از ریش گرفته در بروت پیوند مکن .
 سگ عف میزند و کاروان می رود .
 بزرگان آغاز میکنند خوردان ادامه میدهند .
 آب ایستاده را چپک بقه میپوشاند .
 درخت خشک میسوزد ، درخت تر حاصل می آورد .
 هر گل بوی خود را دارد .
 آدم کند دندان در جستجوی چیز نم است .

موسیقی مثل ...

بقیه از صفحه (۴۱)

های شهرت ، بول ، آز و طمع
 و چور کردن مردم لیلان میکنند
 روزی نتیجه عمل خود را خواهند
 دید . و بگذار این لیلانی فروشان
 خود را با تمام کیفیت و کمیت لیلان
 کنند . جامعه هنرمند خود را
 دارد و همواره خواهد داشت
 تاریخ هنرمندش را میسازد و هیچ
 جامعه بی هنرمند سراغ کرده
 نمیتوانم . میخوام یاد آوری کنم
 که آما توران قدم و امروز هر دو
 از معارف آگاه ما برخاسته اند .
 بدین ملحوظ بوهنتون را باید
 مرکزیدایش و جمع آوری (هنرمند
 حماقت) در نظر گرفت . هیچ
 هنری منحصر به خرابات نیست
 آما توران همیشه بلند اره هنرمند
 بوده اند اما با وجود آن حرمت
 و همت خرابات محفوظ است .

سوال :
 از میان جوانان آما تور آیا
 مکن است منحیت اما هم را سابقه
 شایسته ترین شان را با دلایل
 موجه نام بگیری ؟
 جواب :

میخواهم بصراحت اظهار کنم
 که آخرین کسرت فرهاد درسا
 میتواند بلند ترین ویر محتواترین
 نمونه و سمبول برای مج نو آما توران
 آینده باشد . چه از نگاه کمپوز
 چه آواز ، چه موزیک چه اشعار
 و دقت تصویر های حساب شده
 و چه از نگاه ابدا هات مجموعه
 کسرت میتواند درس خوبی برای
 هر هنرمند باشد .

سوال :
 در مورد امکان اینکه رادیو ،
 تلویزیون برای جوانان مساعد
 نموده چه می گویند ؟
 جواب :

با این شیوه رادیو تلویزیون
 در های بدیروش خود را اغا هرا
 بروی همه باز کرد اما در واقع آنرا
 بروی مردم مانیکه لازم بود بست .
 ابتدا رادیو تلویزیون با این طرز
 تفکر که باید احساسات را بدیروش
 در هار باز گذاشت اما چون
 احساسات اولیه بی عمق و سطحی
 بودند در روزه های اصلی رادیو
 مردم اصیل بست .

سوال :
 اگر موافق باشید در دو کته
 گوری فوی میخوام محترمین
 و سازنده ترین همه یعنی هنر
 بومی و فولکلور را اضافه کنم شما
 چقدر با من هم عقیده هستید ؟
 جواب :

درست فرمودید من بیشتر از
 دیگران به فولکلور ارزش قایل
 بیشم که درین کته گوری بیشترین
 جارا دارد .

سوال :

برای آمانیکه نمی پسندید
 آیا گتنی دارید ؟
 جواب :

بلی میخوام با صدای جهر
 بگویم که : دهن ببندید دست
 بدارید [وساکت شوید]
 سوال :

در جهت رشد این هنر چه
 پیشنهاد اعمالی دارید ؟
 جواب :

اولتر از همه باید موسیقی را
 شامل تمام تعلیمی کرد .
 مانند داستان های دنباله دار
 فاکولته موسیقی : بیا هر دو درین
 دریک سطح بود ، استادان نیز
 (همانها) اند . و همتراز همه
 برای تربیت و آموزش موسیقی و
 بدیروش آن باید فشار مساعد
 ساخت .

سوال :
 وقتی به گذشته خود نظر
 میاند از یاد آیه آنچه که انجام
 داده اید بسنده میشود و یابه
 چیزی که انجام نداده اید
 افسوس میخورد ؟
 جواب :

هر زندگی کمی ها و کاستی ها
 پیش را دارد . همیشه انسان در
 آرزوی آنست که اگر خداوند
 را دوباره برایش هما میکرد میتوا
 نست اشتباهات زندگیش را تلافی
 کند . من نه تنها از گذشته ام
 راضی نیستم بلکه در آینده نیز
 برام رضایقه چندانی درسی
 نخواهد داشت و دلیلی هم برای
 برائت خود نمی آورم .

دولسی

باتی له (۳۹) مخ نه

خوشالی وه . ددوی تولو خپلوانسو
 په هغی خونیه کپ لمانونه سخت
 ستري کرل . خوئی ، اهنونه
 سندري خه بی چی له لاسه وشول
 هغه بی وکرل . دللازوي هم تول
 ملگري رابللی وو . خوزباتره ددویه
 هم ملگري بی دده سره یو بخای
 مسکري ته تللی وو . او هغوي هم
 سرتیری وو . دخپل ملگري یسه
 واده کی بی خوشالیو نصیب نمو .
 هو له بی نصیبه وو .

خلک واره اوزاره په دولی بسی
 لارل . په لالاکلواودده په کورنیه
 باندي داوړخ داختر وړخ وه ولونه
 سندري ، نغاوي خود چاخبره ، په
 خروارونوي . توله ورا د ناوي کورته
 په خوشیوکی ورتله . او په خوشالیو بی
 دولی د لالاکلواود کور په خوا را -
 روانه کړه . لای د ساز غزله لري -
 او ریدل کیده چی ددوی کوچی
 ته ددوی تر دولی خوشیوکی دمخه
 ددوی د کاوندیو د ووشهیدانو د
 جنازولوی هم رارسیدلی وي . د
 هغوي د واده دولی هم د سازونو
 په خپوکی راورسیده هو له مرگ
 اوژوند دولی د تللی کولیدنی
 کوچی په اوژد ووی .

دانا رانا رانا ری نو برمه .
 د سندري په خپوکی مخا مخ
 شووی []

درباط نامدها و مطالب ارسال شما

تورالی واحدی از پوهنځی هنرها!

ندا نستم که د و قطع به اصلاح خودتان (ناچیز) مال خودتان است یا اقتباس، باید جزئیات این مورد را با بنویسید به آرزوی همکاریتان، نگویید که با این چه ها کردید که باد - یگرانش کنید .

عبدالروف پیمان محصل مرکز تربیوی مخابرات

در مجله مطالب علمی را نشر می کنیم ولی به یک تناسب معینی راجع به سپورت نیز همین اندیشه را داریم، طالب مشوره های بعدی تان هستیم .

امان الله انترنی از احصائیه

مرکزی زود فهرتده اید یا اللعجب که طنز خود را چرا نخوانده اید نشر جتري را دنبال می کنیم، تازه ها تا مجله نشر می شد کهنه های شدند، بحکمه نامیلی را فراموش نکرده اید و همان طور که وده داده ام منتظر نتایج بعدی میباشم، ما نامه های شمارا جواب میگویم نه برومغان هورا شاید در شماره قبلی پاسخ نامه دیگر اشتباهات زیرنم شاد درج شده باشد

شمس علی شمس کارمند وزارت عدلیه

ای واقعه جله تنها سبب سرگرمی شماست با پیروشن و وق هنری و استیثکی هم از دوسه هرچه آید نیکوست شعرتان را به شاعر پروریم منظور مسوول صفحه شعراست و در مطلب کوتاه رادر - مجله بخوانید، در نامه دومی تان مطلب جالبی یافتیم آنرا چاپ می کنیم .

عبدالصمد احمدی از خیبر خانه

مقابلا از ماه سلام و تبریکی ما را به مناسب حلول سال نو بپزیرید . نکته ها را نشر می کنیم اما

مطلب دیگر یک نوشته اقتفا دی بود نه طنز، در مورد چگونگی طنز به مقالات متعدد در تعریف آن مراجعه نمایید .

اسدالله محصل انستیتوت دولتی طب

در جمع همکاران ما خوش آمدید، مطلب ارسال تان راجع به (زهر خوران) چین جالب بود شما نوشته اید کدر مارکیست کینگ بنگ چین مردم انواع حیوانات زهر دار در زهر، حلال و حرام را مرده و زنده بدست می آورند و با اشتعای زیاد گوشت آنرا نوشجان می کنند، نوشجان شان

نوزیه افشاری محصل پوهنځی حقوق

وقتی نامه تان بدست ما رسید شماره ششم زیر چاپ بود، اینکه در برخی شماره ها نامه تان پاسخ نمی یابد علت همانست که گفته اید، یعنی تراکم نامه ها در -

مورد نرهاده دریا و قهرامی باید بگویم که قهرامی شده بود که او با فرشته و لیلی کاری ندارد و در شعرهای او چنین نام ها اصلا نیست، بلکه در این تد اخل نرهاده دریا دست دارد و خلاصه هم اینکه نرهاده دریا هم با فرشته و لیلی سروکار ندارد، بلکه همان حرفی را که در اعتراضات محاکمه گفته صادتانه است. ورنه ما هم از آن ژورنالیستان خب و چپ نیستیم می بینید که زیاد شله گی می کنیم و پرده از رازهای برداریم،

محمد عتیق ابراهیمی

از ارسال مطلب ارزنده تان تشکر، چاپ مجله به دولسان مشکل است. مطلب ارسال تانرا به نشر می رسانیم .

سید ابراهیم پیامدی سر کنترل ریاست مطبوعه دولتی

تذکری را که شما در مورد

صاحبه وحید صابری نوشته بودید ما با خودی مطرح کردیم ولی آنها با رد یگر تاکید کردند که غلط نکرده اند و به دو چشم سر دیده بودند که همان شخص محترم هلال بود که در دروازه رادیو به او اجازه ورود ندادند و بدین محترم خیال .

عبدالمبین حمید محصل

موسسه عالی تربیه معلم کند هارا برادر عزیز به سلام تان علیک در مورد پرسش های تان باید بگویم که متأسفانه ما اشتراک در سطح ولایات را مدلا نمی پذیریم شما می توانید از طریق غرنه فروش مجلات بیهی در کند هارا مجله را تقاضا نموده و بدست آورید .

منیره سعود شاگرد لیسه

رایحه بلخی

از نامه بر لطف تان سپاسگزاریم

کله تان به جابود خواهر ما سنا احمدی طرحی را که به مجله ارسال داشته بود نه از خودشان بلکه از کتابی ماری تلغری که شما می گوید است ولی شاید آنها آن طرح را انتخاب نمودند بحیث شماراسالی به مجله فرستاده باشند شعر خودشان از توجه و دقت تان خوشحالندم

شکیار امش محصل پوهنځی ساینس

آزبخت بند، که همان سان بود که شد . نظر تان را در مورد جدول های بعدی در نظری کنیم تشکر از توجه و انتقاد تان

ناهید احمدی کارمند

د آریانا افغان الوتته

تشکر از نامه بر لطف شما . سعی داریم که کار بهتر انجام دهیم . در مورد کسی که معلومات خواستاید تعیین معلومات مشکل است زیرا آنها به خارج رفته اند . به شماره پنجم مراجعه کردیم، راست گپ اینکه کسی خجل هم شدیم غلطی در فهمید (مند) و (گر) است. به اصل مراجعه کردیم آنجا بود کارمند اما در تاپ شده بود کارگر، طوری که گفته اید حق به جانب شماست ما بشما جایزید هم با اداره مجله در تماس شوید .

خطاب آمان که بخواند نشر است با و نه کار پهلوی کشته

دوست محترم محمد یوسف درواری انسر لوی توری

نامه تان را خواندم . احترامات متقابل را نیز پذیرید برید ما از لحن نامه و انتقاد های تان نسبت به نشرات مجله در یافتیم که شما به مثابه یک انسر وطنپرست، خواهان آن هستید تا نشرات ما در مجموع عدی باشد . اما در نامه شما بعضی سالی مطرح شد که بعضی از علاقمندان مجله نیز در نامه ها و اظهار نظرهایشان ابراز امید دارند . مدعی از روی حسن نیت و عده می هم از روی - سو نیت و به منظور پوشانیدن ضعف کار خودشان : اما هر صورت ، ما در برابر دوسواں که اینجایا نجاگه شده و در نامه شما نیز روی آن اتکا کرده ، اظهار امید داریم .

- ۱- آیا نشرات مجله سیارون (کای) است ؟
 - ۲- آیا نشرات سیارون از مجلات خارجی بخصوص مجله ایران در دهه قبل در نامه روی می شود ؟
- از نظر ما کای کردن نشرات به معنای آن است که یک نشریه مواد، هنراوین ، کلیشه ها ، موضوعات معین وقتی تیب کار را از یک نشریه دیگر با کمالا و با تاخیر و زیاد نقل نماید و از خود هیچگونه ابتکار و وجهه نداشته باشد . البته بین مفهوم (کای کردن) و استفاده از خلافتان از تجارب مثبت دیگران باید تفاوت ماهوی قابل شد استفاده از خلافتان از تجارب مثبت جهانی در هر کاری و منجمله در هرصه ژورنالیسم امرطبیعی ، ضروری مفید است . (کای کردن) چیزی به غیر از تباله روی و عدم خلافت نخواهد بود . آنچه مربوط به نشرات مجله سیارون است ، باید به خوانندگان محترم توضیح داده شود که این مجله بر اساس استفاده مبتکرانه و خلاق از تجارب مثبت ژورنالیسم جهانی و تجارب

کار ژورنالیستی در افغانستان همارگونیده است . مجله سیارون در هاکلیشه صفحات اختصاصی مربوط به خود را در کلیشه ها و صفحاتی که صرف با سیارون زاده شده اند روایت می دهد و رجعا به شخص زندگی جامعه ما را احتوا می کند .

سخت های کار و موضوعات نشراتی در مجله سیارون نبر اساس تقلید از دیگران ، بلکه بر اساس موضوع مجله به مثابه یک نشریه خانوادگی تعیین گردیده است . ما در نشرات خود از تجارب مثبت ژورنالیسم جهانی استفاده می کنیم و در این امر هیچگونه مانعی وجود ندارد و نباید وجود داشته باشد . برای آنانیکه با اصول ژورنالیسم آشنا می ندارند باید خاطر نشان بمانیم که کار ژورنالیستی دارای اصول مشترکی است که هم برای مطبوعات غرب هم برای کشورهای سوسیالیستی و هم برای کشورهای (جهان سوم) همیست دارند مانند استفاده از زانرها ، چگرو - تکی کاربرد عکسها ، استفاده درست از عنوان اصلی و فرعی و در مجموع اصول دبزاین و غیره . . این اصول می تواند در افغانستان بکار برده شود ، یاد را بران و یاد را با لاله متحد و امریکا و آنانیکه از این اصول آگاهی ندارند کار خلافتان مجله را در نباله روی از تجارب ایران و افغان کشورد بگرمون میکنند .

البته نشرات ما از نظر شکل و مضمون می تواند مورد انتقاد بدام دوستان ما قرار داشته باشد . ما از انتقادات سازنده حمایت می کنیم و آن را می پذیریم . خطاب ما به آینده همکاری که در مورد کای بودن مجله صحبت می کنند اینست : دوستان دروغ نگویید و بهتر است کار خود را بهبود بخشید . خواننده عزیز ! ما در نشرات از یک اصل و آن اصل حقیقت و واقعگرایی بیروی می کنیم هدف ما که به پیروشن سالم انکار نامه است نه (سرگرم) کردن مردم !



پری اشکن



محمد علی ناهب



شمس جلی شمس



توریالی واحدی



محمد کریم حکیمی

اولین طیاره ربایى

اولین طیاره ربایى تاریخ در سال (۱۹۴۸) در ۱۶ ژوئن به وقوع پیوست. درین حادثه چهار نفر از دزدان مشهور چینی طیاره را که از موناکو به مقصد هان کائنگ پرواز کرده بود ربودند و تقاضای (۵۰۰۰۰) - دلار را نمودند. اما طیاره به اثر مقاومت خلبان و تیراندازی دزدان سقوط کرد که در نتیجه همه را کبکین در اثر منفجر شدن هوا بمبها جانهایشان را از دست دادند. فرستنده شمس علی شمس

سرخانی جاودان

• بیارتشید، که مرگ سرانتمند هزار بار از زندگی ننگین ستاره تراست.
۱- مردم رباب و ورود و زبان ملانئات مکن و بر آنچه میگوئی ثابت قدم و معتقد باش.
۳- حنکو با سید زبا سرخ ترین لهجه حق را بیان کنی و جز سبایت برورد گار، ازین عمل نتیجه ای نخواهی.
۴- زنها و یتیمان را فراموش نکنی و از بیچارگی آنها غافل مباشی.
عاد له انور عزتی

از دفتر عماید دختران

دخترانمانی :
عقیده دارد سجایای حسنه
دختران عفت و پاکد امنیست
زندگی مریوطه به وفایک دلسی
ویکرتگیست.
دخترروسی :
معتقد است که انسان
واقعی کسی است که به هممنهوان
کمک کند.
دختر امریکائی :
عقیده دارد عشق بیست
ناجعه است که در جوانی رخ
میدهد.
دختر برانسیوی :
معتقد است که چیز انسان را
خوشبخت می سازد آرزو نکردن
و توقع نداشته شدن از دیگران.
دختر انگلیسی :
عقیده دارد که زندگی بیست
عجنه تیا تر شباهت دارد هیچ
چیز زندگی و میانه واقعی خود را
حفظ کرده نمی تواند.
دختر آلمانی :
عقیده دارد که مرگ نتیجه
منطقی زندگیست.
ارسالی نفیسه (ناید)

موسیقی و قداوی

ری از کشورهای جهان به اثر تجربه های خویش نتایج خوبی بدست آوردند. چنانچه در کشور بردن اهل آنا زونی نتایج حیرت انگیزی حاصل نمود که توانست برای مرض بیخوابی که در آن کشور روه افزایش است توسط آلات موسیقی مختلفه به شیوه های مختلف برای تدوی مرض بیخوابی سعی و تلاش میکنند و حتی مرض سرطان و امراض دیگر را بواسطه موسیقی درشفاخانه ها تدوی مینمایند که درین اواخر مذاکرات بین دو کشور جهان و یک سلسله کنسورها روی این موضوع صورت گرفته است تدوی در بعضی موسیقی را وسعت ببخشند.
ارسالی محمد عتیق ابراهیمی

اگر به تاریخچه علم طبیب و پیشرفت آن نظر اندازیم خواهیم دید که در رهلوپ آن تدوی در بعضی موسیقی بخصوص در قسمت روانشناسی بی ارتباطی تاثیر نیست. چنانچه در قدم اول یونانیان قدیم موسیقی را برای تدوی و بیماریها مورد استعمال قرار میدادند. یکی از علمای یونان بنام جالینوس میگفت موسیقی برای تدوی گریدن مار و گردن بهترین وسیله است تا شخص مریض زهر مار یا گودم و درد آنرا کمتر احساس کند. و حتی در تورات اثر تسوت بخش موسیقی و معالجات آن به خوبی تذکر شده است. در سیمای

کمیاب شدن تخم مرغ

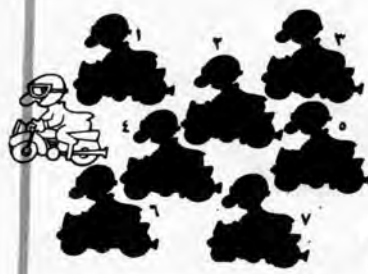
باز نوسند ماجرای تخم مرغ شهر برند از عزیزی تخم مرغ صبح تاشب با دلسی بر آرزو میکنم گریه برای تخم مرغ مرنکس دارم که کرده اعتصاب تا ببرد بالا بهای تخم مرغ شد فراوان نسا رنج و بیاز جای آن آمد بلای تخم مرغ گریه بینم تخم مرغی از قضا میکنم جان را فدای تخم مرغ موقع صبحانه خورده برادرم توپ بیست بانک را بجای تخم مرغ تخم مرغ چون نیامد گیر من شعر گفتم من برای تخم مرغ



نکته ها

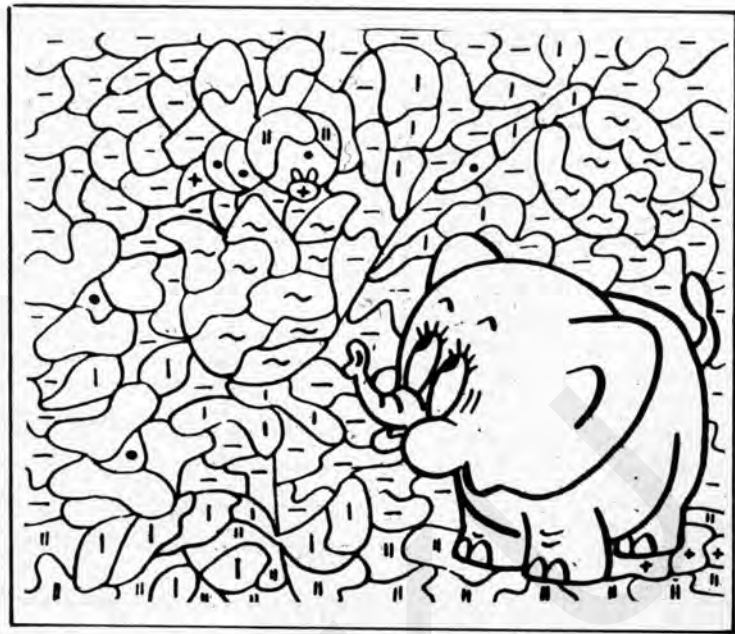
* در تمام اقدامات و افعال مراقب باش و جدان خود را - نیازاری ابرواقعا. باین ترتیب رفتار کنی هرگز کار زشتی از تو سر نخواهد زد.
* کوشش و فعالیت وقتی ثمر بخش است که از عقل و اندیشه الهام گرفته باشی.
* زنده همگی وقتی شیرین است که حاصل فکود انش خود را بچینیم.
ارسالی عبد الصمد احمدی

شوارز ویرال تمیز کنید

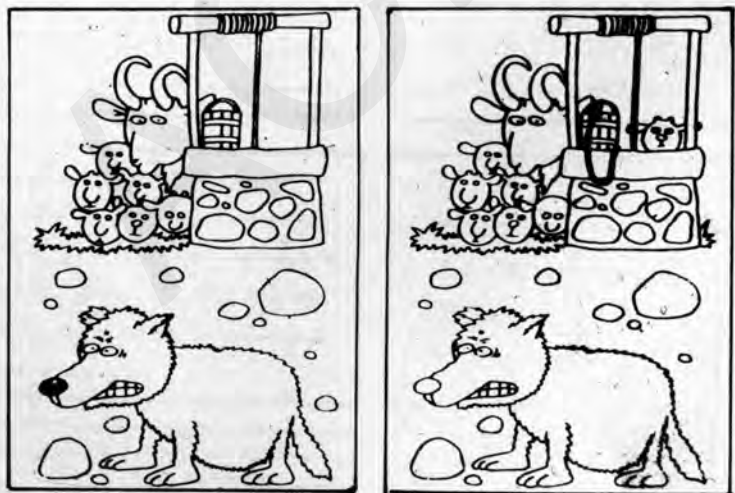


لطفاً شعرهای ذیل را تکمیل نموده و نیز غزل مکرل آنرا بسام بفرستید :

- از سعدي :
- آمد ي وه كه چه مشتاق ...
- تا برفتی زبم صورت بی ...
- از هلالی چغتایی :
- ترك ياري كردي وين ...
- د شمن جانی وازجان ...
- از سیمین بهبهانی :
- ستاره دیده فرو ...
- شراب نور به رگه های ...
- از حافظ :
- در همه دیرمغان نیست ...
- خرقه جای گرو و پاده ...
- از وحشی بافقی :
- من آن مرغم که افتگدم ...
- به يك پروازی هنگام ...
- از مولانا :
- نی حدیث راه پر خون ...
- قعه های عشق مجنون ...
- از نظامی :
- نخستین بار گفتش از کجایی ...
- بگفت از دار ملک ...
- از رهی معیری :
- ای سرو پای بسته ...
- آزاده من که از همه عالم ...
- از سعدي :
- پرغروسان چمن بست ...
- که به غواصی ابراز ...
- از حافظ :
- دوش وقت سحر از غصه ...
- واندران ظلمت شب ...
- از مولانا :
- ای آنکه از میانه کران ...
- بر ما زخمش روی ...
- از سلمان ساوجی :
- در زلف خویش هیچ واز او ...
- حال شکستگان گنشد ...
- از رهی معیری :
- چو گیسوی تو ندارد بنفشه ...
- چو طره تو ندارد بنفشه ...
- از هلالی چغتایی :
- روز تو روز است سرو ...
- در چمن یاران همه جمعند ...
- از حافظ :
- سحر د دولت بیدار به ...
- گفت برخیز که آن خسرو ...



زنگ آینه را تمیز کنید
نقاشی کنید و به ما بنویسید
که درین تابلوچی رایانته آید



این دو تابلوی
نقاشی شده

چه تفاوت دارند

از فروشگاه بزرگ افغان بخرید و جایزه بدست آورید .
از فروشگاه بزرگ افغان خرید نمایید بغداد شماست .
اداره فروشگاه بزرگ افغان باصمیمیت تمام در سال گذشته
به برنده گان مجله سیاوون تحفه های گرانبهائی تقدیم داشته اند
در سال جاری بازم شما جایزه های گرانبهاری ازین فروشگاه بدست
می آورید .
درین شماره این جایزه ها را در نظر دارد .
یک توپ بیراهن مردانه ، یک جوهر بوت مردانه ، یک شومب
بیراهن زنانه ، یک جوهر بوت زنانه ، یک جوهر بوت بچگانه .

لطفاً بگویید که کدام سایه مربوط
به موتورسایکل سوار است .

دوستانیکه حل دروست
شکلونه را فرستاده اند :

- عبد القاسم لطفی . محمد دارد .
- محمد پاری . یار محمد شیرزاد
- جاوید انتظار . محمد نسیم ساعی
- ناهد صافی . محمد یوسف .
- محمد ظاهر عزیزی . ناهید هیله من
- محمد گل . ماری لغمانی
- ذبیح الله . خیلواله اریا خیل
- شفیقه حسین هوتکی . شهناز منم
- عبد الملك . محمد اکبر فرید
- خری . ارین ولی . صفیه
- حمیده سلحشور . ذکیه زیرک ولی
- مسعوده مقصودی . عبد الجلیل
- پارکری . محمد ولی سرپاز . عصمت اله
- مجیدی . عصمت الله . حفیظ الله
- محبت . جمشید اتمر . محمد نعم
- محمد ظاهر شمس . نصرت اللغمانی
- محمد اصف فرهنگه . نجیب
- رحیم نیازی . ثریا لطفی . حمید اله
- امان الله . اسد الله . صنعت گل
- سراج الحق . نبیله . زولفت رحیم
- نیازی . محمد مصطفی مستور
- فاطمه . محمد ظاهر شمس . حفیظه
- نور شمس . حبیبه . نجیب الله
- محمد نعم . حفید الله صافی .
- عبد المتین صافی . گل رحیم بنتونمیل
- صافی . خیر صافی . محمد بشیر
- نجایی . محمد ظاهر . حد الله
- سراج الحق . علی احمد . ذبیح اله
- حسینا . عبد النصیر لطفی
- رحمت اله . نسرین سلطانی
- ملالی . ماریا مسعود . عزیز الله
- محمد هاشم . کبراکهد . نروزان
- محمد اسماعیل و امان ارزو عادل
- انور زئی . محمد علی خرم . شاه
- فاروق بهادر . عبد الکریم . فریبا
- برنده گان شماره ششم و شماره
اول سال ۶۷ که به اساس قرعه
تعیین گردیده اند اینها اند :
- ملالی . مجید آریافضی . محسنه وفا
- عبد الکریم . قدیر احمد حریقی
- مسعود . جمشید اتمر . محمد اصف
- فرهنگ حفیظه نور شمس . نروزان
- محمد امان ارزو .



بهر شما فال گرفتیم

غم های بی دلیل رابه دل تان راه ندهید . معمولا در جریان روز خود را کسل احساس می کنید ، دلیل آن ، نواقص بیدار شدن از خواب است . به ورزش صبحانه عادت پیدا کنید و تا شام روز شاد و سر حال باشید . روزهای بارانی علانمند / بند به گردش بروید ، اگر نامزد دارید تصمیم بگیرید درین ماه عروسی کنید ، زیاد پول برست نباشید که رنجور میگردید .

در برابر امراض مختلف از خود مقاومت نشان میدید . امید بزرگی در دل دارید ، سعی می کنید همیشه برخورد آرام داشته باشید . شما کترو صبانی می شوید و این کاره سود شماست چشم همه حسودان به جانب شماست اما جانش موفقیت شما در زندگی زیاد است . در جریان کار برخورد زیاد فشار وارد نکند که صحت تانرا مواجه با خطر می سازد

متردد هستید که آیا برای انتخاب همسر عجله کنید یا منتظر باشید . شما نیز امید وار هستید و به نظر تان می رسد که تشویق های مختلف زنده گی احتمالی شما و اطرافیان تان مرفوع میگردد . برای خانم تان تحفه خوبی می خرید ولی اضافه خرجی هاسبب می شود که در اواخر ماه جیب تان خالی گردد . از کودکان تان اگر مواظبت نکنید بیماری های شدیدی آنها را تهدید می کنند .

هرگز در تصمیم گیری تان عجله نکنید . هیچگاه عقل را با احساسات برابر ندانید . در اداره معمولاً اطرافیان خود را آزوده می سازید . صبح ها نوقت آمدن شما به اداره سبب میگردد تا در میان مراجعین اداره دشمن های زیادی برای تان به وجود آورید . عشق را دوست دارید اما از آن هراس شدید دارید . و از همین لحاظ است که تاکنون تنها مانده اید .

جانش مالی دارید . اگر همیشه تکت لاتری بخردید همیشه جایزه می برید . بخت تانرا بیازماید یک جایزه عالی در انتظار شماست . دختری را که دوست دارید منتظر نامه شماست . به زودی یکی از دوستان تان پس از سالها مسافرت به خانه بر میگردد و این نعمان هزیز برای خانواده شما خوشی زیادی به همراه می آورد . بیماری یکی از اعضای فامیل شما محالجه میگردد .

توازن و اعتدال برزنده گی شما سلسله است خوب است که به اندازه خرج می کنید برای اطفال تان لباس قیمتی می خرید ولی این کار شما مشکل تمام می شود . مجرد ها تصمیم عروسی می گیرند ولی دریافتن حای مناسب برای برگرداری عروسی با مشکلات مواجه میگردد . سخنان بزرگان را شنوید و در عملی کردن آن دقت به خرج میدید .

با موفقیت های اندک خوشنود نباشید ، زنده گی عرصه کار و تلاش دایی است چرا شما باید پیروزی این قدر به عقب برمی گردید هیچگاه با همسر تان دعوا نکنید زیرا او محبوب ترین و مهربان ترین کس زنده گی تان است . نسبت به او اعتماد داشته باشید و هرگز نسبت به اعمال او که صادقانه و صمیمانه است سوء ظن نشان ندهید .

اسیر عادات و رسم و رواج های خانواده گی هستید از همین سبب درین ماه معائنات صرف همین مراسم میشود . همسر تان شما را کک نمی کند که از چنین اسانه خرجی ها دست بردارد . آنچه که پسر جوان تان می گوید درست است . یعنی خن به اندازه . برای دختر جوان تان خواستگاران زیاد می آید اما سعی نمایید در انتخاب داماد آینده با دقت عمل کنید .

چرا به مباحثه بدون سود ادامه میدید . شما تائیمه های شب بیداری مانید و نسبت به مسایلی که مربوط زنده گی شما نیست می اندیشید . کارهای حسن نمکس را کنار بگذارید و بیشتر به فکر کار و بار خود باشید . اگر کوسن کنید که خوب کار کنید زود تری می کنید و بیشترت سریع انتقام شما را می کشد .

به شرح علانندی شدیدی دارید ولی کمتر برنده می شوید می خواهید به دیگران نشان بدهید که همه کاره هستید اما اینطور نیست . گاهی با خود می گوید . شاید به دیگران دروغ بگویم اما اراده قوی تان را در همیشه دروغ می گوید . عشق را دوست دارید اما عاشقی نشده اید . با دوستان تان بگرنگ و سمعی باشید .

وظیفه جدید شما بریشان می سازد . در تجارت جانش نمی آورید . همسر تانرا آزوده می سازید اما خرید تحفه دوباره با او اشتی می کنید . یکی از دوستان شما نامه به شما می نویسد و از شما طالب معلومات میگردد . کوشش کنید که همه مسایل را با دقت و ملاحظه سازید . بعد از اینکه عروسی کرده اید به فکر ازدواج دوم نباشید .

تصمیم می گیرید که خوب کار کنید اما در نیمه کاری شما مان می شوید . بعنا کارها را نیمه رهای کنید . از همین سبب هرگز کاری از پیش نمی برید . کتاب های تان را به دیگران هدیه ندهید . بهتر است در هفته اول این ماه به سفر بروید . اگر تصمیم دارید چیزی بخردید در ماه ثور بهتر است . به همسر تان دروغ نگوئید زیرا همه واقعیت ها را در مورد تان می دانند .

بوت بخريد بوت جايزه بگيريد

آقایان ، یک جوزه بوت بخريد و یک جوزه بوت جايزه بگيريد
 خانها ، یک جوزه بوت بخريد و یک جوزه بوت جايزه بگيريد
 بچهها ، یک جوزه بوت بخريد و یک جوزه بوت جايزه بگيريد
 دخترها ، یک جوزه بوت بخريد و یک جوزه بوت جايزه بگيريد
 اينج بوتها مردانه و زنانه ساخت وطن عزيز ماست

قرعه کشي بتاريخ ۶ جول تحت نظر نماينده گان و ساير اطراف جمعيت

و شمارو الی کابل صورت مريكم ، است بزنگان در مطبوعات به نشر ميشود

از فروشگاه بزرگ افغان بوت بخريد و با داشتن هر خريد مطر جايزه بشويد

محرفروش: متزل تحت فروشگاه بزرگ افغان

فروشگاه بزرگ افغان بزرگترين مارکيت بوتها ساخت وطن
 زار عميدانم از فروشگاه بزرگ افغان خريد دار نماييد

شده به نامزد های جوان

مجله سبناوم و برنامه کلوب جوانان تلویزیون همکار
لداره فروشگاه بزرگ قفاح عروس و داماد شویج سالک زتی نینیا
لداره فروشگاه بزرگ قفاح تمام مصار عروس و داماد جوانان
کله پردازد، اینج مصار شایر لیدر عروس و داماد و عروس
طعام همخانج، موتور کلبوس، مراسم جنا و سایر مصارفات
ارست ضمتا تلویزیون ج. ۱ و لداره مجله سبناوم کنسرت و کانج
مخضر عروس و داماد تا طبع نینیا.

جوانان که بعدا قمنده شرکت در اینج کانجور لیدر می توانده کارها
را شتراک و پر شامه مال لیدر غفده مار فروش محبت
سبناوم به قیمت میکصد لیدر زتی نینیا لول جوانان
لیدر و بروی لیدر در لداره سیاس و اجتماع تلویزیون شایر نام کنده
کانج لیدر در برنامه مار مختلف کلوب جوانان و لیدر کانجورهای شایر
کر دیده و در مانسنده جایزه شانرا نصیب میگردند.